



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

زندگانی

زندگانی سپاس

امام حسین

سید احمد رضا خان صاحب
پیشوا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام

نویسنده:

سید جعفر مرتضی حسینی عاملی

ناشر چاپی:

بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۹	یادداشت مترجم بر چاپ سوم
۲۰	مقدمه ی مترجم
۲۸	پیشگفتار
۳۰	سیاست چیست؟
۳۳	زندگانی سیاسی امام حسن علیه السلام در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
۳۳	اشاره
۳۴	سرآغاز
۳۵	پیامبر اکرم و آینده ی امت اسلامی
۳۵	اشاره
۴۳	عاطفه ی پیامبر بیانگر موضع اوست
۴۶	داستان مباحله
۴۶	اشاره
۵۱	نمونه ی زنده
۵۳	برنامه ریزی در خدمت رسالت
۵۶	سیاست های شوم
۵۶	اشاره
۵۹	بازگشت به آغاز
۶۸	مقابله و مبارزه با توطئه زشت
۶۹	نمونه های تاریخی مهم
۷۳	بعضی از موضع گیری های امام حسن

۷۸	موضع گیری های دیگری از ائمه و ذریه ی طاهرین آنها
۸۱	قدم به قدم به دنبال رسول خدا
۸۴	گواهی حسنین و نوشته ی تقیف
۸۶	بیعت رضوان
۹۰	حسن و حسین امامند و پیشوا
۹۸	زندگانی سیاسی امام حسن علیه السلام در عهد شیخین
۹۸	حسین و فدک
۱۰۱	نقشه ی شگفت انگیز
۱۴۱	سفارش علی
۱۴۳	وصیت امام حسن
۱۴۴	تشریح کنندگان جدید، یا پیغمبران کوچک
۱۴۹	مبارزه ائمه با توطئه ی شوم
۱۶۱	موضع امام حسین
۱۶۳	حسین و اذان بلال
۱۶۴	امام حسن و پرسش های مرد بیابانگرد
۱۷۱	سهم بندی بیت المال
۱۷۳	امام حسن در شورا
۱۸۰	زندگانی سیاسی امام حسن علیه السلام در عهد عثمان
۱۸۰	امام حسن در وداع با ابودر
۱۸۴	شرکت امام حسن در فتوحات
۱۸۴	اشاره
۱۸۵	تفسیر و توجیه
۱۸۷	نظر درست
۱۸۷	اشاره
۱۸۷	آثار فتوحات بر مردمی که سرزمینشان فتح می شد
۱۹۶	آثار فتوحات بر فاتحان

- ۲۱۰ ائمه و فتوحات اسلامی
- ۲۱۹ امام حسن و محاصره ی عثمان
- ۲۲۶ معاویه، قاتل عثمان
- ۲۳۳ زخمی شدن امام حسن در دفاع از عثمان
- ۲۳۶ موضع قوی و نیرومند امام حسن
- ۲۴۰ آیا امام حسن عثمانی بود؟! ..
- ۲۵۹ سخن پایانی
- ۲۶۱ درباره مرکز

تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام / جعفر مرتضی عاملی، ۱۹۴۴- م ترجمه محمد سپهری .

وضعیت ویراست: ویراست ۲.

مشخصات نشر: قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری: ۲۵۶ ص.

فروست: بوستان کتاب قم ؛ ۵۵۵. اهل بیت علیهم السلام ؛ ۳۴. تاریخ ؛ ۷۵.

شابک: ۲۱۵۰۰ ریال : ۹-۸۲۳-۳۷۱-۹۶۴

یادداشت: ص.ع. لاتینی شده: ... Ja'far Mortada Ameli: Tahlili az Zendegani -ye siyasi-ye Imam
Hasan Mojtaba(a.s)=[An Analysis

یادداشت: چاپ قبلی: حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، مرکز انتشارات، ۱۳۸۲ (فروست متفاوت).

یادداشت: چاپ چهارم.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۴۳] - ۲۵۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: حسن بن علی (ع)، امام دوم، ۳ - ۵۰ ق.

موضوع: اسلام -- تاریخ -- از آغاز تا ۵۰ ق.

شناسه افزوده: سپهری، محمد، ۱۳۴۴ -، مترجم

شناسه افزوده: حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. بوستان کتاب قم

رده بندی کنگره: BP۴۰ ع/ح ۹۰۴۱ ۱۳۸۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۹۸۲۹۶

ص: ۱

اشاره

یادداشت مترجم بر چاپ سوم

کتاب تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام تاکنون دوباره چاپ شده است؛ چاپ اول در سال ۱۳۶۹ و چاپ دوم در سال ۱۳۷۲؛ اینک چاپ سوم کتاب را با تجدید نظر و تحریر نو و حروفچینی دوباره تقدیم خوانندگان ارجمند می‌کنم.

ترجمه‌ی کتاب در سال ۱۳۷۴ از سوی جهاد دانشگاهی کشور در دومین دوره‌ی انتخاب سال دانشجویی در بخش ترجمه به عنوان کتاب برگزیده‌ی دانشجویی معرفی شد.

امیدوارم چاپ جدید کتاب، مورد پسند خوانندگان ارجمند قرار گیرد و مترجم را از ارشادها و راهنمایی‌های ارزنده‌ی خود محروم نسازند.

۱۵ رمضان ۱۴۱۶ ه.ق.

میلاذ مسعود امام حسن مجتبی علیه السلام

تهران، محمد سپهری

ص: ۱۱

سیره نویسان و تاریخ نگاران معمولاً در کتاب های خود به نقل حوادث و تاریخ وقایع و زندگی بزرگان و اقوام بسنده کرده اند و کمتر مایل بودند به تجزیه و تحلیل آن پردازند، و به جرأت می توان گفت که اصولاً به این مسأله توجهی نداشته اند، مگر عده ای انگشت شمار که در لابه لای بحث های خویش گاه و بی گاه بدان پرداخته و از بعد دیگری به مسأله نگریسته اند.

مشهور آن است که اولین سیره ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را محمد بن اسحاق (م ۱۵۰ ه. ق.) از نسل سوم تدوین کنندگان مغازی و سیر در مدینه، نوشت و پس از او عبدالملک بن هشام (م ۲۱۳ یا ۲۱۸ ه. ق.) با حذف ها و زیادت هایی آن را تذهیب کرد. وی در کتاب خود تنها به ذکر وقایع و حوادث اکتفا کرد؛ سیره نویسان بعدی هم همین راه را ادامه دادند و بر مطالب وی چیزهایی اضافه کردند. آنچه مسلم است این که کمتر به تجزیه و تحلیل محتوا و بررسی وقایع پرداختند و اصولاً میل نداشتند تحقیق کنند که چرا فلان واقعه رخ داد و چرا فلان حادثه به وقوع پیوست، و یا چه علل و اسبابی باعث گردید تا فلان خاندان روی کار آید، و یا چه عواملی موجب شد تا فلان سلسله

منقرض شود، و یا چه مسائلی سبب گردید تا مسلمانان با اهل بیت پیامبر علیهم السلام چنان برخوردی داشته باشند که در تاریخ مشهور است؛ البته در این باره در کتاب های کلامی شیعه تا حدودی بحث شده است، اما در کتب تاریخی بدان نپرداخته اند.

به هر حال باید در یک کلمه گفت که برای پاسخ به پرسش «چرا»، روی خوش نشان ندادند و از کنار مسائل به سادگی و با اغماض گذشتند؛ شاید هم بنا به دلایلی که فعلا از دید ما پنهان است، چنین چیزی برایشان اهمیت نداشته است، آن طور که امروزه ما اهمیت آنرا به شدت احساس می کنیم، و یا از اهمیت چندانی برخوردار نبوده است؛ همین برایشان مهم بود که حوادث تاریخی را یکی پس از دیگری برشمارند و برای آیندگان - بدون کم و کاست، همان طور که به آنان رسیده - به ارث گذارند، تا امروز ما به این میراث فرهنگی افتخار کنیم. این جدای از سیره نویسان درباری و مزد بگیران سلاطین است که تنها به نقل وقایع اکتفا نکردند، بلکه آن طور که امرا و ملوک خواستند نوشتند و تنها یک سوی مسأله را دیدند؛ این تاریخ نگاران بی صلاحیت طوری تاریخ را به تصویر کشیدند که باید با کمال تأسف بگویم: آنچه تحت این نام در اختیار ما قرار گرفت، تنها و تنها تاریخ فرمانروایان و شاهانی است که یکی پس از دیگری بر اریکه ی قدرت تکیه زدند؛ از این رو نمی توان به صراحت حکم کرد که این قلم به دستان، بی طرفانه و با کمال امانت داری، تصویری حقیقی حتی از زندگانی همین فرمانروایان به دست داده باشند، تا چه رسد به این که حقایق را آن طور که بوده برای نسل های بعدی بیان کرده باشند؛ شاید هم برای بیان حقایق، آزادی نداشتند و عواملی موجب گردید تا چنین شیوه ای را پیش گیرند که فعلا بر ما پوشیده است.

به قول مؤلف محترم، چندان تعجب آور نیست اگر می بینیم که تاریخ نگار به امور پست و ناچیز می پردازد و در وصف مجلس میگساری یا ندیمان خلیفه

و سلطان، داد سخن می دهد و نکته ای را فروگذار نمی کند، یا حوادثی را که جز در عالم خیال و پندار نبوده، جعل و نقل می کند، یا از کسانی سخن می گوید که قابل ذکر نیستند و یا اصلاً وجود نداشته اند.

در عین حال می بینیم شخصیت هایی را که در تاریخ اهمیت و قدر و منزلت خاصی داشتند به کلی از یاد می برد، یا در بیان نقش تاریخی آنان خود را به نادانی می زند و حوادث با اهمیتی را که از همان فرمانروا یا دیگران سرزده و در سرنوشت امت و آینده ی آنان نقش مهمی داشته و تأثیر به سزایی در تغییر مسیر تاریخ ایفا نموده است، فرو می گذارد و یا آشفته و مبهم بیان می کند و در پرده ای از کتمان و ابهام در می پیچد.

کتاب حاضر از دو جهت اهمیت ویژه دارد:

۱. در این تألیف، نویسنده ی گرانمایه با دیدی محققانه به تجزیه و تحلیل وقایعی همت گمارده است که به طور مستقیم یا غیر مستقیم با زندگانی امام حسن علیه السلام ارتباط دارد و در مواردی آن حضرت نقش فعالی در تکوین آن بر عهده داشته است، مثل داستان مباحله و بیعت رضوان.

۲. بر خلاف تاریخ نگاران و سیره نویسان، به نقل حوادث و تاریخچه ی زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام پرداخته، بلکه زندگانی سیاسی آن جناب را به طور دقیق تجزیه و تحلیل کرده است.

البته همه ی شؤون زندگی امامان علیهم السلام در رابطه ی تنگاتنگ با مسائل سیاسی - اجتماعی جامعه بوده و هیچ کدام به عنوان امام و رهبر معنوی امت اسلامی نمی توانستند از سیر حوادث و امور جاری مسلمانان برکنار باشند، مگر این که مصلحت اقتضا کرده باشد که مدتی در موضوع خاصی غیر از امامت به تقیه پرداخته باشند، که همین هم به نظر ما یک موضع گیری سیاسی مهم است و نباید از نقش و اهمیت مهم آن کاسته شود.

با این حال، مؤلف گرانقدر به بررسی جنبه هایی از زندگی امام علیه السلام پرداخته که کاملاً و به طور صریح، رنگ و بوی سیاسی دارد و با نظر دقیق و تفکر عمیق - که از ویژگی های علمی ایشان است - نکاتی جالب و در عین حال مهم و حساس برای خوانندگان، تجزیه و تحلیل کرده است چه بسا تا کنون به ذهن کسی خطور نکرده است.

این همان چیزی است که ما از فقدان آن در کتاب های تاریخی خود رنج می بریم و تأسف می خوریم که چرا باید تاریخ ۱۴۰۰ ساله ی اسلام، تنها نقل حوادث باشد، آن هم نقلی که شاید بتوان با اطمینان گفت: نمی توان به آسانی به صحت و سقم آن پی برد، البته همین نقل حوادث هم در جای خود اهمیت خاصی دارد که ما از این جهت از گذشتگان خویش ممنون هستیم.

شایان ذکر است که مؤلف ارجمند در این کتاب، تنها به بررسی و تحلیل زندگانی سیاسی حضرت مجتبی علیه السلام در روزگار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خلفای سه گانه می پردازد و به مطالعه ی زندگانی حضرت در روزگار خلافت ظاهری امیر المؤمنین علیه السلام و سپس دوران امامت خود آن حضرت علیه السلام نپرداخته است. ایشان علت را کمبود فرصت و مشغله های فراوان ذکر کرده است، که ما امیدواریم به تحلیل این بخش از زندگانی سبط اکبر علیه السلام و به روشنگری در مورد وقایع این دوره نیز اقدام نمایند، خصوصاً این که حادثه ای مثل با شکوه ترین نرمش قهرمانانه ی تاریخ، یعنی صلح با معاویه مواجه هستیم. البته ایشان معتقد است که قضیه صلح امام حسن علیه السلام مورد بحث پژوهشگران واقع شده و دانشمندان و تاریخ نگاران بدان اهتمام ورزیده اند و ابعاد بسیاری از شرایط و جوانب آن را بررسی کرده اند، لکن ما معتقدیم که هر چند کتاب های ارزشمندی همچون صلح الحسن علیه السلام از مرحوم شیخ راضی آل یاسین و صلح الحسن علیه السلام از سید محمد جواد فاضل الله، درباره ی این حادثه ی مهم تاریخ اسلام در دست داریم، با این حال از

تحلیل های محققانه ی ایشان بی نیاز نیستیم و آرزوی ما این است که هر چه زودتر این خواسته، جامه ی عمل بپوشد، ان شاء الله.

شکر و سپاس بی کران به درگاه ایزد منان که توفیق ترجمه ی این اثر ارزنده را به این بنده ی ناچیز ارزانی داشت؛ و ما توفیقی الا بالله.

دوم اردیبهشت ماه ۱۳۶۸ ه. ش.

پانزدهم رمضان ۱۴۰۹ ه. ق.

ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام

تهران، محمد سپهری

ص: ۱۶

سپاس پروردگار جهانیان را،

و درود و سلام بر محمد و خاندان پاکش،

و لعنت و نفرین بر همه ی دشمنانشان

از نخستین تا آخرین، تا برپایی روز جزا!

ص: ۱۷

زندگانی امام حسن علیه السلام ارتباطی تنگاتنگ با زندگانی برادرش سید الشهدا، امام حسین علیه السلام دارد و حتی هر کدام عضوی از دیگری به شمار می رود؛ خصوصاً زندگانی سیاسی آن دو، زیرا هر دو در وقوع حوادث و نیز تأثیرگذاری بر آن ها - چه در مرحله موضع گیری و چه در مرحله نتایج و آثار - با هم شریکند.

این ارتباط منحصر نیست به دوره ای که به عنوان امام، مسئولیت رهبری و هدایت امت اسلامی را بر عهده داشتند، بلکه سراسر زندگانی آن دو، حتی آن موقع را که در دامان پر مهر و محبت جد بزرگوارشان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سر می بردند در بر می گیرد، تا چه رسد به تحولاتی که در روزگار خلفای ثلاثه و دوران امامت ظاهری پدرشان امیر المؤمنین علی علیه السلام در جامعه ی اسلامی روی داد.

ما آثار مستقیم موضع گیری امام حسن علیه السلام را - حتی پس از شهادتش - در تمامی موضع گیری ها و حوادث دوران امام حسن علیه السلام مشاهده می کنیم، چه امام به طور مستقیم مسئولیت آن را بر عهده داشت و چه به طور غیر مستقیم در آن نفوذ و تأثیر گذاشت. (۱).

ص: ۲۰

۱- ۱. مانند: تربیت تنی چند از شخصیت های بزرگ؛ سخنان و خطبه های القا شده در مناسبت های گوناگون؛ صلح با معاویه برای حفظ کیان شیعه و رسوایی امویان و منافقان و برملا ساختن نیت شوم آنان که از راه القای سخنرانی و انجام دادن اعمال غیر انسانی و غیر اسلامی در صدد ضربه زدن به شیعه و اسلام حقیقی بودند.

این مسأله نه تنها به این دلیل است که نقش هر کدام از آن دو به عنوان امام می بایست تداوم بخش دیگری باشد، بلکه علاوه بر آن، از سویی معلول شرایطی است که در آن مقطع زمانی با زندگانی آنان همراه بود، از سوی دیگر به دلیل مسئولیت های خاصی بود که در آن موقع می بایست بر عهده بگیرند.

از این رو بر کسی که می خواهد زندگانی سیاسی یکی از آن دو را مورد مطالعه و بررسی قرار دهد، لازم است که زندگانی دیگری را نادیده نگیرد و مواضع وی را در نظر داشته باشد، و بلکه اگر می خواهد از مسائل مؤثر در فهم عمیق تر چیزی که در صدد مطالعه ی آن است و برای شناخت علل و اسباب و نتایج و آثار آن تلاش می کند استفاده نماید، باید در ارتباط نزدیک و تنگاتنگ با آن حرکت کند.

ما در این بحث مختصر، هر چند به دلیل نداشتن فرصت کافی و کثرت گرفتاری ها نتوانستیم - ولو تا حدودی - در این مسیر گام برداریم، با این وصف، خیلی از آن فاصله نگرفته ایم و اگر بگوییم که آثار و نشانه های این حرکت در بحث ما کاملاً از بین نرفته و تا حدودی در آن نمایان است، سخنی به گزاف نگفته ایم.

در پایان متذکر می شوم، این تحلیل و بررسی کوتاه خواهد توانست تا حدودی سیمای روشنی از زندگانی سیاسی حضرت مجتبی علیه السلام را ترسیم نماید و ما را در رسیدن به تصویری هر چند محدود از بعضی جریان های سیاسی در آن برهه ی زمانی کمک نماید.

۱۴۰۴ / ۱ / ۲۰ ه. ق.

۱۳۶۲ / ۸ / ۵ ه. ش.

جعفر مرتضی عاملی

ص: ۲۱

گویند: کسی از حضرت امام حسن علیه السلام درباره ی سیاست پرسید، حضرت علیه السلام فرمود:

«هی ان تراعى حقوق الله و حقوق الاحیاء و حقوق الاموات فاما حقوق الله فاذا ما طلب و الاجتناب عما نهى و اما حقوق الاحیاء فهى أن تقوم بواجبك نحو اخوانك و لا تتأخر عن خدمه أمتك و أن تخلص لولى الامر ما أخلص لامته. و أن ترفع عقيرتك فى وجهه اذا حاد عن الطريق السوى و أما حقوق الأموات، فهى أن تذكر خیراتهم، و تتغاضى عن مساوئهم، فان لهم ربا يحاسبهم (۱)؛

آن [سیاست] رعایت حقوق خداوند و حقوق زندگان و حقوق مردگان است: اما

ص: ۲۲

۱- ۲. باقر شریف القرشى، حياه الحسن عليه السلام، ج ۱، ص ۱۴۳، (به نقل از: مجله ی عرفان، ج ۴، جزء ۳، و نیز به نقل از: التذکره المملوفیه، ج ۹)؛ علی محمد دخیل، الامام الحسن بن علی، ص ۵۲ و ۵۳؛ سیره ی ائمه اثنی عشر، ج ۱، ص ۵۲۵. بعضی از محققان و پژوهشگران را عقیده بر آن است که این خبر، نقل به معناست یا هم از اساس باطل، لیکن من متوجه راز این حرف نشدم.

حقوق خدا عبارت است از: انجام دادن آنچه امر فرموده و اجتناب از آنچه نهی نموده است؛ حقوق زندگان عبارت است از: ایفای وظیفه در قبال برادران دینی و درنگ نکردن در خدمت به همکیشان و اخلاص نسبت به ولی امر، مادامی که نسبت به مردم اخلاص دارد و آن گاه که از راه راست منحرف شود، فریادت را در برابرش بلند کنی؛ اما حقوق مردگان عبارت است از: ذکر خوبی های ایشان و خودداری از بیان گناه و لغزش های آنان، زیرا آنان را خدایی است که به اعمال آنان رسیدگی خواهد کرد.»

ص: ۲۳

اشاره

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«لو كان العقل رجلا لكان الحسن (۱)؛»

اگر قرار بود عقل به صورت انسانی مجسم شود، همانا به صورت حسن جلوه می کرد.»

ص: ۲۵

بنابر قول مشهور، امام حسن علیه السلام در پانزدهم ماه مبارک رمضان، سال سوم هجری در دوران زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متولد شد و هفت سال از عمر شریفش را در دامان پرمهر و محبت جدش سپری کرد. این سال ها اگر چه بسیار اندک بود، اما کافی بود تا سیمای کوچکی از شخصیت پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله را در امام متبلور سازد و آن حضرت را شایسته ی نشان افتخاری نماید که جدش بدو بخشید، آن گاه که بر حسب روایت، خطاب به امام حسن علیه السلام فرمود:

«أشبهت خلقی و خلقی؛ (۱).

تو از لحاظ آفرینش و خلق و خوی (صورت و سیرت) مانند من هستی.»

ص: ۲۶

۱-۴. حياه الحسن عليه السلام، ج ۱، ص ۲۹؛ سيره الأئمه الاثني عشر، ج ۱، ص ۵۱۳؛ صلح الامام الحسن عليه السلام، ص ۱۵، (نقل از: غزالی، احیاء العلوم). در این باره رجوع کنید به: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۶، بحار الانوار، ج ۱۰؛ اعیان الشیعه، ج ۹. علامه ی محقق، علی احمدی این مطلب را از مراجع ذیل نقل کرده است: کشف الغمه، ص ۱۵۴؛ الفصول المهمه؛ الاصابه، ص ۳۲۸؛ کفایه الطالب، ص ۲۶۷؛ تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۰۲؛ ینایع الموده، ص ۱۳۷؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۲۶ و ۱۲۷؛ التنبیه و الاشراف، ص ۲۶۱؛ بحار الانوار (نقل از: ارشاد مفید؛ روضه ی کافی؛ اعلام الوری؛ عکبری؛ ترمذی؛ شرف النبوه).

علامه پژوهشگر، علی احمدی می گوید:

اضافه می کنم، مصاحبت و همنشینی با بزرگان، اثر روحی عظیمی بر انسان دارد؛ کسی که با بزرگی معاشرت کند و با شخصیت عظیمی مصاحبت داشته باشد، آن قدر از نورش بر او می تابد و چنان عطر معنوی اش او را در برمی گیرد که موجب عنای نفس و تعالی ذات است.

احادیث فراوانی که درباره ی معاشرت و انتخاب دوست وارد شده، بر این معنا اشاره دارد. امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ی قاصعه در مورد همنشینی و مصاحبت خود با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«و لقد كنت اتبعه اتباع الفصيل اثر امه، يرفع لي في كل يوم من اخلاقه علما و يأمرني بالاعتداء...» (۱).

اضافه می کنم: رسول اکرم صلی الله علیه و آله نخله ی ارزشمندی به حسنین علیهم السلام عطا کرد، آن گاه که فرمود: «اما الحسن فان له هبتي و سؤددی و أما الحسين فله جودی و شجاعتی (۲)؛ هیبت و سیادت من از برای حسن است، و بخشش و شجاعت من از آن حسین.»

پیامبر اکرم و آینده ی امت اسلامی

اشاره

رسول اکرم صلی الله علیه و آله مسؤولیت هدایت و سرپرستی امت را بر عهده دارد و مسؤول

ص: ۲۷

۱-۵. «من همچون سایه ای به دنبال آن حضرت حرکت می کردم و او هر روز نکته ای تازه از اخلاق نیک برای من آشکار می ساخت و مرا فرمان می داد که به او اقتدا کنم». (نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۰).

۲-۶. ر. ک: روضه الواعظین؛ کفایه الطالب، ص ۲۷۷؛ حیل الاولیاء؛ تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۱۴؛ کشف الغمه، ص ۱۵۴؛ ینایع الموده، ص ۲۵۹؛ بحار الانوار (نقل از: قرب الاسناد)؛ اسعاف الراغبین در پاورقی نور الابصار، ص ۱۱۶... هنگامی که این بحث را بر علامه ی احمدی عرضه کردم، در حاشیه، این منابع را نوشت.

تبلیغ و حمایت از آینده‌ی رسالت و نیز وضع ضمانت‌های لازم در این زمینه است.

هموست که از طریق وحی از آینده‌ی این مولود جدید آگاهی دارد، و هموست که از همین راه می‌داند که نقش رهبری مهمی در انتظار امام حسن علیه السلام است و از سویی از جهت این که نماینده‌ی اراده‌ی الهی در پرورش و آماده‌سازی وی برای ایفای این نقش مهم و حساس است، مأموریت دارد تا خود شخصا در پرورش حضرت شرکت کند و دست به کار تربیت و پرورش او شود، چه در جهت ساخت شخصیت این نوزاد به عنوان یک انسان کامل که ویژگی‌های انسانی خاص خود را داشته باشد، و چه در جهت آماده کردن وی متناسب با مسؤولیت‌های بزرگی که در زمینه‌ی هدایت و رهبری امت بر عهده خواهد گرفت.

از آن جایی که این مسؤولیت‌ها همان مسؤولیت‌هایی است که پیامبر عظیم‌الشان اسلام صلی الله علیه و آله بر عهده داشت، طبیعی می‌نماید که باید آن کس که جانشین وی می‌گردد، همان صفات و صلاحیت‌هایی را داشته باشد که در شخصیت مبارک آن حضرت متجلی بود.

بدین گونه باید رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام را که فرمود: «تواز لحاظ آفرینش و خلق و خوی (صورت و سیرت) مانند من هستی» نشان لیاقت و شایستگی برای احراز از این منصب الهی، یعنی وراثت و خلافت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینی وصی او، علی بن ابی طالب علیه السلام تلقی کرد.

آری فرق نمی‌کند، چه این مسأله در ارتباط با ساخت شخصیت این نوزاد، متناسب با مسؤولیت‌های سنگینی که باید در زمینه‌ی هدایت، سرپرستی و رهبری امت بر عهده گیرد، و چه مربوط باشد به ایجاد فضای روحی و روانی، مناسب در میان امت اسلامی، که می‌بایست تسلیم تلاش‌های بعضی از جناح‌ها در ربودن حق قانونی و مشروع امت در حفظ رهبری الهی خویش نگردد، یا حداقل تحت تأثیر تحریف‌ها، هوچیگری‌ها و شایعات و حتی فعالیت‌هایی

قرار نگیرد که برای از بین بردن مبانی و اصول اساسی بینش اعتقادی و سیاسی امت مسلمان صورت می گیرد، و از سویی اسلام سعی دارد آن را در اندیشه و شعور امت اسلامی تعمیق و ترسیخ کند.

از این جاست که درمی یابیم چه رازی در این مطلب نهفته است و پیامبر صلی الله علیه و آله چه هدفی را دنبال می کند که با تأکیدات مکرر خویش، گاهی به صراحت و گاهی به اشارت، بر نقشی که امام حسن و برادرش امام حسین علیهم السلام در آینده در رهبری امت اسلامی ایفا خواهند کرد تأکید داشت و آن دو را برای مسؤولیت های بزرگی آماده می کرد، تا بدان جا که آشکار فرمود:

«الحسن و الحسين امامان قما او قعدا.» (۱).

حسن و حسین امامند و پیشوا، چه شرایط برای رسیدن به خلافت و امامت ظاهری آنان آماده شود و چه چنین شرایطی حاصل نشود.

همچنین خطاب به آن دو فرمود:

«أنتما الامامان و لا مکما الشفاعة (۲)؛

شما هر دو امامید و پیشوا، و مادرتان را حق شفاعت است.»

در کتاب موده القربی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام فرمود:

انت سید، ابن سید، أخو سید، و انت امام، ابن امام، أخو امام، و انت حجه

ص: ۲۹

۱- ۱۳. اهل البيت، ص ۲۷۴؛ ر. ک: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱.

۲- ۱۴. اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۲؛ البدء و التاريخ، ج ۵، ص ۲۳۸؛ دلائل الامامه، ص ۶۴؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۸، در مورد این روایت می گوید: این یک روایت حسن و صحیحی است؛ و از سنن ابی داوود، ص ۲۱۹ و ۵۲۰، در بسیاری از مصادر این حدیث، یک جمله به دنبال حدیث اضافه شده و این تعبیر آمده که «... فتین من المسلمین» یا «... من المؤمنین» دو گروه بزرگ از مسلمانان یا از مؤمنان، گمان ما آن است که این جمله به وسیله ی راویان حدیث به منظور سیاسی خاصی اضافه شده است که همان اثبات ایمان و اسلام برای کسانی که بر ضد امام زمان خود قیام کرده بودند می باشد، و شاید نخستین کسی که این جمله را به دنبال حدیث افزوده است، خود معاویه بوده، چنان که داستانی را که مسعودی در مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۰ نقل کرده، دلیل و گواه بر این مطلب است، وی می گوید: «زمانی که بیک صلح امام حسن علیه السلام به نزد معاویه آمد، تکبیر گفت. زن معاویه سب تکبیر را پرسید. معاویه گفت: صلح حسن نزد من آمد و من به یاد این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله افتادم که فرمود: ان ابنی هذا سید اهل الجنه و سیصلح به بین فتین عظیمین من المؤمنین، و سپاس خدای را که

گروه مرا یکی از این دو گروه قرار داد.»

ابن حجه، أخو حجه و أنت ابو حجج تسعه، تاسعهم قائمهم (۱)؛

تو بزرگوار، پسر بزرگوار و برادر بزرگوار، و تو امام، و پسر امام و برادر امامی؛ و تو حجت خدا، پسر حجت خدا و پدر حجت های خدایی که نه نفرند و آخرینشان قائمشان است.»

همچنین در روایتی درباره ی امام حسن علیه السلام فرمود:

«و هو سيد شباب اهل الجنة و حجه الله على الامه، أمره امری و قوله قولی، من تبعه منی و من عصاه فانه ليس منی... (۲)؛

و او سرور جوانان اهل بهشت است و حجت خدا در میان امت، فرمان او فرمان من است و گفتارش گفتار من، هر کس او را پیروی کند از من است و هر کس از او نافرمانی کند از من نیست...»

روایات و احادیث زیاد دیگری نیز هست که بیانگر امامت این دو تن و نه تن از فرزندان امام حسین علیه السلام می باشد، طالبان بدان جا مراجعه کنند. (۳) آری تمام آنچه گذشت بدین معناست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدین منظور علوم سودمند و حکمت های درخشان زیادی را در حسنین علیهم السلام دمید و شایستگی های کافی را در آن دو پرورش داد که آنان را برای تصدی منصب خلافت و هدایت امت، پس از خویش آماده کند. از طرفی ملاحظه می کنیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله سعی دارد تا امور مربوط به آن دو را از لحاظ عقیدتی و تشریحی و حتی از نظر

ص: ۳۰

۱- ۹. ینابیع الموده، ص ۱۶۸، و ر. ک: منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۰۹؛ اثبات الهداه، ج ۵، ص ۱۲۹.

۲- ۱۰. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۵؛ امالی صدوق، ص ۱۰۱؛ پیرامون اثبات امامت حضرت امام حسن علیه السلام ر. ک: ینابیع الموده، ص ۴۴۳ - ۴۴۱ و ۴۸۷، نقل از: مناقب ابن شهر آشوب؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۵۳، ۱۴۰، ۱۳۴ و ۲۵۹ و در پاورقی از: غایه المرام، ص ۳۹؛ کفایه الاثر، ص ۲۸۹؛ عیون اخبار الرضا، باب ۶، ص ۳۲؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۰۳ و نیز ج ۳۶، ص ۲۸۳ و نیز ج ۴۳، ص ۲۴۸؛ امالی صدوق، ص ۳۵۹.

۳- ۱۱. ر. ک: ینابیع الموده، ص ۳۹۹ - ۳۶۹؛ اثبات الهداه، ج ۵، ص ۱۳۲.

عاطفی و وجدانی به شخص خویش مربوط سازد، از این رو فرمود:

«انا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتم» (۱).

بدین معنا احادیث زیادی وارد شده که فعلا مجال تتبع و استقصای آن نیست.

در روایت دیگری از انس بن مالک است که گفت: روزی حسن بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد، خواستم او را از پیامبر دور سازم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«ویحک یا انس، دع ابنی، و ثمره فؤادی، فان من آذی هذا فقد آذانی، و من آذانی فقد آذی الله (۲)؛

وای بر تو ای انس، فرزند و میوه ی دلم را رها کن! هر کس این کودک را اذیت کند، مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند، خدا را آزرده است.»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله مردم را از آنچه بر امام حسن علیه السلام خواهد گذشت خبر داد و آن طور که روایت شده فرمود:

«ان ابنی هذا سید، و سیصلح الله علی یدیه بین ففتین عظیمتین (۳)؛

ص: ۳۱

۱- ۱۲. ر. ک: سنن ترمذی، ج ۵ ص ۶۹۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۲؛ ینابیع الموده، ص ۱۶۵، نقل از: ترمذی و ابن ماجه، و ص ۲۶۱، ۲۳۰ و ۳۷۰ از جامع الاصول و دیگر کتاب ها؛ روضه الواعظین، ص ۱۵۸؛ ذخائر العقبی، ص ۲۵؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۵ و ۶۱؛ ترجمه ی امام حسن از تاریخ ابن عساکر به تحقیق محمودی، ص ۹۷ و ۹۸؛ ترجمه ی امام حسین از تاریخ ابن عساکر، ص ۱۰۰؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۴۲؛ تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۱۱؛ أسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹؛ مناقب خوارزمی، ص ۹۱ و ۲۱۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹؛ ابن مغزلی، مناقب امام علی، ص ۶۳؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۰۵؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۳۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۴۲؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۸ و ۴۰ و در پاورقی از: الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۸۹؛ المعجم الصغیر طبرانی، ج ۲، ص ۳؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۳۰؛ سمط النجوم، ج ۲، ص ۴۸۸؛ تهذیب الکمال.

۲- ۱۳. اهل البیت، ص ۲۷۴؛ ر. ک: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱.

۳- ۱۴. اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۲؛ البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۲۳۸؛ دلائل الامامه، ص ۶۴؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۸؛ در مورد این روایت می گوید: این یک روایت حسن و صحیحی است؛ و از سنن ابی داوود، ص ۲۱۹ و ۵۲۰، در بسیاری از مصادر این حدیث، یک جمله به دنبال حدیث اضافه شده و این تعبیر آمده که «... ففتین من المسلمین» یا «... من المؤمنین» دو گروه بزرگ از مسلمانان یا از مؤمنان، گمان ما آن است که این جمله به وسیله ی روایان حدیث به منظور سیاسی خاصی اضافه شده است که همان اثبات ایمان و اسلام برای کسانی که بر ضد امام زمان خود قیام کرده بودند می باشد، و شاید نخستین کسی که

این جمله را به دنبال حدیث افزوده است، خود معاویه بوده، چنان که داستانی را که مسعودی در مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۰ نقل کرده، دلیل و گواه بر این مطلب است، وی می گوید: «زمانی که پیک صلح امام حسن علیه السلام به نزد معاویه آمد، تکبیر گفت. زن معاویه سب تکبیر را پرسید. معاویه گفت: صلح حسن نزد من آمد و من به یاد این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله افتادم که فرمود: ان ابني هذا سيد اهل الجنة و سيصلح به بين فئتين عظيمتين من المؤمنين، و سپاس خدای را که گروه مرا یکی از این دو گروه قرار داد.»

این پسر سید است و امید است خداوند به دست او میان دو گروه بزرگ، صلح برقرار کند.»

پیشگویی های حضرت صلی الله علیه و آله در مورد سبط شهید، امام حسین علیه السلام نیز بسیار است که در اینجا نمی توانیم متعرض آن ها گردیم، ان شاء الله در جای خود خواهد آمد.

علاوه بر این، می بینیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دهان امام حسن علیه السلام و گلوی امام حسین علیه السلام را می بوسد؛ این اشاره ی صریحی است به سبب شهادت آن دو بزرگوار و اعلام همدردی با آن ها و نیز تأییدی است بر موضع گیری ها و مسائل مربوط به آن دو.

اضافه بر این، احادیث زیادی هست که از نقش ائمه و موقعیت آن ها در میان امت اسلامی به طور عام بحث می کند، مثل حدیث «باب حطه» و حدیثی که می فرماید: «اینان دانشمندان الهی امتند» و نیز این که «معدن علم» می باشند و یکی از «ثقلین» ؛ علاوه بر این ها نیز احادیثی آمده است که به مصائبی که

از سوی امت متوجه آنان خواهد شد اشاره دارد و فعلا مجال تتبع و استقصای آن نیست.

به هر حال، شواهد زیادی موجود است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهتمام زیادی داشت تا مبانی و اصولی را که برای تشکیل بینش اعتقادی و سیاسی صحیح و کامل در قبال نقش آینده‌ی حسنین علیهما السلام لازم و ضروری است و از طرفی بیانگر ضمانت‌های کافی و دژ محکم و نفوذ ناپذیری برای وجدان امت اسلامی در قبال هرگونه تحریف و تفسیر باشد، کاملا بیان و روشن کند؛ شواهد آن قدر زیاد است که فعلا مجال استقصای آن‌ها نیست.

علاوه بر مطالبی که بیان شد، بر امور زیر تأکید می‌کنیم:

عاطفه‌ی پیامبر بیانگر موضع اوست

امام حسن علیه السلام محبوب‌ترین مردم نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود (۱)؛ محبت حضرت نسبت به امام حسن و برادرش امام حسین علیهما السلام به حدی بود که خطبه‌ی خود را در مسجد قطع کرد و از منبر فرود آمد تا آن دو را در آغوش گرم خود بگیرد.

علاوه بر احادیث و اخباری که در این باره گذشت، روایات دیگری نیز وارد شده که در مباحث آتی خواهیم آورد؛ باید بگوییم که استقصای تمام آن‌ها در این فرصت کوتاه ممکن نیست.

همه می‌دانند رسول خدا صلی الله علیه و آله در موضع‌گیری‌ها و تمام کارهایی که انجام می‌داد و یا از انجام دادن آن‌ها اجتناب می‌ورزید، بر اساس منافع شخصی و خواسته‌های نفسانی یا تحت تأثیر احساسات و عواطف گام بر نمی‌داشت، بلکه با تمام وجود و عواطف و احساسات و جمیع افکار و نیروها و امکانات خود، فانی

ص: ۳۳

در خدا بود؛ از این رو آن حضرت از خدا بود و به خاطر دین و رسالت الهی زندگی می کرد و در راه محبت خدا و در حال لقای پروردگارش رحلت فرمود؛ پس «خدای سبحان اول بود و استمرار بود و پایان»؛ بدین معنا که هر موضعی، از هر نوع و هر اندازه که باشد، اگر قدمی در راه خدمت به دین خدا و اعتلای کلمه ی الهی نباشد، ممکن نیست که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله صادر شود، نه بدین معنا که آن حضرت از عواطف و احساسات انسانی نوع بشر برخوردار نبود، یا این که به عواطف و احساسات خویش میدان نمی داد تا آن طور که حق طبیعی آن هاست، در زندگی تأثیر مثبت داشته باشد یا حتی از آنها استفاده ی مباح نمی کرد، بلکه می خواهیم بگوییم: هرگاه این عواطف و احساسات به صورت موضع گیری های علنی و آشکار جلوه کند و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اظهار آن در ملاء عام و حتی گاهی اوقات بر روی منبر اصرار داشته باشد، می بایست در خدمت رسالت و برای رسیدن به اهداف عالی ی رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، حتی آن جا که حضرت از احساسات و عواطف خود در امور شخصی صرف استفاده می کند، آن عبادتی سرشار از بخشش و عطا و غنی از مواهب می سازد که بدو توان افزون داده و حضرتش را به قرب الهی نزدیک سازد.

آری آنچه ذکر نمودیم، روایات و اخبار فراوانی را تفسیر و تبیین می نماید که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد علاقه و محبت آن حضرت نسبت به حسنین علیهما السلام وارد شده است؛ مثلاً، حضرت در مورد امام حسن علیه السلام فرمود:

«اللهم ان هذا ابني و أنا أحبه، و أحب من يحبه (۱)؛

خدایا این کودک، پسر من است و من او را دوست می دارم، او را دوست بدار و نیز هر کس او را دوست می دارد، دوست بدار!»

ص: ۳۴

همچنین فرمود:

«أحب اهل بيتي الى الحسن و الحسين ... (۱)»؛

محبوب ترین افراد از خاندانم نزد من، حسن است و حسین...»

در این باره روایات بسیاری وارد شده است.

این موضع متمایز رسول اکرم صلی الله علیه و آله در قبال حسنین علیهما السلام و آن پرورش و تربیت بی نظیر، بدون شک از دلالت ها و اشارت های مهم و فراوانی سرشار است که ما به گوشه ای از آن اشاره کردیم.

سزاوار است در این جا موضع گیری و گفتار و رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله را هنگام تولد آن دو بیان کنیم تا مطلب بهتر روشن شود.

هنگامی که مژده ی ولادت امام حسن علیه السلام به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، به خانه ی دخترش زهرا ی بتول علیها السلام آمد و فرمود:

«یا أسماء هاتی ابنی؛ ای اسماء: فرزندم را بیاور!» و یا فرمود: «هاتی ابنی (۲)؛ فرزندم را بیاور!»

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نامگذاری این مولود مبارک بر پروردگارش پیشی نگرفت، تا این که وحی الهی نازل شد و به پیامبر خبر داد: «خداوند متعال این نوزاد را حسن نامید». سپس حضرت گوسفندی را قربانی کرد و خود شخصا موی سرش را تراشید و به اندازه ی وزن آن، نقره صدقه داد و با دست مبارک بر سر او

ص: ۳۵

۱- ۱۷. ر. ک: تهذیب ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۰۷ - ۲۰۵ و ۲۱۰؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۲۹ - ۱۲۴ و نیز ج ۱۰؛ سیرتنا و سنتنا، ص ۱۵ - ۱۱؛ فضائل الخمسه؛ فرائد السمطین؛ ترجمه ی امام حسن و ترجمه ی امام حسین از تاریخ ابن عساکر، تحقیق محمودی؛ الفصول المهمه ی مالکی؛ ترجمه ی امام حسن از انساب الاشراف؛ نور الابصار؛ الصواعق المحرقة؛ بحار الانوار، ج ۴۳ و ۴۴؛ ارشاد مفید؛ اسد الغابه؛ الاصابه؛ الاستیعاب (ترجمه ی حسنین)؛ حیاة الحسن علیه السلام.

۲- ۱۸. ر. ک: بحار الانوار (شرح حال امام حسن علیه السلام) و منابع پیشین.

نوعی عطر مخلوط موسوم به «خلوق» مالید و نafش را برید، و کارهای دیگری که در این باره نقل شده است و ما در این جا بدان نمی پردازیم. (۱).

این که حضرت فرمود: «ای اسماء، فرزندم را بیاور!»، آن هم در اولین روز ولادت آن حضرت، بیانگر معنایی ژرف و هدفی والا است که در داستان مباحله بدان اشاره خواهیم کرد.

داستان مباحله

اشاره

از مسائل مربوط به زندگانی امام حسن علیه السلام در روزگار جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله داستان «مباحله» است. به نظر مرحوم علامه ی طباطبایی، این مسأله در سال ششم هجرت یا قبل از آن بوده است. (۲).

خلاصه این قضیه آن طور که در تفسیر قمی آمده چنین است:

گروهی از شخصیت ها و علمای عیسوی مذهب نجران به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و درباره ی عیسی با وی مناظره کردند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان اقامه ی حجت کرد، اما آنان نپذیرفتند. پس با هم قرار گذاشتند که در پیشگاه خدا به مباحله پردازند و نفرین همیشگی و خشم فوری خدا را بر دروغگویان بخواهند.

خداوند می فرماید:

«ان عیسی عند الله كمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له كن فيكون - الحق من ربك فلا تكن من الممترین - فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و ابناءكم و نساءنا و نساءكم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل

ص: ۳۶

۱- ۱۹. تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۱۸؛ آل یاسین، الامام الحسن بن علی علیهما السلام، ص ۱۶ و ۱۷؛ حیاة الحسن علیه السلام، ج ۱، ص ۲۸ - ۲۴، نقل از منابع پیشین و دیگر منابع درباره ی زندگی امام حسن علیه السلام.
۲- ۲۰. المیزان، ج ۳، ص ۳۶۸.

به طور محقق، مثل عیسی نزد خدا نظیر مثل آدم است که خدا او را از خاک خلق کرد و سپس فرمان داد: باش! و او وجود یافت. حق همه اش از ناحیه پروردگار توست، پس مبادا از دو دلان مردد باشی؛ پس هر کس با تو درباره ی بندگی و رسالت عیسی مجادله کرد، بعد از این مطلب آگاه شدی، به ایشان بگو: بیاید ما فرزندان خود و شما فرزندان خود را، ما زنان خود و شما زنان خود را، ما نفس خود را و شما نفس خود را بخوانیم و سپس مباحله کنیم و دوری از رحمت خدا را برای دروغگویان درخواست کنیم.»

وقتی برگشتند، رؤسای نجران (سید و عاقب و اهتم) گفتند: اگر قومش را برای مباحله ی ما بیاورد، مباحله می کنیم، چون می فهمیم که او پیغمبر نیست، و اگر با نزدیکانش بیاید، مباحله نمی کنیم، چون هیچ کس علیه زن و بچه ی خود اقدامی نمی کند، مگر این که در ادعایش صادق باشد.

در روز مقرر، پیغمبر صلی الله علیه و آله با علی و فاطمه و حسنین علیهما السلام برای مباحله بیرون آمد. نصارا از مردم پرسیدند: اینان چه کسانی هستند؟ گفتند: این مرد، پسر عمو و وصی و داماد او، علی بن ابی طالب است، و این زن، دختر او فاطمه، و این دو کودک، پسرانش حسن و حسین هستند. نصارا سخت دچار وحشت شدند و به رسول خدا عرضه داشتند: ما حاضریم تو را راضی کنیم، ما را از مباحله معاف دار! رسول خدا صلی الله علیه و آله با اینان به جزیه مصالحه کرد و نصارا به دیار خود برگشتند.

این، خلاصه ای بود از آنچه در تفسیر قمی آمده است.

در بعضی از متون آمده: نصارا به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: چرا با اصحاب بزرگوار و

ص: ۳۷

یاران و پیروان گرانمایه و شایسته ات با ما مباحله نمی کنی؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«اجل! أباهلكم بهؤلاء خير اهل الأرض و أفضل الخلق؛

شگفتا! من با بهترین مردم روی کره ی زمین و نیکوترین آفریده های خدا با شما مباحله می کنم.»

اسقف مسیحی به همکیشان خود گفت:

من چهره هایی می بینم که اگر از خدا بخواهند که کوهی را از جا بکند، خواهد کند... آیا خورشید را نمی بینید که رنگش دگرگون شده و افق را نگاه نمی کنید که ابرهای سیاه آن را دربر گرفته، بادهای سیاه و سرخ وزیدن گرفته و از کوه ها دودی به هوا برخاسته است؟! عذاب به سوی ما روان شده است. به مرغان بنگرید که آنچه را در سینه دارند قی می کنند و به درختان نگاه کنید که چگونه برگ هایشان می ریزد و به زمین بنگرید که چگونه در زیر پای ما لرزان است. (۱).

ص: ۳۸

۱- ۲۲. ر. ک: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۴؛ حیاة الحسن علیه السلام، ج ۱، ص ۵۱ - ۴۹. عده ی زیادی از حافظان و مفسران، مسأله ی مباحله را به اختصار و تفصیل بیان کرده اند؛ در این جا به بعضی اشاره می کنیم: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۷ - ۷۶؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۵۲ و ۴۵۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۷۰ و ۳۷۱؛ تفسیر طبری، ج ۳، ص ۲۱۳ - ۲۱۱، در این تفسیر آمده: جریر گوید: «گفت: به مغیره گفتم: مردم در حدیث نصارای نجران روایت می کنند که علی علیه السلام در میان همراهان رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود. سپس گفت: اما شعبی آن را نگفته است. نمی دانم به خاطر بدبینی به امویان نسبت به علی علیه السلام بوده است با اصلا در حدیث نبوده.» ما می گوئیم: احتمال اول درست است، زیرا نام علی علیه السلام در حدیث به طور متواتر آمده و شکی در آن نیست؛ چنان که دیدیم و در بحث های آینده نیز خواهد آمد. ر. ک: تفسیر نیشابوری، ج ۳، ص ۲۱۳ و ۲۱۴؛ تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۸۰. رازی پس از بیان حدیث عایشه که می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله اهل بیت را برای مباحله با خود برد و آنان را زیر پارچه ای سیاه جمع کرد و آیه ی تطهیر را تلاوت کرد، می گوید: «مفسران و محدثان در صحت این روایت اتفاق نظر دارند»؛ التفسیر الحدیث، ج ۸، ص ۱۰۸، نقل از: التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۲۹۶، نقل از: مسلم و ترمذی؛ کشف زخمشری، ج ۱، ص ۳۷۰ - ۳۶۸؛ ارشاد مفید، ص ۹۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۵۳ و ۱۵۴؛ واحدی، اسباب النزول، ص، ص ۵۸ و ۵۹؛ صحیح مسلم ج ۷، ص، ص ۱۲۰ و ۱۲۱ البدایه و النهایه ج ۵، ص ۵۴؛ حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۴۹۲؛ حقائق التأویل، ص ۱۱۲ - ۱۱۰؛ صحیح ترمذی، ج ۶۳۸، ص ۵؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۶۸ - ۳۷۰، نقل از: افراد بسیار زیاد؛ ینابیع الموده، ص ۵۲ و ۲۳۲ و ۴۷۹؛ دلائل النبوه ابونعیم، ص ۲۹۸ و ۲۹۹؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۷۸ و نیز ج ۲، ص ۲۴ - ۲۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۶ و نیز ج ۲، ص ۲۰؛ المسترشد فی الامامه، ص ۶۰؛ ترجمه الامام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۲۰۶ (چاپ اول) و ص ۲۲۵ (چاپ دوم) محمودی؛ مناقب خوارزمی، ص ۵۹ و ۶۰؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۳۲ و ۲۳۳؛ الاصابه، ج ۲، ص ۵۰۳؛ معرفه علوم

الحديث حاکم، ص ۵۰؛ تفسیر فرات، ص ۱۱۷-۱۶-۱۴؛ امالی طوسی، ج ۲، ص ۱۷۲ و نیز ج ۱، ص ۲۶۵؛ الجوهره فی نسب علی علیه السلام، ص ۶۹؛ ذخائر العقبی، ص ۲۵؛ روضه الواعظین، ص ۱۶۴؛ ابن الحکم، ما نزل من القرآن فی اهل البيت، ص ۵۰؛ ابن صباغ، الفصول المهمه، ص ۱۱۰؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۵۰؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۶؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۶۳؛ مسند احمد، ج ۱ ص ۱۸۵؛ ابن مغزلی، مناقب امام علی علیه السلام ص ۲۶۳؛ و در پاورقی نقل از: نزول القرآن ابونعیم (مخطوط)؛ در المنشور، ج ۲ ص ۴۰-۳۸؛ از مصادر پیشین و بیهقی در الدلائل، ابن مردودیه، ابن ابی شیبه، سعید بن منصور، عبد بن حمید، ابن منذر؛ و تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۹۰-۲۸۶ از بعضی مصادر پیشین و از مقاتل و کلبی؛ تفسیر المیزان، نقل از: بسیاری مصادر پیشین و از: عیون اخبار الرضا؛ اعلام الوری؛ الخرائج و الجرائح حلیه الاولیاء و طیالسی؛ فتح القدر، ج ۱، ص ۳۴۷ و ۳۴۸؛ تفسیر تبيان، ج ۲، ص ۴۸۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۹۰-۲۸۸ از بعضی از منابع پیشین و از خصال، روضه ی کافی و دیگران؛ و نیز از نور الابصار، ص ۱۰۰؛ المنتقی، باب ۳۸؛ در تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۳۵ گوید: «ابن طاووس در کتاب سعد السعود گفته: من در کتاب ما نزل القرآن فی النبی و اهل بیته نوشته ی محمد بن عباس بن مروان دیدم نوشته بود: خبر مباحله از ۵۱ طریق نقل شده، و بعضی از افراد را که طریق و روایت به او منتهی می شود، از صحابه دانسته است، از جمله: حسن بن علی علیهما السلام، عثمان بن عفان، سعد بن ابی وقاص، بکر بن سمال، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن عباس، ابورافع (غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله)، جابر بن عبدالله، براء بن عازب و انس بن مالک را شمرد.» ابن شهر آشوب در مناقب، ج ۳، ص ۳۶۸ و ۳۶۹ افراد زیر را اضافه کرده است: ابوالفتح محمد بن احمد بن ابوالفوارس، ابن البیع در کتاب معرفه علوم الحدیث، احمد در الفضائل، ابن بطه در الابانه و اشفهی در کتاب اعتقاد اهل السنه، خرگوشی در شرف النبی، محمد بن اسحاق، قتیبه ابن سعید، حسن بصری، قاضی ابویوسف، قاضی معتمد ابوالعباس، ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی از افراد بسیار زیاد؛ و در پاورقی حقائق التأویل، ص ۱۱۰ از منابع پیشین؛ و از تاریخ الخلفاء سیوطی، ۶۵؛ و از کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۱۲؛ و از کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷؛ و از تفسیر خازن و در پاورقی از تفسیر البغوی. منابع زیاد دیگری در مورد داستان مباحله وجود دارد که در کتاب مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۸۰ و ۱۸۱ ذکر شده است.

طبرسی در مجمع البیان می گوید: «مفسران اجماع دارند که مراد از «ابناءنا» حسن و حسین است.» (۱).

زمخشری می گوید: «در این مسأله دلیلی است بر فضیلت اصحاب کساء که هیچ دلیل دیگری از آن قوی تر نیست.» (۲).

ما در این فرصت کوتاه نمی توانیم تمامی جوانب را در داستان مباحثه آن طور که باید و شاید مورد بحث قرار دهیم، چه خود نیازمند تألیف جداگانه ای است؛ در این جا تنها به چند نکته آن اکتفا می کنیم:

نمونه ی زنده

این که پیامبر صلی الله علیه و آله امام حسن و حسین علیهما السلام را برای مباحثه به همراه خود بیرون برد، یک مسأله ی عادی و اتفاقی نبود، بلکه کاملاً در ارتباط با معانی و مضامین مهمی که به شخصیت آن دو مربوط می شد. حسنین علیهما السلام آن مصداق حقیقی و مثل

ص: ۴۰

۱- ۲۳. مجمع البیان، ج ۲ ص ۴۵۲؛ ر. ک: تبیان طوسی، ج ۲، ص ۴۸۵؛ تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۸۰؛ حقائق التأویل، ج ۱۱۴، در این کتاب آمده: دانشمندان اجماع دارند.

۲- ۲۴. کشف، ج ۱، ص ۳۷۰؛ ر. ک: الصواعق المحرقة، ص ۱۵۳، نقل از: کشف؛ ارشاد مفید، ص ۹۹؛ المیزان، ج ۳، ص ۲۳۸.

اعلی و میوه‌ی برتری بودند که اسلام اهتمام زیادی در حفظ و نگهداری آن داشت و می‌کوشید تا آن را به عنوان یگانه نمونه‌ی عالی سازندگی خلاق معرفی کند که به بالاترین درجات رشد و کمال رسیده است، و حتی اسلام می‌توانست پس از ناتوانی تمامی ادله و براهین، با تمام وضوح و روشنی و قاطعیت، در کاستن از حقد و کینه‌ی دشمنان، آن را به عنوان عزیزترین و گرانبها ترین چیزی معرفی کند که می‌توان پس از این مرحله در اثبات حقانیت و صداقت خویش تقدیم داشت؛ این مسأله، یک نمونه‌ی زنده در اثبات حقانیت اسلام است.

امکان ندارد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دعوی خویش دروغگو باشد، زیرا آمادگی دارد تا خود و کسانی را در راه اثبات این مدعا قربانی سازد، که علاوه بر این نزدیک ترین مردم به اویند، در قله‌ی نضج و کمال دینی قرار دارند؛ همان طور که دیدیم، رؤسای نصارای نجران نیز بدین امر اعتراف داشتند، زیرا اگر چه محبت نزدیکان، خود یک امر طبیعی است و انسان را وادار می‌کند تا هر آنچه را که در کف دارد فدا کند، اما فکر از دست دادن آنها را به خود راه ندهد، لیکن چیزی که این محبت را دو چندان می‌کند و آن را تحکیم می‌نماید و بسیاری از احتمالات فدا ساختن خانواده و نزدیکان را از بین می‌برد، این است که علاوه بر عامل قرابت نسبی، نزدیکان از یک شخصیت متمایز با امتیازات، کمالات و فضیلت‌هایی برخوردار باشد که دیگران فاقد آن هستند. (۱).

اگر انسان آماده باشد تا چنین افرادی را از خانواده‌ی خویش فدا سازد، این خود بهترین دلیل در صدق مدعا و بارزترین گواه است که این فرد در دین، به طور

ص: ۴۱

۱- ۲۵. علامه محقق، احمدی معتقد است: امکان دارد زمانی که عباس، حسنین علیهما السلام را برای استسقا (نماز باران) با خود بیرون برد و مانع از الحاق عمر به آن دو گردید، و موقعی که عمر به آنان تبرک جست، به او گفت: دیگری را جز ما، با ما همراه مکن! (دیگران را با ما در هم میامیز!) به رسول اکرم اقتدا کرده باشد. «ر. ک: تبرک الصحابه و التابعین، ص ۲۸۷ - ۲۸۳».

کامل فانی است، و به خوبی بیان می کند که هدفش دنیای فانی و مالی و منالی پست نیست.

آری، این همان نتیجه ای است که از داستان مباحثه که نزاع اصلی در آن، پیرامون حضرت عیسی علیه السلام دور می زد به دست آمد.

برنامه ریزی در خدمت رسالت

از سوی دیگر، ممکن است بعضی تصور کنند، این که ما این کودک و برادرش را مثل اعلی و یگانه نمونه ی خلاقیت و سازندگی اسلام شمردیم، ناشی از پیروی کورکورانه و غیر مسؤولانه از عواطف و احساسات متأثر از تعصب مذهبی است که خود بر اثر لجاجت دشمنان برانگیخته شده است؛ اما حقیقت کاملاً برعکس است؛ آنچه ما ذکر کردیم، ناشی از شعور سلیم اعتقادی که ادله و براهین، ما را بدان ملزم کرده است؛ این دلایل تأکید دارد که پیشوایان و امامان ما، حتی در سنین طفولیت هم در سطح بالایی از شایستگی و لیاقت برای پذیرفتن امانت الهی و رهبری حکیمانه و آگاهانه امت اسلامی قرار داشتند؛ همان طور که می دانید، وضع در مورد امام جواد علیه السلام و امام مهدی (عج) - که اراده ی الهی تعلق گرفت تا مسؤولیت رهبری امت را در سال های اول زندگی عهده دار شوند - چنین بود، درست مانند پیامبر خدا، عیسی علیه السلام که کاملاً وضع او نیز همین حال بود؛ خدای متعال درباره اش می گوید:

«فأشارت إليه قالوا كيف نكلم من كان في المهد صبياً - قال اني عبدالله آتيني الكتاب و جعلني نبياً (۱)؛

به فرزند اشاره کرد گفتند: ما چگونه با طفلی که در گهواره است سخن گوئیم؟

ص: ۴۲

طفل گفت: همانا من بنده ی خدایم که به من کتاب آسمانی عطا کرد و مرا پیامبر خود قرار داد.»

در مورد پیامبر خدا، یحیی علیه السلام نیز وضع همین گونه بود؛ خدای سبحان درباره اش می فرماید:

«یا یحیی خذ الكتاب بقوة و آتیناه الحکم صبیا؛ (۱).»

ای یحیی، کتاب را به نیرومندی بگیر! و در کودکی به او دانایی عطا کردیم.»

آری، حسنین علیهما السلام در ایام طفولیت در سطح بالایی از رشد و کمال انسانی قرار داشتند و تمامی صلاحیت ها و شایستگی ها را دارا بودند؛ شایستگی هایی که موجب می شد مورد عنایت پروردگار و شایسته ی نشان های افتخار زیادی باشند که اسلام بر زبان پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله به آن ها بخشیده است؛ از سویی این ویژگی ها بود که آن دو را قادر می ساخت تا بتوانند مسؤولیت های سنگینی را در زمینه ی رهبری حکیمانه امت به عهده گیرند. آری می بایست این صفات و ویژگی ها را دارا باشند تا شرکت دادن آنها در دعوی و مباهله ی برای اثبات آن درست باشد.

آن طور که علامه ی طباطبایی و استاد مظفر - قدس الله سرهما - اشاره کرده اند، مراد از این آیه که می فرماید: «فنجعل لعنه الله علی الکاذبین» این است که کاذبین کسانی هستند که در یک مباهله قرار دارند و اگر دعوی و مباهله بر سر آن، بین شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سید و عاقب و اهتّم بود، لازم بود در آیه تعبیری بیاورد که قابل انطباق بر مفرد و جمع هر دو باشد؛ مثلا بگوید: «فنجعل لعنه الله علی الکاذب» یا «علی من کان کاذبا»، ولی از آنچه در آیه آمده است معلوم می شود دروغگویی که نفرین شامل حالش می شود، جمعیتی است که در یک

ص: ۴۳

طرف این محاجه قرار گرفته، حال یا در طرف رسول خدا یا در طرف نصارا. این مطلب می رساند که هر کس برای مباحله حضور یافت، در دعوی شریک است، زیرا کذب جز در آن نیست؛ بنابراین، علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام در دعوی و دعوت برای مباحله بر سر آن شریک بودند؛ این از بالاترین مناقبی است که خدای تعالی اهل بیت پیامبرش را بدان اختصاص داده است. (۱).

همان طور که گذشت، زمخشری می گوید: «در این مسأله دلیل است بر فضیلت اصحاب کساء که هیچ دلیل دیگری از آن قوی تر نیست.»

طبرسی و دیگران گفته اند:

«ابن ابی علان که یکی از پیشوایان معتزلی است می گوید: این آیه می رساند که حسنین در آن حال مکلف بوده اند، زیرا مباحله جز با فرد بالغ جایز نیست. اصحاب ما (شیعه ی امامیه) می گویند: کمی سن از حد بلوغ، منافاتی با کمال عقل ندارد و احتلام که در شرع مقدس حد بلوغ شناخته شده، فقط برای احکام شرعی است (واضح است که عامه ی مردم مد نظرند). سن حسنین در حال مباحله به حدی بوده که مانع از کمال عقل آن ها نیست؛ علاوه بر این، ما معتقدیم که جایز است در مورد ائمه خرق عادت شود و چیزهایی به اینان داده شود که به دیگران داده نشده است، و اگر سن کودکی ایشان در آن موقع طوری است که معمولاً- موقع کمال عقل در انسان نیست، ممکن است به خاطر امتیازهایی که دارند، به طور استثنایی و خرق عادت، به آنان کمال عقل داده شده باشد، چه اینان نزد پروردگار از جایگاه و موقعیت خاصی برخوردارند و امتیازهایی دارند که سایر افراد بشر ندارند. مؤید این مطلب فرموده ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که در اوان کودکی آن دو را فرمود: این دو پسر، حسن و حسین، امامند و پیشوا، چه شرایط برای رسیدن به خلافت

ص: ۴۴

و امامت ظاهری آنان آماده شود و چه چنین شرایطی حاصل نشود» (۱).

اضافه می‌کنم: از مطالبی که مؤید نظر علامه طباطبایی و علامه‌ی مظفر و دیگران است، «سوره هل اُتی» است که در شأن اهل کساء نازل شده است و خدا در آن، همه‌ی آن‌ها را به بهشت وعده می‌دهد و از جمله اهل کساء، حسن و حسین علیهما السلام هستند.

همچنین شرکت در بیعت رضوان؛ گواهی گرفتن آن دو در قضیه‌ی فدک توسط حضرت زهرا و سایر اقوال و موضع‌گیری‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مناسبت‌های مختلف، مؤید این مدعاست.

تمامی این مسائل بدین خاطر بود که اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواست مردم را از نظر روحی و وجدانی برای پذیرش امامت ائمه علیهم السلام - هر چند از سن کمی برخوردار باشند - آماده سازد؛ مثلاً در مورد امام جواد و امام مهدی علیهما السلام وضع چنین بود.

سیاست‌های شوم

اشاره

در آن زمان، سیاست‌های منحرفی عرض اندام می‌شود که لازم بود با آن مقابله نمود و در برابر آن ایستاد و موضع‌گیری کرد. ما در این جا به چند مورد اشاره می‌کنیم:

الف) آوردن زن، آن هم شخصیتی مثل حضرت زهرا علیها السلام که نمونه‌ی عالی و منحصر به فرد زن مسلمان است، در یک چنین امر دینی خطیر و سرنوشت‌سازی بدین منظور بود که برداشت تنفرآور جاهلیت از زن را محو سازد، چه آنان برای زن هیچ گونه ارزش و منزلت حائز اهمیتی قائل نبودند، بلکه برعکس، زن را منبع

ص: ۴۵

۱- ۲۹. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۵۳. ۴۵۲؛ ر. ک: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۶۸، گفتار ابن ابی‌علان در تبیان، ج ۲ ص ۴۸۵ نیز موجود است. ر. ک: ارشاد مفید؛ بحارالانوار، بحثی دارد پیرامون ایمان علی علیه السلام در حالی که به احتلام نرسیده بود.

شقاوت و بدبختی می دانستند که برای قبیله ی خود ننگ و عار به همراه دارد و مظنه ی خیانت است؛ (۱) از این رو احدی تصور نمی کرد روزی شاهد باشد که زن در مسأله حساس و سرنوشت ساز و حتی مقدسی مثل مباحله شرکت داشته باشد، چه رسد به این که شریک در مدعا و شریک در دعوت برای اثبات آن باشد. (۲).

ب) آوردن حسنین علیهما السلام برای مباحله با نصارای نجران به عنوان پسران

ص: ۴۶

۱- ۳۰. ر. ک: الصحيح من سیره النبی و الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۱ ص ۴۷ - ۴۵.

۲- ۳۱. محقق پژوهشگر، سید مهدی روحانی، معتقد است: این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از بین سایر زنان، حضرت زهرا را برای مباحله با نصارای نجران بیرون برد، در صورتی که آیه ی مباحه عام است و با تعبیر «نساءنا» از آن نام می برد و نیز زنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله بارزترین مصادیق این تعبیر قرآنی بودند، تا حدود زیادی همان مفهومی را در بردارد که ارسال ابوبکر برای ابلاغ آیات سوره ی براءت و سپس عزل وی با استناد به قول جبرئیل که «لا- یبلغ عنک الا انت او رجل منک» در برداشت! در مورد عموم کلمه ی «أنفسنا» که حضرت تنها امیر المؤمنین را با خود برد، و عموم کلمه ی «ابناءنا» که فقط حسنین علیهما السلام را بدین منظور به همراه برد، همان را می گوئیم که در مورد «نساءنا» گفتیم. در پاسخ می گوئیم: اولاً: بعضی از زنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانند ام سلمه، نباید مورد تعرض قرار گیرد، چه وی از بهترین و با فضیلت ترین زنان بود. ثانیاً: مقصود از «نساءنا» همسران نمی باشند، اگر چه در بعضی از آیات قرآنی بر آنان لفظ «نساء» اطلاق شده است. در اینجا منظور از «نساء» زنانی است که به فرد منسوب می باشند و دختر از این قبیل است و بر روی لفظ «نساء» اطلاق می گردد. ثالثاً: آنچه وی در اینجا گفته است، با مطلبی که خودش در جای دیگر بیان کرده تناقض دارد، چه در آن جا می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه را از میان زنان شوهردار این امت، به عنوان «زن مسلمان» برای مباحله با خود بیرون برد، نه به عنوان این که وی از زنان اوست، اما در این جا چیز دیگری فرموده است. البته همان طور که خواهد آمد، به نظر ما این سخن اخیر وی نیز نامقبول است، با این حال با آنچه در این جا بیان کرده تناقض دارد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با این که آن دو حضرت، فرزندان صدیقه ی طاهره، دخت گرانقدر پیامبر بودند، آن چنان که خواهیم دید، از دلالتی مهم و معنایی ژرف و عمیق برخوردار است.

یک اشکال و پاسخ آن

قبل از پرداختن به این مطلب و بیان مفاد آن، لازم دیدیم به اشکال یکی از محققان (سید مهدی روحانی) پاسخ دهیم که می گوید:

«این آیه، تنها دلالتی که دارد این است که آوردن فرزندان «اصحاب» این دعوت جدید مطلوب است و بیشتر از این چیزی نمی گوید، چنان که فرمود: «ابناءنا» و نفرمود: «ابنائی»، و در آیه چیزی که بر لزوم آوردن فرزندان شخص صاحب دعوت دلالت کند وجود ندارد و همین که فرزندان یکی از اصحاب دعوت باشند، در صدق امثال کافی است؛ پس آیه نمی رساند که حسنین فرزندان رسول خدایند.»

در پاسخ می گوئیم:

۱) امام علی علیه السلام در روز شورا به این آیه ی مبارکه استدلال کرد که خداوند او را نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندان او را فرزندان او و زنش را زن آن حضرت قرار داده است. امام کاظم علیه السلام نیز با این آیه بر هارون الرشید احتجاج کرد و یحیی بن یعمر و نیز سعید بن جبیر - چنان که خواهد آمد - بر حجاج استدلال نمودند. این استدلال و احتجاج به واسطه ی یک امر تعبدی صرف نبود، بلکه به ظهور آیه ی مبارکه بود که دشمن راهی جز تسلیم و خضوع در برابرش نیافت و مجبور به پذیرش آن شد.

۲) اگر مراد از «ابناءنا» مطلق فرزندان اصحاب دعوت بود، باید مقصود از «أنفسنا» تمامی مردانی باشد که این دین را پذیرفته بودند، نه فقط شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله؛ بنابراین مناسب تر این بود که به جای «أنفسنا» می فرمود: «و رجالنا و رجالکم.» به علاوه مناسب نیست که مقصود از «أنفس» شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله

باشد و مراد از «أبناء» و «نساء»، فرزندان و زنان دیگران، زیرا ظاهر این است که فرزندان و زنان همان کسانی مورد نظر است که در لفظ «انفسنا» منظور است، زیرا اگر منظور از «انفسنا» شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشد و مراد از «ابناءنا» فرزندان دیگران، مثل این بود که بگوییم: «اگر ادعای من نادرست باشد، فرزندان فلانی بمیرند.»

۳) گذشته از این، می بینیم کلمات «أنفسنا»، «أبناءنا» و «نساءنا» به صیغه ی جمع آمده است، پس چرا باید از «انفس» به دو تن و از «أبناء» نیز به دو تن و از «نساء» به یک تن اکتفا شود؟! این خود دلالت می کند که افرادی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله با خود آورد، خصوصیت ویژه ای داشتند.

اگر مقصود، مجرد آوردن افرادی به عنوان نمونه بود، پس چرا از هر کدام به یک تن اکتفا نکرد؟ و اگر اختصاص یک گروه خاص به شرف معینی منظور است تا بیان شود که تنها اینان هستند که به قله ی فنای در این دعوت که مباحثه بر سر آن است رسیده اند، پس صحیح خواهد بود اگر گفته شود: این آیه بر وجود فضیلتی در اصحاب کساء دلالت می کند که هیچ فضیلتی بالاتر از آن نیست، خصوصاً با توجه به مطلبی که از دو علامه ی بزرگوار، طباطبایی و مظفر در این باره گذشت؛ آن جا که گفتند: اینان در دعوی و در دعوت برای مباحثه برای اثبات آن با رسول اکرم صلی الله علیه و آله شریکند.

بدین ترتیب روشن می شود که این ادعا که آیه بر چیزی بیشتر از امر به آوردن نمونه ای از فرزندان اصحاب این دعوت دلالت نمی کند، قابل قبول نبوده و به هیچ عنوان نمی توان بدان اعتماد کرد.

بازگشت به آغاز

اشکالی بود که مناسب دیدیم بدان اشاره کنیم و بعضی از پاسخ هایی که

می توان در رد آن داد. در این جا می خواهیم اشاره کنیم که آوردن حسنین علیهماالسلام برای مباحثه به این عنوان بود که آن دو، فرزندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند - هر چند فرزند دخت گرانقدر آن حضرت بودند - تا دیگر مجالی برای انکار یا شک و تردید برای احدی باقی نماند.

اینان خود اقرار دارند که «این آیه دلالت دارد که هر چند حسنین فرزندان دخت پیامبر بودند، با این حال می توان گفت: آن دو پسران رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داده بود که فرزندان خود را بخواند و آن دو را خواند.» (۱).

این اقدام رسول اکرم صلی الله علیه و آله معانی و مفاهیم مهمی در برداشت، زیرا علاوه بر آنچه در فوق بدان اشاره کردیم و همان طور که قبلا متذکر شدیم، هدف رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که برداشت تنفرآمیز جاهلیت را در مورد فرزندان زایل سازد که معتقد بودند: «در حقیقت، فرزندان پسر، فرزند فرد محسوب می شوند نه فرزندان دختر». این عقیده موجب مشکلات فراوان روانی، اجتماعی و غیره می شد و منطقی جز منطق جاهلیت و تعصبات کور نداشت.

آنچه باعث می گردد که انسان نسبت به وضع مسلمانان اندوهگین باشد، این است که می بینیم پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اصرار ورزیدند که بر همان برداشت جاهلی از فرزند باقی بمانند، چنان که در آرا و فتاوی فقهی آنان کاملا منعکس شد؛ از این رو آیه ی قرآنی ذیل را مختص فرزندان پسر دانستند، بدون این که برای فرزندان دختر سهمی قائل باشند؛ این آیه می فرماید:

«یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین؛ (۲).

ص: ۴۹

۱- ۳۲. تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۸۱؛ فتح القدیر، ج ۱، ص ۳۴۷؛ تفسیر نیشابوری در پاورقی تفسیر طبری، ج ۳، ص ۲۱۴؛ بیان، ج ۲، ص ۴۸۵؛ از ابوبکر رازی (غیر از فخر رازی)؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۵۲؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۲۲، نقل از: مجمع البیان و تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۱۰۴.

۲- ۳۳. نساء (۴) آیه ی ۱۱.

حکم خدا در حق فرزندان شما این است که پسران، دو برابر دختران ارث برند.»

ابن کثیر گوید: «گفته اند: اگر انسان چیزی را به فرزندان خویش هبه یا وقف کند، تنها فرزندان بلافصل و یا فرزندان پسرانش می توانند از آن بهره مند شوند، و در این باره به قول شاعر استدلال کرده اند که گفت:

بنونا بنو آبنا و بناتنا

بنوهن ابناء الرجال الابعاد (۱).

«فرزندان ما، فرزندان پسران ما، اما فرزندان دختران ما، فرزندان مردان بیگانه اند.»

عینی گفته است: «دانشمندان قواعد دستوری عرب، این فراز از شعر را گواه گرفته اند بر جواز تقدیم خبر بر مبتدا، و کارشناسان مسائل ارث، آن را هم دلیل بر این گرفته اند که تنها پسران پسر می توانند از مال ارث ببرند و هم این که پیوند مردمان به یکدیگر، از طریق پدران است؛ فقها نیز در باب وصیت از آن استفاده کرده و علمای معانی و بیان در بحث تشبیه آن را کار برده اند.» (۲).

قرطبی در تفسیر خود نقل می کند که: «مالک بن انس، فرزندان دختر را در چیزی که وقف فرزند یا فرزند فرزند شده، سهمی نمی دانست.» (۳).

مالک، همان فردی است که اهتمام عباسیان درباره اش به جایی رسید که می خواستند مردم را به زور وادار سازند که به کتاب او (موطأ) عمل کنند (۴) آنگاه که منصور اموال عبدالله بن حسن را گرفت و فروخت و در بیت المال

ص: ۵۰

۱- ۳۴. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۵۵؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۲۱، به نقل از آن.

۲- ۳۵. الغدیر، ج ۷، ص ۱۲۲، نقل از: خزانه الادب، ج ۱، ص ۳۰۰.

۳- ۳۶. الغدیر، ج ۷، ص ۱۲۳، نقل از: تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۳۱.

۴- ۳۷. جامع البیان العلم، ج ۱، ص ۱۶۰؛ الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۱۶۵؛ اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۲۹۸، نقل از: الانتفاء، ص ۴۱ و از شافعی.

مدینه گذاشت، مالک بن انس مخارج خود را از عین این اموال برداشت. (۱).

هر گاه منصور می خواست کسی را والی مدینه کند، ابتدا با مالک مشورت می کرد. (۲).

آری این مالک با این خصوصیات است که چنین نظری دارد و از آن دفاع می کند.

محمد بن حسن شیبانی می گوید:

«اگر کسی برای فرزند فلان کس وصیت کرد و آن کس، هم فرزند پسر داشت و هم فرزند دختر، وصیت از آن فرزند پسر است نه فرزند دختر.» (۳).

آری، خدای بزرگ این مفهوم منفور جاهلی را لغو کرد، اما اینان به پیروی از جو سیاسی و در جهت اجرای اهداف حاکمان عباسی و اموی، که در صدد تثبیت این مفهوم بودند، گام برداشتند و آن را همچنان حفظ کردند و تا جایی پیش رفتند که آن را در نظرهای فقهی خود نیز منعکس کردند.

از طرف دیگر، لازم بود تا فرصت از کینه توزان و منحرفان - که در آینده ی نزدیک از این مفهوم منفور برای رسیدن به مقاصد سیاسی در ارتباط با موضوع امامت و خلافت و رهبری پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و درست در ارتباط با شخص کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را در قضیه ی مباحله با خود بیرون برد و در حدیث کسا و آیه ی تطهیر و دیگر مواردی که فعلا مجال ذکر آن نیست، به اکرام و گرامیداشت آنان پرداخت، بهره برداری و سوء استفاده خواهند کرد - گرفته شود، زیرا کسانی که پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خواهان خلافت بودند، در سقیفه چنین احتجاج کردند که ما اولیا و عشیره ی رسول خداییم و نیز ما عترت پیامبریم و با رسول خدا در پیوند

ص: ۵۱

۱- ۳۸. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۸۸.

۲- ۳۹. الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۵۰۷ - ۴۹۴.

۳- ۴۰. حقائق التأویل، ص ۱۱۵.

امویان که روی کار آمدند، همین روش را پیمودند؛ طرح جهنمی آنان و هم دیگران در جهت تضعیف اهل بیت علیهم السلام و برکناری آنان از صحنه ی سیاسی و زعامت اسلامی و در نهایت، نابودی تبلیغاتی، سیاسی، اجتماعی و روانی و حتی جسمانی آنان حرکت می کرد و نوک تیز حملات آنان اولاً- و بالذات متوجه کسانی بود که خدای سبحان تطهیر کرده و رسولش آنان را برای مباحله با اهل کفر و لجاج با خود بیرون برده است.

از بین بردن اهل بیت علیهم السلام به نحوی که بیان کردیم، برایشان کاری مشکل و سخت و از سویی از هر چیز مهم تر بود، زیرا امت اسلامی مطالب فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ی آنان شنیده بودند و کاملاً آگاه بودند که آیات قرآنی فراوانی در شأن آنان نازل شده است که بیانگر فضایل آنان است، تا چه رسد به موضع گیری های بسیار پیامبر صلی الله علیه و آله که هیچ کس نمی توانست آن را نادیده گرفته یا لاقول تحریف و دگرگون جلوه دادن آن به سادگی امکان پذیر نبود.

آری، برای همین بود که امویان تلاش داشتند تا وانمود کنند که تنها آنان نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت اویند، تا جایی که ده تن از بزرگان اهل شام در برابر سفاح سوگند خوردند که تا زمانی که مروان کشته شد، جز بنی امیه نزدیکانی برای پیامبر یا اهل بیتهی که از او ارث ببرند، سراغ نداشتند. (۲).

ص: ۵۲

۱- ۴۱. ر. ک: نهاییه الارب، ج ۸، ص ۱۶۸؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۲۳۳؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۸؛ تاریخ طبری، ج ۳ ص ۲۲۰؛ الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۱ - ۷؛ الادب فی ظل التشیع، ص ۲۴، نقل از: علایلی، البیان و التبین جاحظ و الامام الحسین، ص ۱۸۶ و ۱۹۰ و دیگران؛ زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام از منابع پیشین، ص ۵۳.

۲- ۴۲. النزاع و التخاصم، ص ۲۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۳؛ فتوح ابن اعثم، ج ۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۵۹؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۹.

اروی، دختر عبدالمطلب، این مسأله را برای معاویه، گوشزد کرد و گفت: «پیامبر ما بود که پیروز شد و نصرت و فیروزی از آن او شد، اما پس از او شما بر ما مسلط شدید و احتجاج کردید که با رسوب خدا قرابت و خویشاوندی دارید...» (۱).

کمیت، شاعر اهل بیت، چنین می سراید:

و قالوا ورثناها أبانا و امنا

و لا ورثتهم ذاک ام و لا أب

«گفتند که آن را پدر و مادرمان برای ما به ارث گذاشته اند، در حالی که آن را نه مادری برایشان به ارث گذارده بود و نه پدری.»

ابراهیم بن مهاجر می گوید:

أيها الناس اسمعوا أخبركم

عجبا زاد علی کل عجب...

عجبا من عبد شمس انهم

فتحوا للناس أبواب الكذب

ورثوا احمد فيما زعموا

دون عباس بن عبدالمطلب

كذبوا و الله ما نعلمه

يحرز الميراث الا من قرب (۲).

«ای مردم! گوش فرادهید تا شگفتی را که از همه ی شگفتی ها بالاتر است برای شما بیان کنم؛ عجب از بنی عبد شمس که در دروغگویی را بر روی مردم گشوده اند و مدعی اند که آنان تنها وارث پیامبر بوده اند، نه عباس بن عبدالمطلب؛ به خدا دروغ گفته اند و آنچه ما می دانیم، ارث به خویشاوند نزدیک می رسد نه خویشاوند دور.»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام تقسیم خمس بنی نضیر با خبیر، بنی عبد شمس را از جمله ی نزدیکان خود خارج کرد، و چون عثمان و جبیر بن مطعم اعتراض کردند و

-
- ١-٤٣. العقد الفريد، ج ٢، ص ١٢٠؛ ر. ك: الغدير، ج ١٠، ص ١٦٧.
- ٢-٤٤. مروج الذهب، ج ٣، ص ٣٣؛ النزاع و التخاصم، ص ٢٨.

گفتند: نزدیکی بنی عبد شمس و بنی هاشم به یک اندازه است، حضرت از آنان نپذیرفت. این داستان در تاریخ معروف است و به تواتر نقل شده است (۱).

سپس عباسیان روی کار آمدند و همین روش را در پیش گرفتند و وانمود کردند که آنان نزدیکان محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدایند، تا بدین ترتیب حکومت خویش را شرعی جلوه دهند؛ حتی هارون بر مزار پیامبر حاضر شد و عرض کرد: «السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا ابن عم». در مقابل، امام کاظم علیه السلام پیش رفت و فرمود: «السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا ابن عم». چهره ی هارون در هم شد و خشم و غضب بر او مستولی گشت (۲).

عباسیان در ابتدای روی کار آمدن، رشته ی وصایت و دعوت خویش را به امیر المؤمنین علیه السلام پیوند دادند و در استفاده از عواطف و احساسات جریحه دار

ص: ۵۴

۱- ۴۵. السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۰۹؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۳۴۱، نقل از: احمد؛ نیل الاوطار، ج ۸، ص ۲۲۸، نقل از: احمد، بخاری، نسائی، ابن ماجه، ابی داوود و برقانی؛ سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۱۴۵ و ۱۴۶، سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۹۶۱؛ مغازی و اقدی، ج ۲، ص ۶۹۶؛ الاصابه، ج ۱، ص ۲۲۶؛ بدایه المجتهد، ج ۱، ص ۴۰۲؛ الخراج، ابویوسف، ص ۲۱؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۲۰۰، نقل از: بخاری؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۸۵ - ۸۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۸۴؛ تشیید المطاعن، ج ۲، ص ۸۱۸ و ۸۱۹، نقل از: زاد المعاد؛ سنن بیهقی، ج ۶، ص ۳۴۲ - ۳۴۰؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۸۶، نقل از ابی شیبه؛ البحر الرائق، ج ۵، ص ۹۸؛ تبیین الحقائق؛ ج ۳، ص ۲۵۷؛ نصب الرأیه، ج ۳، ص ۴۲۵ - ۲۶ از افراد بسیار زیاد؛ مصابیح السنه، ج ۲، ص ۷۰؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۱۱ و نیز ج ۶، ص ۱۸۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۱۲؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۳۱۰؛ تفسیر خازن، ج ۲، ص ۱۸۵؛ و النسفی در پاورقی خازن، ج ۲، ص ۱۸۶؛ تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۵؛ کشاف، ج ۲، ص ۲۲۱؛ سنن نسائی، ج ۷، ص ۱۳۰ و ۱۳۱؛ مقدمه ی مرآه العقول، ج ۱، ص ۱۱۸ بعضی از محققان از منابع ذیل نقل کرده اند: الاموال ابو عبید، ص ۴۶۱ و ۴۶۲؛ تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۱۲؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۷۴ و نیز ج ۶: ص ۱۵۰؛ تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۷؛ ترتیب مسند شافعی، ج ۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۶؛ ارشاد الساری، ج ۵، ص ۲۰۲؛ المحلی، ج ۷، ص ۳۲۸.

۲- ۴۶. کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۰.

مردم، از ظلم و ستم و دردهایی که علویان و اهل بیت علیه السلام از سوی گذشتگان آنها (امویان) تحمل کرده بودند، سود جستند، اما دیدند اگر بخواهند حکومت خویش را تحکیم بخشند، دیگر نمی توانند به وجود کسانی که با علی علیه السلام پیوند خویشاوندی نزدیکتری از آنان دارند، به پیوند دادن خود با امیر المؤمنین علیه السلام ادامه دهند؛ از این رو بعضی از اصول و پایه های فکری و عقیدتی مردم را به بازی گرفتند. مهدی عباسی (آن طور که به نظر می رسد، مبتکر و صاحب اصلی این فکر باید پدرش منصور باشد) فرقه ای تأسیس کرد که ادعا نمود:

«امامت بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عباس بن عبدالمطلب، سپس به پسرش عبدالله و سپس به فرزندش علی رسید، و همچنین تا این سلسله به عباسیان منتهی شد. بیعت با علی بن ابی طالب علیه السلام را صحیح و معتبر می شمردند، زیرا عباس، خود، آن بیعت را صحیح و نافذ دانسته بود، و نیز ادعا می کردند که ارث مال عموست، نه دختر، و از این رو حق خلافت از طریق فاطمه علیها السلام به حسن و حسین نمی رسد و در اظهار و تثبیت این ادعا کوشش فراوانی کردند.»

تا جایی که شاعر بنی عباس چنین سروده است:

أنی یکون و لیس ذاک بکائن

لبنی البنات وراثه الاعمام

«چگونه می شود که میراث عموها برای دختر زادگان باشد، در حالی که چنین نیست و نخواهد شد.»

او با این بیت به پول فراوانی دست یافت.

این مطلب، موضوع گسترده و پر شاخ و برگ است و تا حدودی درباره ی آن در کتاب خود، زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام به طور مشروح بحث کرده ایم، طالبان بدانجا رجوع کنند. (۱)

ص: ۵۵

اگر چه این جریان سیاسی از حمایت و پشتیبانی زیاد و اصرار فراوان حکام و دار و دسته ی آنان برخوردار بود، به گونه ای که تمامی نیروها و امکانات مادی و معنوی خود را در راه تأکید و تثبیت آن بسیج کردند، لیکن جریانی را در پیش روی خویش داشتند که همچون کوهی مقاوم در مقابل آنان ایستاده بود و مانع موفقیت آنها در تحریف حقایق و تزویر تاریخ می شد. این جریان، وجود اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود که قوی ترین حجت ها و بزرگ ترین شواهد و قرائن را از قرآن و اخبار متواتر و موضع گیری های پشت در پشت نبوی، از آن خود داشت و بسیاری از صحابه ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن را می دانستند و از پیامبر صلی الله علیه و آله دیده و شنیده و تابعان از آنها و دیگران از تابعان شنیده بودند.

از جمله ی این شواهد و دلایل دندان شکن غیر قابل انکار «آیه مباهله» است. امویان و عباسیان در مواضع گوناگون تلاش فراوانی از خود به خرج دادند، تا فرزندی حسنین علیهما السلام را انکار کنند؛ از این رو از سوی اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنها و دیگر افراد منصف، با احتجاجات و استدلالهای قوی و شکننده ای مواجه شدند و موجب گردید تا کوشش های آنان به ضرر خودشان تمام شود که: «چاه کن خود به چاه است.»

خوب متوجه شدند که اسلوب احتجاج و منطق، حق را نمایان می کند؛ یعنی همان چیزی را که آن ها تلاش می کردند تا آن را مخفی نگهدارند و تحریف کنند؛ از این رو سعی کردند تا از راه ارباب و اکراه و اجبار، ائمه ی معصومین علیهم السلام و شیعیان مخلص آنان را از میدان به در کنند و از انظار مردم دور نگه دارند، و آن گاه که متوجه شدند این روش نیز کارساز نیست، در صدد برآمدند تا از راه سم یا با شمشیر، آنها را از میان بردارند.

در این جا نمونه هایی را ذکر می کنیم که بیانگر تلاش و کوشش مخالفان برای انکار فرزندی حسنین علیهم السلام و در برگیرنده ی استدلال و احتجاجات ائمه علیهم السلام در این زمینه است. بعضی از آنها متضمن استدلال به آیه ی مباحثه است:

۱. ذکوان، غلام معاویه گوید:

معاویه گفت، مبادا بفهمم که احدی این دو کودک را فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله می نامند، بگوئید: فرزندان علی علیه السلام.

مدتی پس از آن، معاویه مرا امر کرد که فرزندان را به ترتیب شرافت بنویسم. پس فرزندان وی و فرزندان پسرانش را نوشتم و فرزندان دخترانش را رها کردم. نوشته را برایش آوردم، نگاهی به آن انداخت و گفت: وای بر تو! بزرگان فرزندانم را فراموش کرده ای؟ گفتم: کی؟ گفت: آیا فرزندان فلان دخترم فرزندانم نیستند؟ آیا فرزندان فلان دخترم فرزندانم به شمار نمی روند؟ گفتم: خدایا آیا فرزندان دخترانت فرزندان تو هستند، اما فرزندان فاطمه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نیستند؟! گفت: تو را چه شده؟ خدا تو را بکشد! احدی این سخن را از تو نشنود.» (۱).

۲. امام حسن علیه السلام چنین با معاویه احتجاج فرمود:

«فأخرج رسول الله صلی الله علیه و آله من الأنفس معه أبي، و من البنين أنا و أخي، و من النساء فاطمه أمي، من الناس جميعا، فنحن أهله، و لحمه و دمه، و نفسه، و نحن منه و هو منا؛» (۲).

از میان همه ی مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله از «أنفس»، پدرم، و از فرزندان، من و

ص: ۵۷

۱- ۴۸. همان، ج ۲، ص ۱۷۶.

۲- ۴۹. ینابیع الموده، ص ۴۷۹، نقل از: زرندی مدنی و نیز ص ۵۲ و ۴۸۲؛ تفسیر برهان، ج ۱ ص ۲۸۶؛ امالی طوسی، ج ۲، ص ۱۷۲.

برادرم، و از زنان، فاطمه مادرم را با خود برد. پس ما اهل بیت او و گوشت و خون او و نفس او هستیم، ما از اویم و او از ماست.»

۳. رازی در تفسیر آیه ی شریفه ی:

«و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف... و زکریا و یحیی و عیسی» (۱).

بعد از بیان این که آیه ی فوق بر فرزندی حسنین علیهماالسلام دلالت دارد، می گوید:

«گویند: ابوجعفر باقر در نزد حجاج بن یوسف به این آیه استدلال کرد.» (۲).

۴. امیر المؤمنین علیه السلام در روز شورا بر اعضای آن استدلال کرد که خدای متعال او را نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندان او را فرزندان او و زنش را زن او قرار داده است. (۳).

۵. شعبی گوید:

نزد حجاج بودم که یحیی بن یعمر، فقیه خراسان، را از بلخ - در حالی که با آهن بسته شده بود - به پیش او آوردند. حجاج به وی گفت: تو می گویی حسن و حسین فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند؟ گفت: بلی. حجاج گفت: باید دلیل آن را به طور روشن و آشکار از کتاب خدا برایم بیاوری، و گرنه اعضای بدنت را یکی یکی قطع خواهم کرد. گفت ای حجاج! آن را به طور واضح و آشکار از کتاب خدا می آورم. شعبی گوید: از جرأت یحیی که گفت: «ای حجاج» تعجب کردم. حجاج گفت: این آیه را برایم بیاوری که می گوید: ندع ابناءنا و ابناءکم. گفت: آن را به طور واضح و آشکار از کتاب خدا می آورم و آن، این آیه است که می فرماید: «و نوحا هدینا من قبل، و من ذریته داود و سلیمان... - و زکریا و یحیی و عیسی».

ص: ۵۸

۱- ۵۰. انعام (۶) آیه ی ۸۴ و ۸۵.

۲- ۵۱. تفسیر رازی، ج ۱۳، ص ۶۶؛ فضائل الخمسه، ج ۱، ص ۲۴۷، (نقل از: رازی).

۳- ۵۲. ینابیع الموده، ص ۲۶۶، نقل از: دارقطنی و الصواعق المحرقة، ص ۱۵۴؛ فضائل الخمسه، ج ۱، ص ۲۵۰؛ حیاه امیرالمؤمنین، ص ۲۰۵، (نقل از: الصواعق المحرقة).

پدر عیسی کیست و حال این که خدا او را به اولاد نوح ملحق کرده است؟! شعبی گوید: حجاج سرش را مدتی به زیر انداخت، سپس بالا آورد و گفت: گویا من این آیه را در کتاب خدا نخوانده بودم، او را رها سازید.» (۱).

در کتاب نور القبس آمده: حجاج از او خواست تا دیگر آن را بیان نکند.

۶. سعید بن جبیر نیز داستانی شبیه به داستان یحیی بن یعمر با حجاج دارد؛ از این رو کلام را با بیان آن طولانی نمی کنیم. (۲).

۷. روزی هارون الرشید امام کاظم علیه السلام را خواست و به آن جناب عرضه داشت: چگونه می گوئید ما ذریه رسول خداییم، با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله پسر نداشت؟ و ذریه و نسل هر انسانی از فرزند پسر باقی می ماند، نه فرزند دختر و شما فرزندان دخترید، پس ذریه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیستید؟ امام کاظم علیه السلام از او خواست که مرا از پاسخ به این سؤال معاف بدار، اما هارون نپذیرفت. حضرت چنین استدلال کرد که قرآن در سوره ی انعام، عیسی را از ذریه ی ابراهیم می داند با این که نسبت عیسی از طرف مادر به ابراهیم می رسد. آن گاه امام کاظم علیه السلام به آیه ی مباحله که می فرماید: «ابناءنا» استدلال کرد (۳).

۸. عمرو بن عاص کسی را نزد امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد و چند چیز را بر او عیب گرفت. از جمله گفت: تو حسن و حسین را فرزندان رسول خدا می نامی؟ حضرت علیه السلام به فرستاده عمرو گفت:

ص: ۵۹

۱- ۵۳. تفسیر رازی، ج ۲، ص ۱۹۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۴؛ فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۱۴۸ و ۲۴۷؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۸، نقل از: ابن ابی حاتم، ابوالشیخ، حاکم و بیهقی؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۲۳، نقل از: تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۵۵؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۸۹؛ ر. ک: العقد الفرید، ج ۵، ص ۲۰؛ نور القبس، ص ۲۱ و ۲۲.

۲- ۵۴. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۸۹ و ۹۰.

۳- ۵۵. نور الابصار، ص ۱۴۸ و ۱۴۹؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۸۴ و ۸۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۸۹ و ۲۹۰؛ تفسیر

المیزان، ج ۳، ص ۲۳۰؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۸۹.

«قل للشانی ء ابن الشانی ء لو لم یكونا ولدیة لكان ابتر كما زعم ابوك؛ (۱)».

به بدخواه پسر بدخواه بگو: اگر حسن و حسین فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نبودند، آن طور که پدرت پنداشت، ابتر و دم بریده بود.»

۹. امام حسین علیه السلام در کربلا عرض کرد:

«اللهم انا اهل بیت نبیک، و ذریته و قرابته، فاقصم من ظلمنا، و غصبنا حقنا، انک سمیع قریب؛

خدایا! ما اهل بیت پیامبر تو ذریه و نزدیکان او هستیم؛ پس کسانی را که بر ما ظلم کرده اند و حق ما را غصب نموده اند نابود کن! به راستی که تویی شنونده ی نزدیک.»

محمد بن اشعث گفت: چه قرابتی بین تو و محمد است؟!

امام حسین علیه السلام عرضه داشت:

«اللهم ان محمد بن الأشعث یقول: لیس بینی و بین محمد قرابه، اللهم أرنی فیه هذا الیوم ذلا عاجلا؛

خدایا! محمد بن اشعث می گوید: بین من و محمد قرابتی نیست؛ خدایا! در این روز هر چه زودتر او را ذلیل و خوار به من نشان ده!» پس خدا نفرین امام حسین علیه السلام را اجابت فرمود. (۲).

از سوی دیگر، ائمه علیهم السلام احتجاجات دیگری نیز به «آیه ی مباحله» درباره ی خلافت امیر المؤمنین و برتری آن جناب و غیره دارند که فعلا مجال ذکر آنها نیست. (۳).

ص: ۶۰

۱- ۵۶. شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۳۴.

۲- ۵۷. مقتل خوارزمی، ج ۱ ص ۲۴۹ و مقتل مقرر، ص ۲۷۸، (نقل از: خوارزمی).

۳- ۵۸. ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۸۸؛ المیزان، ج ۳، ص ۲۲۹ و ۲۳۰؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۸۷ و غیره.

آری، ائمه علیهم السلام در مخالفت با کینه توزان و مغرضان و در ایستادگی با صلابت و محکم در مقابل سیاست های آنان، تنها به موضع گیری های استدلالی خویش اکتفا نکردند، بلکه آن را به دیگر مناسبت ها نیز کشاندند و در اعلان آن در ملا عام استمرار و تداوم بخشیدند و در مناسبت ها و مواضع حساس زیادی بر آن تأکید نمودند و طوری بطلان ادعاهای پوچ و واهی آنان را برملا کردند که جای هیچ گونه شک و شبهه ای باقی نماند.

امام حسن علیه السلام نیز مخالفت خود را در مناسبت ها و مواضع مختلفی بیان می کرد و فقط به اظهار و بیان این که فرزند رسول خداست اکتفا نکرد، بلکه تأکید می ورزید که امامت و خلافت فقط و فقط حق اوست و با وجود او نوبت به کسانی مثل معاویه نمی رسد، زیرا معاویه نه تنها صفات و ویژگی های ضروری و لازم برای امامت و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندارد، بلکه برعکس، به صفاتی متصف است که اساساً با خلافت و امامت در تضاد و تناقض است.

ما در اینجا به بعضی از موارد اشاره می کنیم:

۱. امام حسن علیه السلام بلافاصله پس از شهادت پدرش علی علیه السلام برای مردم خطبه ای خواند و در آن فرمود:

«ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی، فأنا الحسن بن علی، أنا ابن النبی و أنا ابن الوصی؛ (۱).

ای مردم! هر کس مرا شناخت که شناخت، هر کس مرا نشناخت، پس بداند که منم

ص: ۶۱

۱- ۵۹. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۲؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۸، (نقل از: دولابی)؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۷۳ (نقل از: جنابذی).

حسن پسر علی، منم پسر پیامبر و منم پسر وصی پیامبر.

به کلمه «وصی» در عبارت اخیر دقت کنید.

در متن دیگری آمده که حضرت فرمود: «پس منم حسن پسر محمد صلی الله علیه و آله» و در مقتل خوارزمی آمده: «منم فرزند پیامبر خدا». (۱).

همچنین امام حسن علیه السلام آن روز فرمود:

«انا ابن البشير النذير، انا ابن الداعي الى الله باذنه، انا ابن السراج المنير، انا ابن من أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، انا من اهل بيت افترض الله طاعتهم في كتابه؛ (۲).

منم فرزند بشیر، منم فرزند نذیر، منم فرزند آن کس که به اذن پروردگار مردم را به سوی او می خواند، منم پسر چراغ تابناک، من از خاندانی هستم که خدای تعالی پلیدی را از ایشان دور کرده و به خوبی پاکیزه شان فرموده، من از خاندانی هستم که

ص: ۶۲

۱- ۶۰. مقتل الطالبيين، ص ۵۲؛ تفسیر فرات، ص ۷۲ و ۷۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۲۶؛ حیاة الصحابه، ج ۳، ص ۵۲۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۴۶. وی گوید: این حدیث را احمد با اختصار زیاد نقل کرده و اسناد احمد و بعضی از طرق بزار و طبرانی در کتاب الکبیر حسان موجود است. تفسیر المطالب، ص ۱۷۹، نقل از، امالی طوسی، ص ۱۶۹؛ ارشاد مفید؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۵ و از جمهره الخطب، ج ۲ ص ۷.

۲- ۶۱. ر. ک: مالکی، الفصول المهمه، ص ۱۴۶: تفسیر فرات، ص ۷۰ و ۷۲؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۵۹؛ ینابیع الموده، ص ۴۸۲ - ۴۷۹ - ۳۰۲ - ۲۷۰ - ۲۲۵، نقل از: ابوسعید، شرف النبوه؛ الکبیر، طبرانی؛ بزار؛ زرنندی، مدنی و دیگران؛ ارشاد مفید، ص ۲۰۷؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۲۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۴۶؛ حیاة الصحابه، ج ۳، ص ۵۲۶؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۸ و ۱۴۰، نقل از: دولابی، الذریه الطاهره؛ نزهه المجالس، ج ۲، ص ۱۸۶؛ المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۱۳۲ و ۱۳۳؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱ و ۱۲؛ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۴۱۹؛ بحارالانوار، ج ۴۴؛ امالی طوسی، ص ۱۲۱؛ اعلام الوری، ص ۲۰۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۰.

خداوند طاعت ایشان را در کتاب خود واجب کرده است.»

ابن عباس برخاست و گفت: «این، پسر دختر پیامبر شما و وصی امامتان است، پس با او بیعت کنید!»

در متن دیگری دارد که امام حسن علیه السلام در آن هنگام فرمود:

«و عنده نحتسب عزانا فی خیر الآباء رسول الله؛ (۱)»

ما سو گواری خود را در عزای بهترین پدرها، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله به حساب خدا موکول می کنیم.»

۲. در مناسبت دیگری در شام، معاویه به اشاره ی عمرو بن عاص از حضرت خواهش کرد که بالای منبر رفته و خطبه بخواند، به این امید که شاید درمانده شود، پس حضرت بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی را به جای آورد. سپس خطبه ی مهمی ایراد کرد که مطالبی را که گذشت در برداشت و در آن مطالب بسیار دیگری نیز بیان فرمود.

راوی گوید:

«طولی نکشید که دنیا بر معاویه تیره و تار شد و آن عده از مردم شام و دیگران که امام حسن علیه السلام را نمی شناختند، او را شناختند.»

سپس آن جناب از منبر پایین آمد. معاویه به حضرت گفت: «ای حسن! تو امیدوار بودی که خلیفه باشی، اما شایستگی آن را نداری!»

امام حسن علیه السلام فرمود:

«اما الخلیفه فمن سار بسیره رسول الله صلی الله علیه و آله و عمل بطاعه الله عزوجل. و لیس الخلیفه من سار بالجور و عطل السنن و اتخذ الدنيا اما و ابا، و عباد الله خولا، و ماله دولا، و لکن ذلک امر ملک اصاب ملکاً، فتمتع منه قليلاً، و کأن

ص: ۶۳

خلیفه آن کس است که به روش پیامبر صلی الله علیه و آله سیر کند و به طاعت خدای عزوجل عمل نماید. خلیفه آن کس نیست که با مردم به جور رفتار کند و سنت را تعطیل نماید و دنیا را پدر و مادر خویش بگیرد و بندگان خدا را برده، و مال او را دولت خود [پندارد] زیرا این، وضعیت پادشاهی است که به سلطنت رسیده و مدت کمی از آن بهره مند شده و سپس لذت آن منقطع گشته است...»

همین قضیه پس از ماجرای صلح با معاویه، در کوفه بین حضرت و معاویه روی داده است، اما در مقتل خوارزمی آمده که مسأله در مدینه اتفاق افتاد. (۲).

این مسأله مؤید گفته ی برخی است که می گویند: معاویه امام حسن علیه السلام را مسموم کرد، زیرا آن حضرت برای رفتن به شام و مبارزه ی با او آماده می شد. (۳).

۳. در متن دیگری آمده: معاویه از امام خواست که بر فراز منبر رفته و برای مردم خطبه بخواند. حضرت بالای منبر رفت و خطبه خواند. از جمله فرمود:

منم پسر... منم پسر... تا جایی که فرمود:

«لو طلبتم ابنا لنبيكم ما بين لابتيها لم تجدوا غيري و غير أخي؛ (۴).

ص: ۶۴

۱- ۶۳. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۴۱۹؛ الخرائج و الجرائح، ص ۲۱۸؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۰، نقل از: ابوسعید؛ ر. ک: مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۲۶؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۲؛ المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۱۳۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۴۹؛ مقاتل الطالبیین، ص ۷۳؛ آل یاسین، الحسن بن علی، ص ۱۱۰ و ۱۱۴؛ تحف العقول، ص ۱۶۴.

۲- ۶۴. ذخائر العقبی، ص ۱۴۰، نقل از: ابوسعید؛ ر. ک: مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۲۶؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۲؛ المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۱۳۳؛ شرح نهج البلاغه: ج ۱۶، ص ۴۹؛ مقاتل الطالبیین، ص ۷۳؛ آل یاسین، الحسن بن علی، ص ۱۱۰ و ۱۱۴؛ تحف العقول، ص ۱۶۴.

۳- ۶۵. الغدير، ج ۱۱، ص ۸، (نقل از: طبقات ابن سعد).

۴- ۶۶. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲، نقل از: العقد الفريد و مدائنی؛ ر. ک، مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۲۶؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۵ و ۳۵۶؛ ابن قتیبه، عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۷۲.

اگر همه جا را بگردید تا برای پیامبرتان پسری پیدا کنید، بدانید که غیر از من و برادرم، کسی نخواهید یافت».

۴. در نص دیگری دارد: معاویه از امام حسن علیه السلام خواست تا بالای منبر رفته و نسب خود را بیان کند. امام بالای منبر رفت و فرمود:

«بلدتی مکه و منی، و أنا ابن المروه و الصفا، و انا ابن النبی المصطفی...؛

شهر من مکه و منی است و منم فرزند مروه و صفا و منم پسر پیامبر برگزیده ی خدا...»

تا این که مؤذن اذان گفت و بدین جا رسید: «أشهد أن محمدا رسول الله»؛ حضرت رو به معاویه کرد و فرمود:

«أمحمد ابی أم أبوک؟! فان قلت بأبی، کفرت و ان قلت: نعم، فقد أقررت... أصبحت العجم تعرف حق العرب بأن محمدا منها، يطلبون حقنا و لا یردون الینا حقنا (۱)؛

آیا محمد پدر من است یا پدر تو؟! اگر بگویی که پدرم نیست کفر ورزیده ای و اگر بگویی: آری، پس اقرار کرده ای که من پسر او هستم... اقوام غیر عرب، حقوق عرب را در این که محمد صلی الله علیه و آله از اینان است به رسمیت شناختند؛ اینان حق ما را خواستارند، اما به ما بر نمی گردانند.»

۵. در مناسبت دیگری معاویه از آن حضرت علیه السلام خواست که خطبه بخواند و آنان را موعظه کند. پس حضرت خطبه ای ایراد کرد و از جمله فرمود:

«أنا ابن رسول الله، انا ابن صاحب الفضایل، انا ابن صاحب المعجزات و الدلائل، انا ابن امیر المؤمنین، أنا المدفوع عن حقی... انا امام خلق الله و ابن

ص: ۶۵

۱- ۶۷. مناقب، ج ۴، ص ۱۲؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۶، و نیز ج ۴۴، ص ۱۲۱ و ۱۲۲، نقل از: تحف العقول، ص ۲۳۲؛ الخرائج و الجرائح، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

منم پسر رسول خدا، منم پسر صاحب فضایل، منم پسر صاحب معجزات و دلایل، منم پسر امیر مؤمنان، منم که از حق خود بر کنارم... منم امام خلق خدا و منم پسر محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله.»

معاویه ترسید که مبادا حضرت چیزی بگوید که از گفتارش میان مردم شورشی پدید آید، گفت: آنچه گفتید بس است. پس آن حضرت از منبر فرود آمد.

۶. حتی معاویه را می بینیم که به این مسأله اعتراف دارد و روزی به امام عرضه داشت: «خصوصاً تو ای ابومحمد! تو پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرور جوانان بهشتی.» (۲).

فرموده ی امام حسن علیه السلام به ابوبکر و نیز گفته ی امام حسین علیه السلام به عمر که «از منبر پدرم فرود آی!»، اگر مقصود از پدرم (ابی) رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشد، در همین زمینه داخل است، و آن طور که از اعتراف آن دو (ابوبکر و عمر) برمی آید، منظور، رسول اکرم صلی الله علیه و آله است (آن طور که خواهد آمد)، و در صورتی که منظور از «ابی» پدرشان امیر المؤمنین باشد - آن طور که محقق پژوهشگر، سید مهدی روحانی، احتمال داده است - در زمینه ی احتجاجاتی داخل است که در برتری علی علیه السلام بر دیگران در مسأله ی خلافت انجام داده اند، و بدین صورت از ابوبکر و عمر در این زمینه، اعتراف صریح و مهمی گرفته اند.

موضع گیری های دیگری از ائمه و ذریه ی طاهرین آنها

امام حسین علیه السلام برای مردم خطبه خواند و فرمود:

«اقررتم بالطاعة، و آمنتتم بالرسول محمد صلی الله علیه و آله ثم انکم زحفتم الی ذریته و عترته

ص: ۶۶

۱- ۶۸. امالی صدوق، ص ۱۵۸.

۲- ۶۹. المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۱۲۲.

تریدون قتلهم... ألسنت أنا ابن بنت نبيكم، و ابن وصيه، و ابن عمه (۱)؛

به اطاعت و فرمانبرداری اعتراف کردید و به رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردید؛ سپس بر ذریه و عترت او یورش بردید و می خواهید آنان را به قتل برسانید! آیا من دخترزاده ی پیامبر شما و فرزند وصی و پسر عمویش نیستم؟!

در جای دیگر، آن گاه که اوضاع جنگ بحرانی شد، فرمود:

«و نحن عتره نبيك، و ولد حبيبك محمد صلی الله علیه و آله؟ الذي اصطفيته بالرساله... (۲)؛

و ما عترت پیامبر تو فرزند حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله هستیم که او را به رسالت برگزیدی.»

در روز عاشورا، در وصف لشکر یزید فرمود:

«فانما أنتم طواغيت الأمه... و قتله اولاد الانبياء و مييري عتره الاوصيا (۳)؛

یقیناً شما طاغوت های امت اسلامی هستید... شما یقیناً قاتلان فرزندان پیامبران و نابود کنندگان عترت اوصیا...»

آن گاه که آنان را به خدا سوگند داد و فرمود:

«أنشدكم الله، هل تعرفوني؟؛ شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مرا می شناسید؟» اعتراف کردند و گفتند: «آری، تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و دخترزاده او هستی.» (۴).

امام سجاد علیه السلام نیز آنگاه که خطبه غرای خود را در شام ایراد کرد، موضع مهمی اتخاذ کرد. در آن جا فرمود:

ص: ۶۷

۱- ۷۰. مقتل مقرر، ص ۲۷۴، (نقل از: مقتل محمد بن ابی طالب حائری).

۲- ۷۱. همان جا، نقل از: اقبال؛ مصباح المتهجد، و از آن دو در کتاب مزار بحار الانوار، ص ۱۰۷، باب «زیارتة يوم ولادته» .

۳- ۷۲. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷؛ ر. ک: مقتل مقرر، ص ۲۸۲.

۴- ۷۳. امالی صدوق، ص ۱۴۰.

«أيها الناس! انا ابن مکه و منی، انا ابن زمزم و الصفا، انا ابن من حمل الرکن باطراف الرداء... انا من حمل علی البراق و بلغ و به جبرئیل سدره المنتهی...»

ای مردم! منم فرزند مکه و منی، منم فرزند زمزم و صفا، منم فرزند آن کس که حجر الأسود را در وسط ردای خود گذاشت و به مردم فرمان داد تا بردارند و خود با دستان خویش بر محل آن گذاشت... منم فرزند آن کس که او را بر براق حمل کردند و جبرئیل او را به سدره المنتهی رساند...»

نتیجه ی این خطبه چنان شد که مردم فریاد گریه برآوردند و یزید ترسید که فتنه و آشوبی برپا شود؛ پس به مؤذن دستور داد که برای اقامه ی نماز اذان بگوید، اما حضرت سجاد علیه السلام خطبه ی خود را ادامه داد و احتجاجات دندان شکن خود را علیه یزید دنبال کرد؛ مردم پراکنده شدند و در آن روز نمازشان به هم ریخت. (۱).

عقیله ی بنی هاشم، زینب علیها السلام را می بینیم که در مقابل یزید به پا می خیزد تا بگوید:

«أمن العدل يا ابن الطلقاء تخديرك حرائرك و اماءك و سوقك بنات رسول الله سبایا؟... و استأصلت الشأفه باراقتك دماء ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله... و لتردن علی رسول الله بما تحملت من سفك دماء ذریته و انتهاکت من حرمة و لحمته (۲)؛

ای پسر آزاد شده! این عدالت است که زنان و دختران و کنیزکان تو در پس پرده بنشینند و تو دختران پیغمبر را به عنوان اسیر، این سو و آن سو ببری؟ تو با ریختن

ص: ۶۸

۱- ۷۴. ر. ک: مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۹ و ۷۰؛ مقتل مقرر، ص ۴۴۲ و ۴۴۳ از خوارزمی و نفس المهموم، ص ۲۴۲.

۲- ۷۵. بلاغات النساء، ص ۳۵ و ۳۶؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۴ و ۶۵؛ مقتل مقرر، ح ۲، ص ۴۵۰ و ۴۵۱.

خون فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله ریشه را از بن کندی... با باری که از ریختن خون دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله و شکستن حرمت عترت و پاره های تن او بر دوش می کشی، به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خواهی شد.»

او در خطبه ای که برای مردم کوفه ایراد کرد، فرمود:

«الحمد لله و الصلاة على أبي، محمد و آله الطيبين الأخيار.»

در متن دیگری چنین است:

«و الصلاة على أبي، رسول الله.» (۱).

فاطمه علیها السلام، دختر امام حسین علیه السلام نیز در خطبه ای که برای مردم کوفه بیان کرد، گفت:

«و أن محمدا عبده و رسوله و أن اولاده ذبحوا بشط الفرات؛ (۲).

و شهادت می دهم که محمد بنده و فرستاده ی خداست و فرزندانش در کنار شط فرات کشته شدند.»

قدم به قدم به دنبال رسول خدا

این موضع گیری ائمه علیهم السلام و ذریه ی طاهربینشان جز به پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله - که به جهان غیب می نگریست و آینده را به عیان می دید - نبود. اخبار و احادیث زیادی از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده که بیان می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله اصرار زیادی داشت تا قضیه ی فرزندی حسنین علیهما السلام را آن چنان در وجدان امت اسلامی تثبیت کند که مجالی برای شک و شبهه باقی نماند؛ به عنوان نمونه به موارد ذیل اشاره می کنیم:

ص: ۶۹

۱- ۷۶. ر. ک: امالی طوسی، ج ۱، ص ۹۰؛ مقتل مقرر، نقل از: امالی طوسی و امالی فرزندش و کتاب لهوف، ابن نما، ابن شهر آشوب و احتجاج طبرسی.

۲- ۷۷. مقتل مقرر، ص ۳۹۰.

۱. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هذا ابنای من أحبهما فقد أحبني؛ (۱)».

این دو، پسران من هستند؛ هر کس آن دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است.»

در متن دیگری آمده:

«هذان ابنای، و ابنا ابنتی؛ اللهم انی أحبهما و أحب من یحبهما؛ (۲)».

این دو، پسران من و پسران دخترم هستند؛ خدایا! من آن دو را دوست دارم و نیز هر کس را که آن دو را دوست بدارد، دوست می دارم.»

در روایت دیگری از عایشه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله حسن را در آغوش می گرفت و به سینه اش می چسباند و می فرمود:

«اللهم ان هذا ابنی و انا أحبه فأحبهه و أحب من یحبه؛ (۳)».

پروردگارا! این کودک، پسر من است و من او را دوست می دارم؛ پس او را دوست بدار و هر کس که او را دوست می دارد، دوست بدار!»

۲. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به محض تولد یکی از آن دو [امام حسن و امام حسین] به اسماء فرمود:

ص: ۷۰

۱- ۷۸. ذخائر العقبی، ص ۱۲۴؛ صفه الصفوه، ج ۱، ص ۷۶۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۰۶؛ کنز العمال، ج ۶ ص ۲۲۱؛ الغدیر، ج ۱۲۴، ۷، (نقل از: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۶)، (نقل از: ترمذی).

۲- ۷۹. ینابیع الموده، ص ۱۶۵، نقل از، ترمذی؛ نسائی، خصائص امام علی، ص ۱۲۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۰؛ ر. ک مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۶ و ۱۷۱؛ ذخائر العقبی، ص ۱۲۴؛ خصائص امام علی (پاورقی)، نقل از: کفایه الطالب، ص ۲۰۰؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۰؛ ترمذی، ج ۲، ص ۲۴۰.

۳- ۸۰. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۶۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۶؛ تاریخ ابن عساکر (ترجمه الامام الحسن علیه السلام)، ص ۵۶ و در پاورقی آن از طبرانی، معجم کبیر، ج ۱، ص ۲۰.

«یا اسماء هاتی ابنی؛ ای اسماء، فرزندم را بیاور!»

۳. حضرت می فرمود:

«هذا ابنی سید؛ (۱) این پسر من سید و سرور است.»

۴. پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد می نشست و می فرمود:

«دعوا ابنی لی؛ فرزندم را برایم بخوانید.»

راوی گوید: حسن دوان دوان آمد و پیامبر او را در آغوش گرفت... پیامبر صلی الله علیه و آله دهانش را بر دهان او گذارد و گفت: «پروردگارا! من او را دوست می دارم، تو نیز او را دوست بدار و کسی که او را دوست دارد نیز دوست بدار!» پیامبر این جمله را سه بار تکرار فرمود. (۲).

۵. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«کل ابن آدم ینتسبون الی عصبه أیهم الأولد فاطمه فانی أنا أبوهم، و أنا عصبتهم؛ (۳).

هر یک از فرزندان آدم به خانواده ی پدرش نسبت می برد، جز فرزندان فاطمه که من پدرشان هستیم و خانواده ی آنهایم.» همین اندازه در این باره کافی است، چه استقصای جمیع روایات با ذکر منابع، کار مشکل و بلکه غیر ممکن است و می بایست برای مباحث آینده به اندازه ی کافی وقت و مجال داشته باشیم.

ص: ۷۱

۱- ۸۱. مصادر این روایت بسیار زیاد است و تقریباً نیست کتابی که آن را ذکر نکرده باشد.

۲- ۸۲. ذخائر العقبی، ص ۱۲۲، (نقل از: حافظ سلفی).

۳- ۸۳. الصواعق المحرقة، ص ۱۵۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۸۵؛ ینابیع الموده، ص ۲۶۱، فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۹؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶۸؛ احقاق الحق، ج ۹، ص ۶۴۴ و ۶۴۵، نقل از: مصادر بسیار زیادی؛ ذخائر العقبی، ص ۱۲۱؛ فضائل الخمسه، ج ۳، ص ۱۴۹، نقل از: کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۵ و ۲۱۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۲.

کسانی که متون بیشتری دال بر فرزندى حسين عليهما السلام مى خواهند، به الغدير (ج ۷، ص ۱۲۹ - ۱۲۴) مراجعه کنند. (۱).

گواهی حسين و نوشته ی ثقیف

می بینیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به هیأتی که از طائف به مدینه آمدند، نوشته ای داد و علی و حسين عليهم السلام را بر آن شاهد گرفت.

ابو عبيد می گوید:

«از این حدیث، مطالبی استفاده می شود، از جمله: نوشتن امضای حسين عليهما السلام با این که کم سن و سال بودند. بعضی از علمای تابعین قبول داشتند که امضای بچه ها قبول می شود و از نسب آنان سؤال می شود. پس این کار پسندیده ای است و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله هم آمده است.» (۲).

کتانی می گوید:

«از این حدیث معلوم می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از لحاظ فقهی، شهادت کودکان و نوشتن نام آنان را در قراردادها قبل از رسیدن به سن بلوغ پذیرفته، با این که شهادت آنان در صورتی پذیرفته می شود که پس از بلوغ ادا نماید. همین طور از این ماجرا می فهمیم که شهادت پدر و پسر بر عقد واحد پذیرفته می شود و اشکالی ندارد. این مطلب در نور النبراس نقل شده است.» (۳).

ص: ۷۲

۱- ۸۴. ر. ک: منابعی که علامه ی احمدی بیان کرده، که عبارتند از: ینابیع الموده، ص ۱۸۲ - ۱۴۶ - ۱۳۸ - ۱۳۶ و ۲۲۱ - ۲۱۴ - ۱۸۳ و ۲۵۸ - ۲۵۵ - ۲۵۰ - ۲۲۲ و ۳۳۱ - ۲۵۹؛ اسعاف الراغبین، ص ۱۳۲ و ۱۳۳؛ کفایه الطالب، ص ۲۳۷ - ۲۳۵؛ الفصول المهمه، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۲۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۱۵۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴.

۲- ۸۵. الاموال، ص ۲۷۹ و ۲۸۰؛ ر. ک: التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۲۷۴؛ مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۲۷۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۳۳.

۳- ۸۶. التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۲۷۴.

محمد خلیل هراس در پاورقی خود بر الاموال می نویسد: «نمی توان گفت که این عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله خصوصیتی را برای حسنین - رضی الله عنهما - اثبات می کند، زیرا اولاً: دلیلی بر این مطلب نداریم؛ ثانیاً: مادامی که طفل ممیز است، می بایست شهادتش را معتبر دانست، چه گاهی اوقات بدان احتیاج پیدا می شود.» (۱).

ما از وی می پرسیم: آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غیر از این دو کودک کسی را از صحابه ی خود پیدا نکرد که بر این مسأله خطیر - که مربوط است به سرنوشت عده ی کثیری - گواهی دهد؟! مگر آن موقع که هیأت نمایندگی ثقیف به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد، آن حضرت تک و تنها بود؟ آیا آنگاه که آن ها با هم به توافق رسیدند و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله معاهده را نوشت، کسی آن جا نبود که بتواند شهادت دهد که حضرت دو کودک خردسال را که هنوز به سن پنج سالگی نرسیده بودند به گواهی نگیرد؟! کوچک ترین مراجعه ای به متون تاریخی، این احتمال را بسیار بعید می گرداند، زیرا این متون به صراحت بیان می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اعضای هیأت نمایندگی ثقیف در حیاط مسجد خیمه ای زد تا قرآن را بشنوند و مردم را در موقع نماز ببینند. از این گذشته، خالد بن سعید بن عاص در آن جلسه حضور داشت و خالد بن ولید، منشی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای نوشتن قرارداد بود و با این وصف، شهادت ندادند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن دو را به گواهی نگرفت! ابن رشد اندلسی در کتاب خود بدایه المجتهد تأکید دارد که به اجماع مسلمین، شاهد باید عادل باشد.

ص: ۷۳

او می گوید: «مسلمین اتفاق دارند که هر جا عدالت شرط است، بلوغ هم شرط است، اما در این که آیا کودکان می توانند در مورد جراحت و قتل، علیه همدیگر شهادت دهند، اختلاف نظر دارند. جمهور فقهای بلاد را نظر بر این است که چنین شهادتی پذیرفته نیست، زیرا همان طور که گفتیم: مسلمین اجماع دارند که از جمله شروط شهادت، عدالت شاهد است، و نیز یکی از شروط عدالت، بلوغ می باشد؛ پس کودکان نمی توانند شهادت بدهند و برای همین، در حقیقت چنین چیزی نزد مالک، شهادت نیست، بلکه قرینه ی حالیه است.» (۱).

بدین ترتیب می فهمیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با این کار می خواست امتیازی را برای حسنین علیهماالسلام اثبات کند، و از طرف دیگر، آن دو در این سن بسیار کم در حد بالایی از تمیز و تعقل بودند و شایستگی داشتند تا مسؤولیت های سنگینی را حتی در معاهده های مهم سیاسی - مانند همین معاهده ای که بین رسول صلی الله علیه و آله و هیأت نمایندگی ثقیف به امضا رسید، بالاخص این که این قبیله به دشمنی شدید با اسلام و مسلمین معروف بودند - بر عهده بگیرند.

بیعت رضوان

۱. شیخ مفید (ره) در مورد حسنین علیهماالسلام می گوید: «از نشانه های روشن بر کمال ایشان و اختصاص خداوند به آن دو - صرف نظر از آنچه در داستان مباهله گذشت - این است که پیامبر صلی الله علیه و آله با آن دو بیعت کرد و در ظاهر با هیچ کودکی جز آن دو بیعت ننمود، و دیگر آن که قرآن پاداش بهشت را در برابر کردار نیکشان قرار داد، با این که آن دو به ظاهر کودک بودند و درباره کودکان

ص: ۷۴

دیگر که مانند آنان بودند، چنین آیه ای نازل نشد. خدای تعالی می فرماید: و يطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمًا و اسیرًا. (۱).

۲. مأمون، خلیفه ی عباسی، در ضمن احتجاجات خود بر خاندانش، در مورد امام جواد علیه السلام گفت: «وای بر شما! این خانواده از میان همه مردم به فضیلتی مختص شده اند که می بینید کودکی و خردسالی مانع ایشان از کمال نیست. آیا نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت خویش را با خواندن امیر المؤمنین علی علیه السلام شروع کرد؟ در حالی که علی علیه السلام در آن هنگام، کودکی ده ساله بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام او را پذیرفت و بدان حکم کرد و کس دیگری غیر از او را در آن سن به دین اسلام دعوت نفرمود؛ و نیز با حسنین علیهما السلام با این که کمتر از شش سال داشتند بیعت کرد و جز آن دو با هیچ کودکی در آن سن بیعت نکرد. آیا هم اکنون به فضیلتی که خداوند نصیب این خانواده کرده است آشنایی ندارید، و نمی دانید که ایشان نژادی هستند که یکی از دیگری است و درباره ی آخرینشان همان جاری است که درباره ی اولین آنها؟...» (۲).

امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «لم یباع النبی صلی الله علیه و آله من لم یحتلم الا الحسن و الحسین، و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس رضی الله عنهم؛ پیامبر صلی الله علیه و آله جز حسن و حسین و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس (رضی الله عنهم) با کودکی که به سن احتلام (بلوغ) نرسیده بود بیعت نکرد.»

ص: ۷۵

۱- ۸۹. ارشاد مفید، ۲۱۹؛ قزوینی، فدک (پاورقی)، ص ۱۶، (نقل از: ارشاد).

۲- ۹۰. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۴۵؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۷۸، نقل از: طبرسی؛ ارشاد مفید، ص ۳۶۳؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۸۴ و ۱۸۵. انساب الاشراف، ج ۴، ص ۳۶؛ الحیاه السیاسیه للامام الجواد علیه السلام (بحث: تزویج المأمون ابنته له).

پیامبر صلی الله علیه و آله با کودک خردسالی جز از خاندان ما بیعت نکرد.» گفته ی مأمون و شیخ مفید می رساند که عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس را راویان اضافه کرده اند، زیرا مأمون و نیز شیخ مفید قاطعانه منکرند که پیامبر صلی الله علیه و آله با کودکی جز حسنین علیهما السلام بیعت کرده باشد و این که آن را در مقام احتجاج و استدلال آورده اند، دلیل بر این است که این مسأله در آن زمان مسلم و قطعی بوده و آنچه که در روایت اخیر آمده، بعدها اضافه شده است. روشن است که اگر بیعت چنان است که برای طرف مقابل تعهدآور باشد و مسؤولیت های معینی را در ارتباط با آینده ی دعوت و جامعه و نجات مردم از آسیب های آتی بر عهده اش می گذارد، چنان که در بیعت رضوان بود، معلوم می گردد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حسنین علیهما السلام لیاقت و توان پذیرش این مسؤولیت های سنگین را سراغ داشت و می دانست که به تعهدات خویش در این باره عمل خواهند کرد. ممکن است بعضی بگویند که تکلیف در آن موقع مشروط به رشد و تمیز بوده است؛ لذا بیعت با آن دو، بیانگر هیچ نوع امتیازی برایشان نیست، بلکه تنها می رساند که در آن زمان از قوه ی تمیز و تشخیص برخوردار بوده اند و به تبع آن تکلیف متوجه آنها شده بود.

ص: ۷۶

۱ - ۹۱. ینابیع الموده، ص ۳۷۵، نقل از، فصل الخطاب، بخاری و نووی؛ ابن عساکر (ترجمه ی امام حسین علیه السلام)، ص ۱۵۰، و در پاورقی، نقل از، معجم کبیر طبرانی؛ ترجمه ی امام حسین علیه السلام، حدیث ۷۷؛ حیاة الصحابه، ج ۱، ص ۲۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۴۰، نقل از طبرانی که گوید: این روایت مرسل است و رجال آن، افراد ثقه می باشند. العقد الفرید، ج ۴، ث ۳۸۴ (بدون ذکر نام ابن عباس).

پاسخ ما این است: اولاً: این که گویند: تکلیف منوط به تمیز بود، باید دانست که مهلت آن مدت ها پیش و درست در عام الخندق (سال چهارم یا پنجم هجری) در مسأله پذیرش پسر عمر در جنگ به پایان رسید و از آن زمان، تکلیف مشروط به سن شد. (۱).

ثانیاً: بر فرض که در آن موقع تکلیف منوط به تمیز بوده باشد، این سؤال مطرح است که چرا این مسأله از میان تمام مردم به حسنین علیهما السلام اختصاص یافت؟ آیا معقول است که بگوییم: در آن جا کسی ممیز نبود؟ حتی در سن دوازده یا سیزده سالگی و امثال این ها؟ بدون شک این جریان بیانگر امتیازی خاص برای حسنین علیهما السلام است که احدی از خلق خدا را در آن شریک نیست، همان طور که شیخ مفید (ره) و مأمون گفته اند. ثالثاً: در بسیاری از اوقات، صرف تکلیف و تمیز کافی نیست، زیرا طبیعت مسؤولیت مورد نظر اقتضا می کند که باید در شخصی که بدین منظور آماده می شود، توانایی ها، ملکات و امکانات ایمانی و فکری معینی وجود داشته باشد، و مورد بیعت رضوان نیز از این قبیل موارد است. آنچه این مطلب را روشن می کند، این است که می بینیم بسیاری از کسانی که آمادگی خود را در این مسؤولیت ها اعلام کردند و بیعت آنان پذیرفته شد - چنان که در بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام در روز غدیر و آنگاه که خلیفه شد و... وضع بدین منوال بود - به بیعت خود وفا نکردند و روشن گردید که آنها توانایی هایی را که می بایست در فردی که تعهدی بدو سپرده می شود و یا مسؤولیت های بزرگی را در ارتباط با رسالت و دین بر عهده می گیرد، به وفور یافت شود دارا نبودند.

ص: ۷۷

حالا معنا و مفهوم عمیق این گفته ی پیامبر صلی الله علیه و آله را می فهمیم که فرمود: «الحسن و الحسین امامان قاما أو قعدا.» حسن و حسین امامند و پیشوا، چه شرایط برای رسیدن به خلافت و امامت ظاهری آنان آماده شود و چه چنین شرایطی حاصل نشود. یا دیگر گفته های آن حضرت که این معنا را بیان می کند، با این که عمرشان در آن زمان از عدد انگشتان یک دست تجاوز نمی کرد. امام حسن علیه السلام بر کسانی که به دلیل صلحش با معاویه به وی اعتراض می کردند به همین گفته ی پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال می کرد. (۱).

بعضی مایلند ادعا کنند که خلافت امام حسن علیه السلام با انتخاب و بیعت مسلمین با آن حضرت بود، نه به وصیت کسی، حتی پدرش. (۲).

اما گفته ی پیامبر و سایر مطالبی که در این باره گذشت، این ادعا را تکذیب می نماید. ما روایات زیادی داریم که می گوید: امیر المؤمنین علیه السلام به خلافت امام حسن علیه السلام بعد از خود وصیت کرده است. می توان موارد زیر را در این جا برشمرد: ۱. امام حسن علیه السلام در نامه ای به معاویه نوشت: «و بعد، فان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب لما نزل به الموت و لانی هذا الامر بعده؛ (۳).

ص: ۷۸

۱- ۹۳. ر. ک: علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲- ۹۴. المجتمع الكويتیه (مجله)؛ مجروح الذهب، ج ۲، ص ۴۱۴: امیر المؤمنین علیه السلام برای وی پیمان نگرفت. ر. ک: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۱.

۳- ۹۵. ر. ک: مقاتل الطالبیین، ص ۵۵ و ۵۶؛ فتوح ابن اعثم، ج ۴، ص ۱۵۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۰ - ۳۶؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۶۴، نقل از: کشف الغمه؛ قرشی، حیاة الحسن علیه السلام، ج ۲، ص ۲۹.

و بعد [از حمد و سپاس خدا]، آن گاه که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در آستانه ی رحلت بود، امر خلافت را به من سپرد.»
در بعضی از منابع آمده: «مسلمین خلافت را به من سپردند.»

۲. ابن عباس پس از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام گفت: «این دختر زاده ی پیامبر شما و وصی امامتان است، پس با او بیعت کنید!» (۱).

۳. هیشم بن عدی گفت: «بسیاری از مشایخی که درک کردم، برایم حدیث کردند که علی بن ابی طالب علیه السلام خلافت را به حسن سپرد.» (۲).

۴. ابن ابی الحدید معتزلی حنفی درباره ی خلافت می گوید: «علی در هنگام مرگ برای حسن پیمان گرفت.» (۳).

۵. گفته اند: «جند بن عبدالله بر علی علیه السلام وارد شد و گفت: یا امیرالمؤمنین! اگر تو را از دست دادیم - خدا کند از دست ندهیم - با حسن بیعت کنیم؟ فرمود: آری.» (۴).

۶. ابن کثیر گوید: «بنابر نص حدیث سفینه، خلافت خلفای چهارگانه، ابوبکر، عمر، عثمان و

ص: ۷۹

۱- ۹۶. الفصول المهمه، ص ۴۶؛ اعلام الوری، ص ۲۰۹؛ ارشاد مفید، ص ۲۰۷؛ شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۳۰؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۴؛ مقاتل الطالبیین، ص ۳۴ و ۵۲؛ حیاة الحسن علیه السلام، ج ۲، ص ۱۰، نقل از: اثبات الهداه، ج ۵، ص ۱۳۹ - ۱۳۴؛ بحار (نقل از: ابن مخنف).

۲- ۹۷. العقد الفرید، ج ۴، ص ۴۷۴ - ۴۷۵.

۳- ۹۸. شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۵۷.

۴- ۹۹. مناقب خوارزمی، ص ۲۷۸.

علی، تحقق یافت، زیرا حدیث سفینه می گوید: خلافت پس از من سی سال به طول می انجامد، سپس نوبت به حسن بن علی می رسد، و همین طور هم شد. چرا که علی علیه السلام به خلافت وی پس از خود وصیت کرد و مردم عراق با او بیعت نمودند.» (۱).

۷. به نظر ابوالفرج و دیگران، هنگامی که خبر رحلت امیر المؤمنین و بیعت مردم با امام حسن علیه السلام به ابوالاسود رسید، برخاست و خطبه خواند؛ از جمله گفت: «و به امامت فرزند رسول خدا و فرزند خودش و سلاله و شبیه پیامبر از لحاظ خلق و خوی (صورت و سیرت) وصیت کرد.» (۲).

۸. مسعودی معتقد است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «من به خلافت حسن و حسین سفارش می کنم؛ پس سخن آنان را گوش دهید و فرمانشان را اطاعت کنید.» (۳).

بسیاری از مؤلفان، سفارش امام علی علیه السلام به خلافت فرزندش، امام حسن علیه السلام را در کتب خود آورده اند؛ [برای اطلاع بیشتر، می توانید] به آنها رجوع کنید. (۴).

۹. این ها علاوه بر دیگر اقوالی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره آمده است؛ از جمله این که:

ص: ۸۰

۱- ۱۰۰. البدایه و النهایه، ج ۲۴۹، ۶.

۲- ۱۰۱. ر. ک: تیسیر المطالب، ص ۱۷۹؛ قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۷۲؛ اغانی، ج ۶، ص ۱۲۱؛ الخرائج و الجرائح، قریب به همین مضمون.

۳- ۱۰۲. اثبات الوصیه، ص ۱۵۲.

۴- ۱۰۳. ر. ک: بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۸۹؛ اثبات الهداه، ج ۵، ص ۱۲۱ و ۱۴۳ - ۱۴۰؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۵۰۴ - ۵۰۲؛ آل یاسین، صلح الحسن علیه السلام؛ اصول کافی، ج ۳۰۰ - ۲۹۷، ۱.

«شما هر دو امامید و پیشوا و مادرتان را حق شفاعت است.» همچنین این گفته ی حضرت صلی الله علیه و آله که فرمود: «حسن و حسین امامند و پیشوا، چه شرایط برای رسیدن به خلافت و امامت ظاهری آنان آماده شود و چه چنین شرایط حاصل نشود.» علاوه بر این، احادیث بسیاری است که امامان را با اسامی آنان ذکر می کند (۱).

به علاوه نصوص زیادی است که از طریق اهل بیت و شیعیان آنها به ما رسیده است و فعلا مجال ذکر آن ها نیست. ۱۰. آن گاه امیر المؤمنین علیه السلام رحلت کرد، مردم نزد امام حسن علیه السلام آمدند و عرضه داشتند: «تو خلیفه و جانشین پدرت و وصی او هستی.» (۲).

۱۱. مسعودی گوید: «گروهی از مردم گفته اند: علی (رض) به دو فرزندش حسن و حسین وصیت کرد که هر دو در آیه ی تطهیر شریک وی بودند و این گفتار بسیاری از کسانی است که قائل به تعیین و نصب امام بوده اند.» (۳).

۱۲. علی علیه السلام فرمود: «انت یا حسن وصیی، و القائم بالأمر بعدی؛» (۴).

ای حسن! تو وصی و خلیفه ی پس از من هستی.» در نص دیگری آمده:

ص: ۸۱

۱- ۱۰۴. ر. ک: منتخب الاثر، حدیث سفینه، حدیث ثقلین و احادیث دیگر.

۲- ۱۰۵. همان، ص ۱۳۵؛ بحار الانوار، ج ۱۰، باب مصالحه ی حسن علیه السلام (نقل از: الخرائج و الجرائح).

۳- ۱۰۶. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۳.

۴- ۱۰۷. اثبات الهداه، ج ۵، ص ۱۴۰.

«یا بنی، أنت ولی الامر و ولی الدم؛ (۱)».

ای پسر! تو صاحب امر امامت و صاحب خون هستی.» در نص دیگری فرمود: «الحسن الحسین فی عترتی، و اوصیائی، و خلفائی؛ (۲)».

حسن و حسین از خاندان و اوصیا و جانشینان من هستند.»^{۱۳} شیعیان اتفاق نظر دارند که «علی بر امامت پسرش حسن تصریح کرده است.»^(۳)

همچنین دیگر اخبار و احادیثی که در این جا مجال تتبع و استقصای آن نیست. در آغاز این فصل، بعضی از روایاتی که بر این مطلب دلالت دارد بیان شد. آنچه درباره ی زندگانی سیاسی امام حسن علیه السلام در عهد رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیان کردیم کافی است و در این فرصت کوتاه، بیش از این امکان پذیر نیست. در فصل آینده به بررسی زندگانی آن حضرت در روزگار «شیخین» می پردازیم.

ص: ۸۲

۱- ۱۰۸. همان، ص ۱۲۶؛ کشف الغمه؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۹؛ صلح الحسن، ج ۱، ص ۵۲۰، (نقل از: کافی).

۲- ۱۰۹. اثبات الهداه، ج ۵، ص ۱۳۹.

۳- ۱۱۰. اثبات الهداه، ج ۵، ص ۱۳۳ و ۱۳۸، نقل از: سید مرتضی، شافی؛ کشف الغمه؛ اعلام الوری.

حسنین و فدک

پیامبر عظیم الشان اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود. بعد از او شد آن چه نباید می شد. ابوبکر به ناحق بر مسند خلافت تکیه زد و علی علیه السلام - که خدای سبحان او را شایسته و لایق خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامت امت اسلامی قرار داده بود - خانه نشین شد. میراث حضرت زهرا علیها السلام دخت گرامی پیامبر حق - که از پدر به ارث برده بود - غضب گردید و تمام مایملک او را که پیامبر صلی الله علیه و آله خود در زمان حیاتش به تملک دخترش در آورده بود و از جمله «فدک» توسط غاصبان خلافت مصادره شد. بین فاطمه علیها السلام و ابوبکر مشاجراتی در گرفت. ابوبکر از حضرت خواست که در اثبات مدعای خویش شاهد بیاورد! حضرتش، امیر المؤمنین علیه السلام، حسنین علیهما السلام و ام ایمن را گواه گرفت، اما همان طور که معروف است، ابوبکر شهود فاطمه را رد کرد و حقش را به وی بازنگرداند. شریف مکه سرود:

ثم قالت: فنحله لی من وا

لدى المصطفى، فلم ينحلاها

ص: ۸۶

«سپس فاطمه فرمود: پس فدک را که عطایی پدرم مصطفی است، به من بازگردانید، اما ابوبکر و عمر آن را به حضرت ندادند، گواهانی اقامه کرد؛ پس گفتند: شوهرش گواه اوست و فرزندانش.» بدین گونه حضرت زهرا علیها السلام که به حکم آیه ی مبارکه ی تطهیر و دیگر آیات قرآنی، معصوم بود و طوری نبود که چیزی را بیان کند، مگر این که کاملاً با احکام شرع مقدس اسلام سازگار باشد، در برابر چشم و گوش و حتی با رضایت و تأیید سرور اوصیا، امیر مؤمنان علیه السلام، حسنین علیهما السلام را به گواهی گرفت. از این مسأله می توان چنین نتیجه گرفت که امیر المؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام در حسنین با این وجود که عمرشان از هفت سال تجاوز نمی کرد - شایستگی و لیاقت ادای شهادت را در چنین مسأله ی حساسی می دیدند و این که نقش بارز و مهمی را در مسأله ای چنین خطیر و سرنوشت ساز به آن دو واگذار کردند، یک اتفاق تصادفی و جدای از ضوابطی که مواضع اهل بیت علیهم السلام را تنظیم می کرد نبود، بلکه برعکس، تداوم و استمرار مواضع رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبال حسنین علیهما السلام در زمینه تربیت و آماده سازی و قرار دادن آن دو در منصب قیادت و رهبری امت بود.

ص: ۸۷

۱- ۱۱۱. ر. ک: المسترشد فی امامه علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۰۵ و ۱۰۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۳۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۶۹؛ سیره ی ائمه ی اثنی عشر، ج ۱ ص ۱۲۹ و ۱۳۰، نقل از: الصواعق المحرقة و شرح المواقف؛ دلائل الصدق، ج ۳، ص ۳۸، نقل از: المواقف؛ قزوینی، فدک، ص ۱۶ و ۱۷؛ مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۵۷۹، نقل از: مسعودی، حلبی و ابن ابی الحدید؛ مالکیت خصوصی، ص ۱۳۲، نقل از: منابع پیشین و نیز از جامع احادیث الشیعه، ج ۸، ص ۶۰۶؛ التهذیب؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۰۸، (نقل از: کشکول علامه). ما در این جا تنها منابعی را ذکر نمودیم که حسنین را در این مسأله آورده اند و الا منابع اصل نزاع بین حضرت زهرا (س) و بین ابوبکر و هیأت حاکمه آن قدر زیاد است که فعلاً مجال ذکر آن ها نیست.

از طرف دیگر نمی بایست از ارزش و اهمیت این مسأله بکاهیم، به این اعتبار که به یک حق مالی مربوط می شود و از عقود نیست که مانند بیعت، بلوغ در آن شرط باشد؛ علی الخصوص که آن دو بزرگوار در هنگام ادای شهادت از نظر سنی بزرگتر بودند تا هنگام بیعت رضوان (۱)، نه ابدا نمی بایست چنین پنداشت، بلکه در شهادت دادن نیز بلوغ و عقل شرط است. با این حال - همان طور که گفتیم - عمرشان در هنگام ادای شهادت به هشت سال نمی رسید. به علاوه گواه گرفتن علی و حسنین و ام ایمن - که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: «اهل بهشت است» - از سوی حضرت زهرا، همان طور که مرحوم هاشم معروف الحسینی می گوید، برای این بود که «حضرت می خواست رد صریحی از این قوم بر تصریحات رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره ی علی علیه السلام و فرزندانش ثبت کند. گذشته از این، اگر حضرت زهرا بیست شاهد از بهترین اصحاب رسول خدا حاضر می کرد، باز اینان حاضر نبودند که خواسته ی حضرت را برآورده کنند، بلکه آن طور که از سیر حوادث برمی آید، حاضر بودند که در قبال شهود حضرت، ده ها شاهد به عنوان معارضه و برای رد ادعای آن حضرت اقامه کنند، همان طور که شهادت علی و ام ایمن را با شهادت عمرو عبد الرحمن بن عوف - آن طور که ابن ابی الحدید می گوید - مورد معارضه قرار دادند.» (۲).

مرحوم حسینی کاملاً درست می گوید که روایت منقول از عمر، مؤید فرموده ی وی و بلکه دلیل آن است. عمر می گوید: «آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد، من و ابوبکر پیش علی رفتیم و گفتیم:

ص: ۸۸

۱- ۱۱۲. ر. ک: فدک، ص ۱۶ و ۱۷.

۲- ۱۱۳. سیره ی ائمه ی اثنی عشر، ج ۱، ص ۱۳۰.

درباره ی ماترک رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می گویی؟ - ما از تمامی مردم نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتریم. - در مورد آنچه در خیبر است؟ - آن نیز... - آن چه در فدک است؟ - آن هم همین طور. - به خدا قسم! اگر گردنمان را با اره جدا کنید به شما نخواهیم داد (۱).

نقشه ی شگفت انگیز

پس از آن که علی علیه السلام از خلافت اسلامی کنار گذاشته شد و خانه نشین گردید، حوادثی پیش آمد که در تاریخ معروف و مشهور است. سیاست نظام حاکم و کسانی که بعد از آنان روی کار آمدند، امامت را از دو جهت هدف قرار داد:

۱. دمیدن روح یأس و نومیدی در مخالفان، خصوصاً شخص امیرمؤمنان علیه السلام که وی را نیرومندترین و حتی یگانه رقیب و مزاحم خویش می دیدند و در نتیجه در همه ی بنی هاشم، و محو تمامی آثار تمایل و رغبت برای رسیدن به خلافت، زیرا بر اساس فهم ناقص و معادلات اشتباه خود گمان می کردند که مسأله ی امامت چیزی نیست مگر یک مسأله ی شخصی مربوط به علی علیه السلام و یک میل و رغبت درونی و سرکش در آن حضرت، که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن را با تصریحات و تأکیدات و موضع گیری های مکرر خود به منظور تثبیت و تحکیم این مسأله به نفع او روشن و شعله ور ساخته است. درست است که بنا بر تعبیر عمر، رسول اکرم در این باره چیزهایی گفته و نیز تصریحات زیادی از سوی آن حضرت وارد شده، اما تا زمانی

ص: ۸۹

که پیامبر - بنابر تعبیر اینان (۱) - تنها یک همدریف آنان به شمار می رود، چه چیز می تواند مانع از مخالفت با او باشد؟! آری می توان آن میل درونی را به فراموشی سپرد و از آن چشم پوشیده و با گذشت روزگار و درست آن موقع که دیگران بر حکومت مسلط شده و خود را نیرومند و قوی کرده اند، از رسیدن به آن مأیوس و ناامید شد. شاهد مطلب ما پرسش عمر از ابن عباس است که پرسید: «- پسر عمویت را در چه حالی ترک گفتم؟ - گمان کردم که منظورش عبدالله بن جعفر است؛ گفتم او را در حالی ترک گفتم که با همسالانش بازی می کرد. - منظورم او نبود، منظورم بزرگ شما اهل بیت است. - وقتی که او ترک گفتم، از چاه برای نخلهای فلانی آب می کشید و قرآن می خواند. - ای عبدالله! بر تو باد قربانی شتران، اگر این مطلب را از من پنهان بداری: آیا از تمایل رسیدن به خلافت چیزی در دلش باقی مانده است؟ - آری. - آیا گمان می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خلافت او تصریح کرده است؟ - آری، برایت بگویم که درباره ی ادعایش از پدرم سؤال کردم، گفت:

ص: ۹۰

۱-۱۱۵. هنگامی که به عمر خبر دادند که مردم وی را سرزنش می کنند که رعیت را آزار و اذیت می کند و در بعضی از احکام دخل و تصرف می نماید؛ گفت: «من همتای محمد هستم». (ر. ک: تاریخ طبری، ح ۳، ص ۲۹۱)؛ ر. ک: الفائق، ج ۲، ص ۱۱. تفسیر مطلب به این که: وی با پیامبر در غزوه ی قرقره الکندر همراه بوده است، با طبع موضع و نیز با آنچه عمر می خواهد در این باره و در رد اعتراضات مردم اظهار کند نمی سازد، و خواهد آمد که اینان حق تغییر بعضی از احکام و حتی حق تشریح را برای خود محفوظ می دانستند.

راست می گوید. - رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی خلافت او چیزهایی گفته که چیزی را اثبات و عذری را برطرف نمی سازد. گاهی اوقات برایش زمینه سازی می کرد. در بستر مرگ هم می خواست اسم او را به صراحت بیان کند، اما من به منظور حفظ اسلام و دلسوزی برای آن مانع شدم. به خدای کعبه سوگند که ابداً قریش در مورد خلافت علی اتفاق نمی کند.» (۱).

در این داستان نکات مهمی نهفته است که لازم است روی آن قدری توقف کنیم و به طور عمیق و با واقع نگری آن را بشکافیم و مورد بررسی قرار دهیم. خصوصاً این قسمت سخن او را که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی خلافت او چیزهایی گفته که چیزی را اثبات و عذری را برطرف نمی سازد.» باید به وی گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روشهای مختلف بیانی، از قبیل: تصریح، تلمیح، کنایه، مجاز، حقیقت، قول و فعل را برای تثبیت و تأکید مسأله ی امامت و خلافت علی علیه السلام به کار برد و حتی در غدیر خم از مسلمانان حاضر برای او بیعت گرفت، و اگر بخواهیم تمامی سخنان و مواضع رسول خدا صلی الله علیه و آله را در این باره جمع آوری کنیم، چندین مجلد را در بر خواهد گرفت و مدت درازی هم از عهده ی انجام آن بر نخواهیم آمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بستر بیماری خواست آن را بر روی کاغذ بیاورد تا در تاریخ ثبت شود و دیگر قابل خدشه نباشد، و با این عمل خود ریشه ی اختلافات بعدی را

ص: ۹۱

۱- ۱۱۶. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۴۹؛ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۳۹۸ و نیز ج ۷، ص ۱۸۸؛ ناسخ التواریخ (جلد مربوط به خلفا)، ص ۸۰ - ۷۲؛ مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۶۲۰؛ بهج الصباغه، ج ۶، ص ۲۴۴ و نیز ج ۴، ص ۳۸۱؛ بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۳ و ۲۶۶ و ۲۹۲؛ علامه ی محقق، علی احمدی میانجی، مشاجرات عمر با ابن عباس را در کتاب ارزشمند خود به نام مواقف الشیعه مع خصومهم آورده است.

- که ممکن بود پس از حضرت صلی الله علیه و آله در میان امت به وقوع پیوندد - بخشکاند و آن را ریشه کن سازد، اما اتهام پیامبر صلی الله علیه و آله به هذیان گویی از طرف شخص عمر، مانع عملی شدن چنین خواسته ای شد و آن را بی اثر و بلافایده گذاشت و حتی موجب شد تا اختلافات و مشاجرات و جدایی هایی را به دنبال داشته باشد و امت مسلمان به هم پشت نموده و از هم روی گردان شوند. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله چاره را در این دید که از نوشتن آن صرف نظر کند. (۱).

عمر خود با صراحت هر چه تمام به ابن عباس گفت: «پیامبر می خواست در آن نوشته، به نام علی علیه السلام تصریح کند، اما خدا چیز دیگری را اراده کرد و اراده ی خدا به وقوع پیوست، ولی منظور رسولش برآورده نشد. آیا هر آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله اراده کند، باید حتما عملی گردد؟!» (۲).

او مدعی شد که برای حفظ اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله را از نوشتن آن منع کرده است. (۳) واقعا جای بسی شگفتی است! آیا صحیح است که بگوییم: عمر برای دلسوزی و حفظ اسلام از انجام خواسته ی رسول خدا ممانعت کرد؟ یا این که واقعا زیر کاسه نیم کاسه ای بود؟! چگونه این ادعای عمر در حفظ اسلام با استناد آن به اراده ی الهی و این گفته اش که: «آیا هر آنچه رسول خدا اراده کند، باید حتما عملی گردد؟» با همدیگر سازگار است؟ آیا می توان تصدیق کرد که غیرت عمر نسبت له حفظ اسلام از غیرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیشتر بود؟! یا این که وی با رأی ثاقب و فکر جوشانش چیزی را درک نمود که «سرور بنی آدم» و «امام کل» و «عقل کل» و «مدبر کل» نتوانست آن را درک

ص: ۹۲

۱- ۱۱۷. ر. ک: بعضی از منابع در مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۶۲۶ - ۶۱۸؛ دلائل الصدق، ج ۳، ص ۷۰ - ۶۳؛ النص و الاجتهاد، ص ۱۶۵ - ۱۵۵؛ المراجعات، ص ۲۴۵ - ۲۴۱.
۲- ۱۱۸. شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۷۸ و ۷۹.
۳- ۱۱۹. همان جا.

نماید و فهم کند؟! و آیا غیرت او بر اسلام می تواند توجیه گر اتهام پیامبر صلی الله علیه و آله به هذیان گویی باشد؟ و دیگر پرسش هایی که فعلا مجال طرح آن نیست. روایتی را که عبدالرزاق صنعانی در ذیل نقل می کند، دال بر این است که جهت گیری سیاست حاکم در دور ساختن علی علیه السلام از صحنه سیاسی جامعه بود، طوری که مردم کاملا آن را درک می کردند و اطمینان داشتند که نظام حاکم می خواهد علی علیه السلام را از منصب خلافت دور سازد، به گونه ای که وی را از نامزدهای خلافت نمی دانستند. عبدالرزاق چنین روایت می کند: «عمر به یکی از انصار گفت: مردم چه کسی را بعد از من خلیفه می دانند؟ او نام چند تن از مهاجرین را برشمرد، اما از علی علیه السلام ذکر کردی به میان نیاورد. عمر گفت: چرا ابوالحسن را مطرح نمی کنند؟ به خدا سوگند که وی بهترین ایشان است و اگر مقام رهبری امت قرار گیرد، آنان را به راه حق هدایت می کند.» (۱).

عمر در توجیه عمل خود در مورد تهیه ی مقدمات روی کار آمدن بنی امیه و ترتیب دادن شورا استدلال می کند که قریش در مورد علی متفق الرأی نیستند، یا این که قومه از وی روی گردان شده و اطاعتش نمی کنند. (۲).

اما چرا قریش و قوم علی علیه السلام درباره ی خلافتش اتفاق رأی ندارند؟ چرا و چگونه درباره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک رأی بودند، با این که وی علت اول و آخر تمامی چیزهایی بود که علی علیه السلام بر سرشان آورد؟ اگر اهل ایمان و اسلام باشند، چرا به حکم اسلام گردن نهند و آن را نپذیرند؟ و اگر پیرو اسلام و قرآن نباشند، مخالفتشان می تواند چه کار کند و چه ضرری برای علی علیه السلام دارد که با وی مخالف

ص: ۹۳

۱- ۱۲۰. المصنف، ج ۵، ص ۴۴۶.

۲- ۱۲۱. ر. ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۸۶ - ۸۰.

باشند؟ و در این صورت چه چیز مانع علی علیه السلام خواهد شد که در مقابلشان بایستد و با آنها مبارزه و جهاد کند، همان طور که پیش از آن پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان جنگید و علی علیه السلام بعدا به جهاد با آنان برخاست؟ در این جا می خواهیم به پرسش عمر از ابن عباس استشهاد کنیم که چندی پیش گذشت. گفته ی عمر مطالبی را که بیان کردیم تأیید می نماید؛ یعنی هیأت حاکمه تلاش می کرد تا در نهایت علی علیه السلام مسأله ی امامت و خلافت را به فراموشی سپرده و از رسیدن به خلافت ناامید شود و از آن قطع امید کند. آنان فراموش کرده بودند که تصدی خلافت از سوی علی علیه السلام و فرزندان، تنها یک مسؤولیت شرعی و یک تکلیف الهی است که مانند سایر تکالیف شرعی، تساهل و تسامح در آن جایز نیست و از پذیرش آن نمی توان شانه خالی کرد و بلکه هیچ اختیاری در این مورد از خود نداشتند. از سوی دیگر، خلافت یک مسأله ی مهم و خطیر است که در مرتبه ی بالاتری از دیگر تکالیف شرعی قرار دارد. ۲. زمینه سازی برای تحکیم و تثبیت حکومت و خلافت به نفع افراد مورد نظر و ایجاد عوامل و شرایطی که به امیرمؤمنان و سایر اهل بیت علیهم السلام در آینده ی دور و نزدیک، مجال روی کار آمدن ندهد. این هدفشان در تدابیر سیاسی چندی نمود پیدا کرد که می توانست به آنان اطمینان دهد که کم کم به اهداف خویش می رسند؛ برای مثال چند مورد را ذکر می کنیم: الف) در زمینه ی سیاسی: گذشته از این که هوا داران علی علیه السلام را از مراکز حساس و پست های کلیدی دور ساختند، (۱) مثل خالد بن سعید بن عاص و محروم

ص: ۹۴

۱- ۱۲۲. تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۵۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۳؛ المصنف، ج ۵، ص ۴۵۴؛ حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۲۰ و ۲۱؛ طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۷۰.

ساختن انصار هوادار علی و اهل بیت علیهم السلام از راه یافتن به مراکز نفوذ و نیز برخورداری از کوچک ترین حقوق اجتماعی خود (۱)، و گذشته از این زر و سیم را برای بستن دهان مخالفان به خدمت گرفتند؛ چنان که مشهور است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابوسفیان را برای جمع آوری زکات به منطقه ای اعزام کرده بود. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با مقادیری مال الزکات به مدینه آمد. عمر به ابوبکر گفت:

«ابوسفیان از مأموریت بازگشته است و ما از شرش در امان نیستیم؛ به نظر من هر آنچه را با خود آورده به او واگذار کن! ابوبکر همان کرد که عمر گفت. ابوسفیان نیز راضی و خوشنود گردید.» (۲).

آن گاه که ابوسفیان در اوج خشم و عصیان علیه آنان بود، بدو خبر دادند که ابوبکر پسرش را کارگزار خلافت کرده است؛ فی الفور گفت:

«خدایا! همان طور که او خویشاوندی را به جای آورد، دیگران نیز درباره اش حق خویشاوندی را رعایت کنند!» (۳).

«چون مردم با ابوبکر بیعت کردند، اموال بیت المال را بینشان تقسیم کرد. سهم پیرزنی از قبیله ی بنی عدی بن نجار را با زید بن ثابت فرستاد. پیرزن گفت: این چیست؟ زید گفت: سهمی است که ابوبکر برای زنان اختصاص داده است. گفت: آیا می خواهید با این مال دین مرا بخرید؟ گفتند: خیر». روایت می گوید که زن مال را نپذیرفت و از قبول آن سر باز زد. (۴).

ص: ۹۵

۱- ۱۲۳. ر. ک: الصحيح من سیره النبی الأعظم (از همین مؤلف)، ج ۳، ص ۱۵۵ - ۱۵۰ و ۲۱۷ و ۲۱۸. درباره ی تلاش عثمان برای رشوه دادن به ابن ابی حذیفه، ر. ک: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۸.

۲- ۱۲۴. ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۴؛ دلائل الصدق، ج ۲، ص ۳۹، (نقل از: تاریخ طبری).

۳- ۱۲۵. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۹؛ دلائل الصدق، ج ۲، ص ۳۹، (نقل از: تاریخ طبری).

۴- ۱۲۶. حیاة الصحابه، ج ۱، ص ۴۲۰، (نقل از: کنز المعال، ج ۳، ص ۱۳۰).

امام علی علیه السلام در اشاره ی صریحی به این مطلب فرمود:

«خذوا العطاء ما كان طعمه، فاذا كان عن دينكم فارفضوه أشد الرفض؛ (۱)».

سهم بیت المال را تا جایی که به دینتان مربوط نمی شود بپذیرید، اما همین که در قبال خرید دین شما بود، آن را به شدت رد کنید.»

برای اطلاع از تلاش های هیأت حاکمه که به منظور دادن رشوه به ابوذر انجام شد، رجوع کنید به کتاب ما «دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام» (ج ۱، بحث ابوذر، مسلمان یا سوسیالیست).

آری، علاوه بر موارد فوق، نظام حاکم پس از جریان سقیفه در صدد بود تا کار خود را محکم نماید و به هیچ گونه مانوری - از هر نوع و از جانب هر کس که باشد - مجال خودنمایی و اظهار وجود ندهد.

ابوبکر برای خلافت پس از خود به نفع عمر وصیت کرد. برای روی کار آمدن بنی امیه به زمینه سازی و مقدمه چینی پرداخت. وقتی ابوبکر در مرض موت بود، عثمان را خواست تا وصیت نامه اش را بنویسد. در همین حال ابوبکر به اغما فرو رفت و بی هوش شد. عثمان نام عمر را نوشت. (۲) چون ابوبکر به هوش آمد و از کار عثمان آگاه شد، گفت: «اگر عمر را وا می گذاشتم، از تو چشم نمی پوشیدم.» (۳).

ص: ۹۶

۱- ۱۲۷. کنز المعال، ج ۴، ص ۳۸۲.

۲- ۱۲۸. احدی را پیدا نکردیم که در صحت خلافت عمر اعتراض کرده باشد که نام وی زمانی نوشته شد که ابوبکر در حالت اغما بود، اما این کار موجب اختلاف و فتنه نگردید. در حالی که خود می گویند: کاری که عمر کرد و در بستر مرگ رسول اکرم صلی الله علیه و آله وی را به هذیان گویی متهم کرد و مانع از نوشتن وصیت رسول صلی الله علیه و آله گردید، کاملاً به جا بود، زیرا اگر آن نوشته بر روی کاغذ می آمد، در آینده موجب اختلاف و فتنه انگیزی می شد. سبحان الله! چگونه می توان چنین ادعایی در حق رسول اکرم صلی الله علیه و آله کرد؟! «ر. ک: المراجعات؛ دلائل الصدق؛ نص و الاجتهاد».

۳- ۱۲۹. ر. ک: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۶۴؛ سیره ائمه ی اثنی عشر، ج ۱، ص ۳۵۶؛ حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۲۵، (نقل از: طبقات ابن سعد و کنز العمال، ج ۳، ص ۱۴۵).

گفت: «به خدا سوگند! تو نیز شایستگی خلافت را داری». به تعبیر مصعب زبیری: «خدایت پیامرزد! کار درستی کردی. اگر اسم خودت را می نوشتی، شایسته ی آن بودی.» (۱).

می توان از این حادثه قدری تفاهم فیما بین ابوبکر و عثمان را دریافت، اما تفاهم ابوبکر و عمر از وضوح و روشنی بیشتری برخوردار است تا تفاهم ابوبکر و عثمان. شواهد دال بر این ادعا بسیار زیاد است. حتی ابوبکر آن گاه که در مورد خلافت عمر با عبدالرحمن بن عوف مشورت کرد، بدان تصریح کرد و او خشونت عمر را به وی گوشزد کرد. ابوبکر گفت:

«این خشونت از آن جهت است که مرا نرم می بیند؛ اگر کار به دست او افتد، بسیاری از خوبیهای خود را رها می کند. من در رفتارش دقت کرده ام، هر گاه در پیشامدی به فردی خشم گرفته ام، او نرمش خود را درباره ی او به من نشان داده، و چون نرمی کرده ام، سخت گیری خود را به من نمایانده است.» (۲).

چون خلافت به عمر رسید، همین روش را در پیش گرفت و به مقدمه چینی برای روی کار آمدن بنی امیه پرداخت و جاده صاف کن آنان شد؛ به طور مثال، اندیشه دقیق و برنامه ی حساب شده اش را در مورد شورا بیان می کنیم:

عمر چنان بر اساس محاسبات دقیق، شورا را برنامه ریزی کرده بود، که کاملاً مطمئن بود تنها فردی که از شورا پیروز در خواهد آمد، عثمان است

ص: ۹۷

۱- ۱۳۰. ر. ک: نسب قریش، ص ۱۰۴؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۳۹۸ و ۳۹۹، نقل از: لالکائی، ابن سعد، حسن بن سفیان و ابن کثیر. وی آن را صحیح دانسته است.

۲- ۱۳۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۳.

و بس. اگر به فرض بپذیریم که عثمان هم به خلافت برگزیده نمی شد، باز هم قطعاً علی نمی توانست پیروز شود، حضرت هم بدون شک این مطلب را می دانست. همان طور که خود به محض خروج از شورا، با صراحت به ابن عباس گفت. (۱).

از دیگر شواهد دال بر اهتمام عمر در این باره این است که: در زمان خلافت وی، فرشی را در جلوی خانه اش پهن می کردند که احدی روی آن نمی نشست، مگر عباس بن عبدالمطلب (۲) و ابوسفیان بن حرب.

مبرد افزود: «آن گاه عمر می گفت: این یکی عمومی پیامبر است و آن یکی شیخ قریش.» (۳).

عمر در مدینه زمینی را به سعید بن عاص بخشید. سعید فزونی خواست؛ عمر گفت: همین تو را کافی است، نزد خودت باشد، به زودی کسی پس از من به خلافت می رسد که با تو خویشاوندی نزدیکی دارد و به تو احسان خواهد کرد. سعید می گوید: خلافت عمر به پایان رسید و عثمان جانشین او شد و خلافت را از راه شورا و رضایت به دست گرفت، به من احسان و نیکی کرد و خواسته ام را برآورده ساخت. (۴).

ابوظبیان از دی گوید:

«عمر به من گفت: ای ابوظبیان! چقدر مال از بیت المال می گیری؟ گفتم: دو هزار. گفت: با این پول گوسفند و شتری خریداری کن، چه بسا به زودی کسانی از

ص: ۹۸

۱- ۱۳۲. بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۳۰؛ ر. ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱.

۲- ۱۳۳. شاید عمر می خواست با این کار خود شخصیت هایی از بنی هاشم در مقابل علی علیه السلام بسازد که هیچ گونه خطری برای حکومت نداشته باشند.

۳- ۱۳۴. ر. ک: عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۸۹؛ کامل مبرد، ج ۱، ص ۳۱۹.

۴- ۱۳۵. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۱؛ منتخب کنز العمال در پاورقی مسند احمد، ج ۴، ص ۳۹۰ - ۳۸۹.

قریش روی کار می آیند که چنین مالی را از شما دریغ می دارند.» (۱).

حتی در مورد عمر و عاص می گفت: «روا نباشد که عمرو بر روی زمین قدم گذارد، مگر اینکه امیر باشد.» (۲).

روزی معاویه به ابن حصین گفت:

«تنها چیزی که صفوف مسلمین را از هم پاشید و آنان را متفرق ساخت و اختلاف تمایلات آنان را به دنبال داشت، شورایی بود که عمر آن را به شش تن محدود کرد مردی در میان اعضای آن نبود، مگر این که خلافت را برای خود می خواست و قومش آرزوی خلافت او را داشتند و خود نیز به سوی آن گردن دراز کرده بود.» (۳).

می بینیم عمر با کعب الاحبار یهودی مشورت می کند که پس از وی - آن طور که در کتاب هایشان آمده - چه کسی خلافت می کند؟ کعب گفت: خلافت به علی و اولادش نمی رسد و تأکید کرد که خلافت پس از شیخین به بنی امیه منتقل می شود. عمر گفته ی او را تصدیق کرد و در این باره به روایتی استشهاد کرد که درباره ی بنی امیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کردند. (۴).

ب) از سوی خلیفه ی دوم تأکیدهای خاصی درباره ی معاویه صورت می گرفت و علی رغم این که وی طلقاً (آزادشدگان پیامبر در صلح حدیبیه (۵)) بود، همت

ص: ۹۹

۱- ۱۳۶. جامع البیان العلم، ج ۲، ص ۱۸.

۲- ۱۳۷. فتوح مصر و اخبارها، ص ۱۸۰؛ الاصابه، ج ۳، ص ۲.

۳- ۱۳۸. عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۸۱.

۴- ۱۳۹. ر. ک: شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۸۱؛ فتوح ابن اعثم، ج ۳، ص ۸۷ و ۸۸؛ چرا که مسأله ی بسیار مهمی است.

۵- ۱۴۰. مؤلف محترم معتقد است که طلقاً کسانی هستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنان را در صلح حدیبیه آزاد کرد. استدلال ایشان چنین است: ابن عبدالبر تصریح دارد که در صلح حدیبیه، هشتاد تن از قریش به هنگام مذاکرات صلح قصد داشتند به سپاه اسلام تعرض کنند، اما با هوشیاری مسلمین همگی اسیر شدند. ابوسفیان و معاویه نیز جزء آنان بودند. پیامبر همگی را آزاد کرد و از بردگی رهانید، چه آنان که کافر بودن و طبق شریعت اسلامی باید برده ی مسلمانان باشند. مشهور آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه به اسیران فرمود: «اذهبوا أنتم الطلقاء»؛ لذا می گویند طلقاء، آزادشدگان فتح مکه اند. به نظر ما گفته ی اول ارجح است.

گماشت تا او را برای تصاحب خلافت آماده سازد و مقدمات روی کار آمدنش را مهیا کرد. کافی است متذکر شویم که:

«عمر، معاویه را سالیان درازی در پست ولایت شام نگه داشت، بدون این که آن حسابرسی های دقیق همه ساله را نسبت به سایر کارگزارانش اعمال می کرد (۱)، و حتی گاهی اوقات به حد اهانت می رسید، در حق وی اعمال کند، و از سوی دیگر سایر کارگزاران خود را بیش از دو سال در این مقام باقی نمی گذاشت.» (۲).

آن گاه معاویه از وی خواست که «اوامری صادر کن تا بر اساس آن حرکت کنم، گفت: نه تو را به چیزی فرمان می دهم و نه از چیزی باز می دارم.» (۳).

این ها، گذشته از موارد خلافی بود که عمر از وی سراغ داشت، اما با اغماض از آن می گذشت، مثل رباخواری و غیره. (درباره ی تظاهر معاویه به اعمال خلاف و ناشایست، رجوع شود به دلائل الصدق مرحوم مظفر) (۴).

روزی معاویه نزد عمر مورد مذمت و سرزنش قرار گرفت. عمر گفت:

ص: ۱۰۰

۱- ۱۴۱. دلائل الصدق، ج ۳، ص ۲۰۹ و ۲۱۱؛ ر. ک: النص والاجتهاد، ص ۲۷۱.

۲- ۱۴۲. التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۲۶۹.

۳- ۱۴۳. دلائل الصدق، ج ۳، ص ۲۱۲، نقل از: طبری، ج ۶، ص ۱۸۴ و الاستیعاب؛ ر. ک: عقد الفرید، ج ۱، ص ۱۴.

۴- ۱۴۴. دلائل الصدق، ج ۳، ص ۲۱۲ و ۲۱۳، نقل از: مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۰.

«جوانمرد قریش را نزد ما ملامت نکنید! جوانمردی که در حال خشم، خندان است.» (۱).

عمر هر ماه هزار دینار از بیت المال به معاویه می داد. در نقل دیگری دارد: در سال، ده هزار دینار. با وجود این، عده ای ادعا می کنند که عمر در سال دهم خلافت خود حج به جای آورد و مخارجش شانزده دینار شد، گفت: «در این مال اسراف کردیم.» (۲).

عمر درباره ی معاویه می گفت:

«از آدم قریش (آدم: فردی که رنگش متمایل به سیاهی است) و فرزند بزرگوارش پرهیز کنید! کسی که با حال رضا به خواب می رود و در حال خشم، خندان است.» (۳).

عمر یک بار به معاویه نگریست و گفت: «این کسرای عرب است.» (۴).

یک بار به همنشینان خود گفت: «آیا با این که معاویه در میان شماست، از کسرا و قیصر و سیاست و کیاست آن دو سخن می گوئید؟! (۵).

وی تلاش داشت که تمایل و اشتهای معاویه را در رسیدن به خلافت شعله ور سازد؛ لذا گفت: «پرهیزید از این که پس از من متفرق شوید! اگر جدایی پیشه کنید، بدانید که معاویه در شام است، و اگر به خود واگذار شوید، بنگرید که چگونه آن را از چنگ شما می رباید»، یا «خواهید دانست که اگر درباره ی خلافت

ص: ۱۰۱

۱- ۱۴۵. الاستیعاب (در پاورقی الاصابه)، ج ۳، ص ۳۹۷؛ دلائل الصدق، ج ۳، ص ۲۱۱.

۲- ۱۴۶. دلائل الصدق، ج ۳، ص ۲۱۲، نقل از: تاریخ الخلفاء؛ الصواعق المحرقة (در سیره ی عمر).

۳- ۱۴۷. ابن قتیبه، عیون الاخبار، ج ۱، ص ۹.

۴- ۱۴۸. الاستیعاب (در پاورقی الاصابه)، ج ۳، ص ۳۹۶ و ۳۹۷. در این کتاب آمده است: عمر هر گاه وارد شام می شد یا به

او نگاه می کرد، می گفت: «هذا کسری العرب»؛ الاصابه، ج ۳، ص ۴۳۴؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۳۸۶؛ الغدير، ج ۱۰، ص ۲۲۶،

نقل از: منابع قبل؛ دلائل الصدق، ج ۳، ص ۲۱۲.

۵- ۱۴۹. الفخری فی الآداب السلطانیة، ص ۱۰۵.

به خود واگذار شوید، چگونه آنرا از چنگ شما می رباید.» (۱).

عمر به اعضای شورا گفت:

«اگر بر هم حسادت کردید و در انتخاب خلیفه سستی ورزیدید و به هم پشت نمودید و بر یکدیگر خشم گرفتید، معاویه بن ابوسفیان خلافت را از چنگ شما خواهد ربود». معاویه در این زمان از سوی عمر والی شام بود. (۲).

در متن دیگری دارد:

«عمر به اعضای شورا گفت: اگر بر سر خلافت اختلاف کردید، بدانید که معاویه از شام وارد خواهد شد و عبدالله بن ابی ربیع از یمن و برای شما جز سابقه ی اسلام، فضیلتی قائل نخواهند شد.» (۳).

از طرف دیگر آن موقع که امیر المؤمنین از عثمان خواست تا معاویه را عزل کند، عثمان احتجاج کرد که عمر او را به امارت گمارده است. (۴) همچنین شخص معاویه، بر صعصعه و عده ای از صلحای کوفه احتجاج کرد که عمر او را به ولایت شام گمارده است. (۵) این سخن بدین معناست که گفتار عمر همچون شرع مقدس لازم الاتباع شده است.

ص: ۱۰۲

۱- ۱۵۰. الاصابه، ج ۳، ص ۴۳۴؛ البدایه و النهایه.

۲- ۱۵۱. ر. ک شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۷؛ النص و الاجتهاد (پاورقی)، ص ۲۸۱، (نقل از: شرح نهج البلاغه).

۳- ۱۵۲. کنز العمال، ج ۵، ص ۴۳۶، (نقل از: ابن سعد).

۴- ۱۵۳. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۰؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۴۳؛ الغدیر، ج ۱، ص ۱۶۰، نقل از: دو منبع پیش و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۹۷ و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۳ و تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۶۸؛ النصائح الکافیة، ص ۱۷۴، (نقل از: طبری).

۵- ۱۵۴. الغدیر، ج ۹، ص ۳۵ از منابع زیر: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۹۰ - ۸۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۰ - ۵۷؛ شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۶۰ - ۱۵۸؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۸۹ - ۳۸۷؛ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۶۸.

کعب الاحبار نیز در زمان عثمان به خلافت معاویه اشاره می کند. (۱) معاویه به صراحت گفت که برای خلافت از روزگار عمر زمینه سازی کرده است. (۲).

ج) سیاست تبعیض نژادی: این سیاست را حاکمان ناشایست زمان رواج دادند. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کردند که قریش بر دیگران برتری دارد و خلافت اسلام مال قریش است و بنی هاشم را به بهانه ی این که خلافت و نبوت (امامت و پیامبری) در یک خاندان جمع نمی شود، از این حکم استثنا کردند، در حالی که مسأله کاملاً برعکس بود و حتی خود عمر این قاعده را با شرکت دادن علی علیه السلام در شورای شش نفره نقض کرد.

این سیاست را در سهم بندی بیت المال و برتری دادن عرب بر عجم، در مستمری مجاهدان تعمیم دادند و به دنبال آن در مسائلی از قبیل، ارث، ازدواج، آزادی بندگان، نماز و مسائل دیگری که فعلاً مجال تتبع آن نمی باشد، تبعیض را تداوم بخشیدند. (۳).

ص: ۱۰۳

-
- ۱- ۱۵۵. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۲۷.
- ۲- ۱۵۶. ابن جوزی، الاذکیاء، ص ۲۸.
- ۳- ۱۵۷. در مورد برتری قریش و عرب و سیاست زشت تبعیض نژادی، ر. ک: لطف التدبیر، ص ۱۹۹؛ المسترشد فی الامامه، ص ۱۱۵؛ الفائق زمخشری، ج ۲، ص ۳۵۳؛ تلخیص الشافعی، ج ۴، ص ۱۴؛ المعرفه و التاریخ، ج ۲، ص ۴۸۳؛ محاضرات راغب، ج ۱، ص ۳۵۱ و نیز ج ۳، ص ۲۰۸؛ ابن قتیبه، عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۳۳۰؛ المحاسن و المساوی، ج ۲، ص ۲۷۸؛ تاریخ جرجان ص ۴۸۶؛ الالمام، ج ۱، ص ۱۸۶؛ التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۲۰ و ۲۱ و ۳۱۳ و نیز ج ۱، ص ۲۰۵ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۲۵ و ۳۳۱ و ۴۴۴؛ الخراج، ص ۲۴؛ طبقات، ج ۲، ص ۳۳۸ و نیز ج ۳، ص ۲۹۳ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۴۵ و ۳۴۹؛ المنار المنیف، ص ۵۹ و ۱۰۹؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۳۰، الايضاح، ص ۱۸۷؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۴۱؛ عقد الفرید، ج ۳، ص ۴۱۸ - ۴۱۲ و نیز ج ۲، ص ۲۳۳؛ ربیع الابرار، ج ۱، ص ۴۰۲ و ۷۹۶ و ۸۱۰؛ الاوائل، ج ۲، ص ۶۱؛ مالک، الموطأ (مطبوع با تنویر الحوالک)، ج ۲، ص ۶۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۳ و ۱۵۴؛ الهدی الی دین المصطفی، ج ۲، ص ۳۱۶ و ۳۱۷؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۳۵۴ و ۴۰۶؛ ابن طیفور، کتاب بغداد، ص ۳۸؛ کشف الاستار، ج ۱، ص ۵۱ و نیز ج ۱، ص ۱۶۱، ۲ و ۲۲۷ و ۲۹۵ - ۲۹۲؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۱۹۲ و ۲۷۵ و نیز ج ۱، ص ۸۹ و نیز ج ۱۰، ص ۳۲؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۷۵؛ المجروحون، ج ۱، ص ۱۲۹؛ ابویوسف الخراج، ص ۵۰ - ۴۵؛ الغدیر، ج ۶، ص ۱۸۷؛ الحیاه الصحابه، ج ۲، ص ۸۲ و ۲۳۳ - ۲۳۰ و ۲۳ و ۴۱۳ و ۴۱۵ و ۴۴۷ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۸۰۱ و نیز ج ۳، ص ۴۸۸، نقل از: طبری، ج ۵، ص ۱۹ و ۲۳ و کثر العمال، ج ۳، ص ۱۴۸ و نیز ج ۲، ص ۲۱۵ و ۲۱۹ و بیهقی، ج ۶، ص ۳۴۹ و ۳۵۰ و ابن سعد، ج ۳، ص ۱۲۲ و ۲۱۲ و ۲۱۶ و از مصادر دیگر. شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۱۰۹؛ بهج الصباغه، ج ۱۲، ص ۲۰۴؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۳ و نیز ج ۲، ص ۵۴۹؛ المنصف، ج ۱، ص ۴۱۱ و نیز ج ۴، ص ۴۸۵ و نیز ج ۵، ص ۴۴۱ و ۴۷۴ و ۴۷۶ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و نیز ج ۶، ص ۴۷ و نیز ج ۷، ص ۲۷۸ و ۲۷۹ و نیز ج ۸، ص ۳۸۰ و نیز ج ۱۰ و ص ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۳۰۲ - ۳۰۰ و نیز ج ۱۱، ص ۵۵ و ۵۶ و ۵۸ و ۸۶ و ۳۲۵ و ۴۳۹ و همچنین در پاورقی ها از منابع گوناگون. کثر العمال، ص ۲۰۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۱۱۷ و نیز ج ۳، ص ۲۱۹؛

شوشتری، قضاء امیرالمؤمنین، ص ۲۶۵ - ۲۶۳ و همچنین کتب دیگری که به این بحث و بحث قومیت و قومیت گرایبی پرداخته اند.

شاید به واسطه ی همین سیاست عمر در سهم بندی بیت المال بر اساس تبعیض نژادی بود که عدالت خویش را ستود، تا جایی که گفت: «من عدالت را از کسرا آموخته ام»، آن گاه خشیت و خداترسی و سیره اش را بر شمرد. (۱).

اگر این نقل درست باشد، این پرسش مطرح می شود که چرا عمر عدالت را از کسرا آموخت، و چرا از پیامبر عظیم الشان اسلام عدالت نیاموخت، و اساساً کسرا چه خشیتی داشت، و چه سیره ای از کسرا عمر را شگفت زده کرده بود که سیاست خود را با آن مقایسه می کرد؟!

اما سیاست امیر المؤمنین علیه السلام کاملاً برعکس سیاست خلفای پیشین بود. علی علیه السلام اولین کسی بود که برای ضعیفان سهمی از بیت المال تعیین کرد (۲).

ص: ۱۰۴

۱- ۱۵۸. احسن التقاسیم، ص ۱۸.

۲- ۱۵۹. الاعلاق النفیسه، ص ۱۹۹.

و احدی را بر دیگری مقدم نداشت، چرا که اصولاً برای فرزندان اسماعیل، فضلی بر فرزندان اسحاق قائل نبود (۱)، و نه در سهم بندی بیت المال میان افراد تفاوت قائل بود و نه در موارد دیگر. به حضرت پیشنهاد چنین عملی شد، اما آن را نپذیرفت و رد کرد؛ زیرا وی کسی نبود که برای دستیابی به پیروزی از ظلم و جور استعانت جوید. (۲).

حضرت علی علیه السلام در مناسبت دیگری در استدلال بر این مطلب که در میان مردم به روش اسلام رفتار می کند فرمود:

«أرأیتم لو انی غبت عن الناس من کان یسیر فیهم بهذه السیره؟» (۳).

آیا شما فکر می کنید که اگر من از میان مردم غایب شوم، کسی خواهد آمد که به روش من با آنان رفتار کند؟!»

ابن عباس در نامه ای به امام حسن علیه السلام نوشت:

«این را می دانی که از آن جهت مردم از پدرت علی علیه السلام روی گردانیدند و به معاویه روی آوردند، که او همه مردم را برابر می شمرد و در تقسیم غنیمت ها و درآمدهای دولتی بین همگان به تساوی رفتار می کرد و این عدالت بر مردم گران آمد.» (۴).

ص: ۱۰۵

۱- ۱۶۰. الغارت، ج ۱، ص ۷۷ - ۷۴؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۴۱؛ سنن بیہقی، ج ۶، ص ۳۴۹؛ حیاہ الصحابہ، ج ۲، ص ۱۱۲، نقل از: بیہقی؛ الغدیر، ج ۸، ص ۲۴۰ و بهج الصباغہ، ج ۱۲، ص ۲۰۷ - ۱۹۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۳؛ روضہ ی کافی، ص ۶۹.

۲- ۱۶۱. امالی مفید، ص ۱۷۵ و ۱۷۶؛ امالی طوسی، ج ۱ ص ۱۹۷ و ۱۹۸؛ الغارات، ج ۱، ص ۷۵؛ بهج الصباغہ، ج ۱۲، ص ۱۹۶؛ نهج البلاغہ ی عبده، ج ۲، ص ۱۰؛ شرح نهج البلاغہ، ج ۲، ص ۱۹۷؛ الامامہ و السیاسہ، ج ۱، ص ۱۵۳؛ تحف العقول، ص ۱۲۶؛ اصول کافی، ج ۴، ص ۳۱؛ بحار الانوار، ج ۸، باب نوادر؛ وسائل الشیعہ، ج ۱۱، ص ۸۲.

۳- ۱۶۲. المصنف، ج ۱۰، ص ۱۲۴.

۴- ۱۶۳. فتوح ابن اعثم، ج ۴، ص ۱۴۹؛ شرح نهج البلاغہ، ج ۱۶، ص ۲۳؛ حیاہ الحسن بن علی، ج ۲، ص ۲۶ و نقل از: جمہرہ رسائل العرب، ج ۲، ص ۱.

مردی به ابو عبدالرحمن سلمی گفت:

«تو را به خدا سوگند! چه وقت بغض و دشمنی علی را به دل گرفتی؟ آیا آن موقع نبود که در کوفه مالی را تقسیم کرد و تو و خانواده ات را چیزی نداد؟ گفت: حالا که مرا سوگند دادی، چرا.» (۱).

به هر حال سیاست عادلانه ی علی علیه السلام در تقسیم درآمدها، مهم ترین علتی بود که مردم با وی به مخالفت برخاستند و در این مورد، روایات بسیار زیاد است. (۲).

همین سیاست علی علیه السلام در درازمدت، پیامدهای مثبت بزرگی به دنبال داشت. حتی می بینیم که سیاهان از محمد بن حنفیه و بنی هاشم طرفداری و علیه عبدالله بن زبیر قیام می کنند.

عیسی بن یزید کنانی گوید:

«شنیدم که مشایخ می گویند: آن گاه که مسأله ی ابن حنفیه مطرح بود، گروهی از سیاهان به طرفداری از او و علیه ابن زبیر در مدینه تجمع کردند. عبدالله بن عمر یکی از غلامان خود را در میان آنها دید که شمشیرش را از غلاف کشیده است؛ به او گفت: رباح! غلام گفت: رباح، به خدای سوگند! ما خروج کرده ایم تا شما را از راه باطلی که در پیش دارید به راه حق بازگردانیم، پس عبدالله گریه ای کرد و گفت: خدایا این از گناهان ماست.» (۳).

یاران مختار نیز از بردگان و موالی بودند و همین امر موجب گردید تا اعراب از یاری وی دست بکشند و او را تک و تنها رها کنند.

د) از مسائلی که موجب گردید نام و آوازه ی عده ای شهره ی آفاق شود و گروهی دیگر به فراموشی سپرده شوند و ذکری از آنها به میان نیاید، این بود که اعراب از

ص: ۱۰۶

۱- ۱۶۴. بهج الصباغه، ج ۱۲، ص ۱۹۷؛ شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۳۹.

۲- ۱۶۵. ر. ک: بهج الصباغه، ج ۱۲، ص ۲۰۷ - ۱۹۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۴۱.

۳- ۱۶۶. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۹۵.

فتوحاتی که در عهد علمای سه گانه (ابوبکر، عمر و عثمان) نصیب آنان شد، در توسعه و رفاه مادی و ارضای احساسات قومی و گروهی خود، استفاده های بسیاری کردند. سیاستی در کار بود که اهتمام زیادی در تحکیم این اعتقاد داشت که والیان و امرا باعث این فتوحات شده اند. علاوه بر سیاست تبعیض نژادی، این مسأله یاد شده نیز به وابستگی و علاقه ی مردم به حکام و امرا کمک کرد و موجب گردید تا مردم تداوم حکومت و سلطنت آنان را خواستار باشند و تمایلی برای تغییر نظام حاکم - هر چند به مصلحت اصول و ارزش های اسلامی باشد - از خود نشان ندهند.

به علاوه، خلیفه ی اول و دوم اظهار زهد و روی گردانی از دنیا می کردند. این خود موجب شد تا عده ای شهره ی آفاق گردند و عده ای دیگر به فراموشخانه ی تاریخ سپرده شوند و دیگر یادی و ذکری از آنها بر زبان ها جاری نگردد. امیر المؤمنین در اشاره به این مطلب فرمود:

«ان اول ما انتقصنا بعده، ابطال حقنا فی الخمس، فلما رق امرنا طمعت رعیان البهم من قریش فینا؛ (۱)».

همانا نخستین چیزی که پس از حضرت [یا پس از غصب خلافت] از حقان کاسته و ضایع شد، ابطال حق ما در خمس بود. پس چون کار ما سست شد، چوپانانی از قریش در ما طمع ورزیدند.»

در جای دیگر فرمود:

«ان العرب کرهت امر محمد صلی الله علیه و آله و حسدته علی ما اتاه الله من فضله، و استطالت آیامه... حتی قذفت زوجته، و نفرت به ناخته، مع عظیم احسانه الیها، و جسیم مننه عندها و أجمعت مذکان حیا علی صرف الأمر عن أهل بینه

ص: ۱۰۷

و لو لا ان قريشا جعلت اسمه ذريعه الى الرياسه، و سلما الى العز و الامر، لما عبدت الله بعد موته يوما واحدا، و لا ارتدت في حافرتها، و عاد قارحها حذعا، و بازلها بكرا.

ثم فتح الله عليها الفتوح. فأثرت بعد الفاقه، و تمولت بعد الجهد و الخمصه، فحسن في عيونها من الاسلام ما كان سمجا، و ثبت في قلوب كثير منها من الدين ما كان مضطربا. و قالت: لو لا انه حق لما كان كذا...

ثم نسبت تلك الفتوح الى آراء و لاتها، و حسن تدبير الامراء القائمين بها، فتأكد عند الناس نباهه قوم، و خمول آخرين، فكنا نحن ممن ذكره، و خبت ناره، و انقطع صوته و وصيته، حتى اكل الدهر علينا و شرب، و مضت السنون و الاحقاب بما فيها، و مات كثير ممن يعرف، و نشأ كثير ممن لا يعرف؛ (١).

اعراب از آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورد ناخشنود بودند و به خاطر فضیلتی که خدا بدو بخشیده بود، به وی حسد ورزیدند و ایامش را طولانی دیدند و بر آنان سخت گذشت. همسرش را متهم کرده و با فراری دادن شتری که بر آن سوار بود، نقشه ی قتل او را کشیدند، با این که با آنان احسان و نیکویی فراوان کرد و حق بزرگی بر گردن آنان داشت. از همان زمانی که در قید حیات بود، متفق الرأی شدند تا خلافت را پس از مرگش از اهل بیت به نفع خویش بگردانند.

اگر قریش نام او را دستاویزی برای رسیدن به دنیا و نردبانی برای عزت و سرافرازی و حکومت قرار نمی داد، خداوند را یک روز هم پرستش نمی کرد و خود را در همان چاله ای گرفتار می کرد که پیش از این در آن قرار داشت.

ص: ۱۰۸

پس از آن خداوند فتوحاتی را نصیبشان کرد و پس از فقر به ثروت و پس از تنگدستی و گرسنگی به مال اندوزی رسیدند. چیزهایی که از اسلام برایشان خوشایند نبود، در چشمانشان نیک آمد و آنچه که از دین نزدشان مضطرب و متزلزل بود، در قلبشان جا گرفت و گفتند: اگر این دین بر حق نبود، چنین وضعی پیش نمی آمد.

سپس این فتوحات را به آرا و به نظر والیان و حسن تدبیر فرماندهان خود نسبت دادند: از این رو گروهی بلندآوازه و گروهی دیگر به فراموشی سپرده شدند. ما از آن گروهی بودیم که نام و آوازه مان به فراموشی سپرده شد و آتشیان به خاموشی گرایید. نه اسمی از ما باقی ماند و نه شهرتی و به طور کلی از بین رفتیم. روزگار گذشت و سالیان سال با همه ی فراز و نشیب هایی که داشت سپری شد و خیلی از کسانی که قضایا را می دانند مردند و بسیاری از کسانی که چیزی نمی دانستند بزرگ شدند.»

علاوه بر این، بخشی از سیاست نظام حاکم این بود که اهل بیت علیهم السلام را نابود سازد و کاری کند که دیگر احدی از مردم نامی از آنان نبرد. در جنگ صفین، امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر اقدام به جنگ کردند. در این موقع امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اگر امویان می توانستند، از بنی هاشم دمنده ی آتشی را بر روی زمین باقی نمی گذاشتند.

عمر بن عثمان بن عفان به امام حسن علیه السلام گفت:

«مثل امروز نشنیدم که پس از قتل خلیفه (عثمان) احدی از فرزندان عبدالمطلب بر روی زمین باقی بماند... ننگ و نفرین بر من که حسن و سایر فرزندان عبدالمطلب که عثمان را کشتند، زنده باشند و بر روی زمین گام نهند.»

سپس روایت بیان می کند که عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه، امیر المؤمنین علیه السلام را متهم کردند که می خواست پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل برساند و هم او

بود که ابوبکر را مسموم کرد و در قتل عمر و عثمان شرکت داشتند. (۱).

«پس از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام عدی بن حاتم بر معاویه وارد شد. معاویه در مورد محبت علی علیه السلام - که هنوز روزگار، آن را در دل باقی گذاشته است - پرسید. عدی گفت: هنوز همه ی محبت و عشق علی علیه السلام در سینه ام جای دارد و هر گاه ذکرش به میان می آید بر آن افزوده می شود. معاویه گفت: من چیزی جز از بین بردن یاد او نمی خواهم. عدی گفت: معاویه! دل‌های ما به دست تو نیست.» (۲).

عمرو بن عاص، ولید بن عقبه و مغیره بن شعبه و دیگران نزد معاویه گرد آمده و به او گفتند:

«حسن یاد پدرش را زنده کرده است. هر چه گفت، مردم او را تصدیق کردند و هر فرمانی که داد، اطاعتش کردند و به دنبالش به راه افتادند و اگر ادامه پیدا کند، عظمت بیشتری به او خواهد داد. سپس از وی درخواست کردند که حضرت را احضار کند تا او را تحقیر کنند...» (۳).

شواهد تاریخی پیروزی در این باره بسیار است.

نشانه های پیروزی این سیاست در قبال اهل بیت علیهم السلام به زودی نمایان شد. همان طور که دیدیم، عمر پرسید که چه کسی را مردم پس از وی خلیفه می دانند، اما در پاسخ، یادی از علی علیه السلام نشنید.

ه) استفاده از بعضی از اعتقادات جاهلیت و عقاید اهل کتاب، به منظور تثبیت

ص: ۱۱۰

۱- ۱۶۹. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۷۱.

۲- ۱۷۰. فتوح ابن اعثم، ج ۳، ص ۱۳۴.

۳- ۱۷۱. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۸۵؛ احتجاج طبرسی، ص ۴۰۲؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۷۰؛ الغدير، ج ۲، ص ۱۳۳، نقل از: ابن ابی الحدید و زبیر بن بکار، المفاخرات و جمهره الخطب، ج ۲، ص ۱۲ شرح نهج البلاغه آملی، ج ۱۸ ص ۲۸۸ و اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۶۷.

پایه های حکومت به نفع غاصبان خلافت و در هم کوبیدن منابع و عوامل گوناگون مخالفت و معارض - که ائمه علیهم السلام با تمام توان و قدرت در مقابل این اعتقادات جبهه گرفته و به تکذیب آن پرداختند - به طور مثال، چند نمونه از این اعتقادات را برمی شماریم:

- تثبیت اعتقادات به لزوم خضوع در مقابل حاکم و سلطان، هر چند ظالم، جبار و ستمگر باشد. این عقیده بنابر تصریح انجیل (۱)، از مسیحیت گرفته شده است. اینان برای تأیید عقیده ی خود احادیث زیادی از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله جعل کردند. (۲).

- اصرار بر اعتقاد به جبر که از بقایای عقاید مشرکان و اهل کتاب بود؛ (۳) بدین

ص: ۱۱۱

۱- ۱۷۲. ر. ک: رساله ی پولس به مردم روم؛ الهدی الی دین المصطفی، ج ۲، ص ۳۱۶.
۲- ۱۷۳. ر. ک: سنن بیهقی، ج ۸، ص ۱۵۷ و ۱۵۹ و ۱۶۴ و نیز ج ۴، ص ۱۱۵ و نیز ج ۶، ص ۳۱۰ و صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۷ و ۲۰ و نیز ج ۲، ص ۱۱۹ و ۱۲۲؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۷۰ - ۱۶۷ و نیز ج ۵، ص ۴۶۵؛ عقد الفرید، ج ۱، ص ۹، ۸؛ المصنف، ج ۱۱، ص ۳۲۹ و ۳۳۵ و ۳۳۹ و ۳۴۴؛ الباب الآداب، ص ۲۶۰؛ در المنثور، ج ۲، ص ۱۷۸ - ۱۷۶؛ مقدمه ی ابن خلدون، ص ۱۹۴؛ الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث؛ نظریه الامامه، ص ۴۷۱ و صفحات قبل و بعد؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۷۴؛ طبقات الحنابله، ج ۳، ص ۵۸ - ۵۶؛ الابانه، ص ۹؛ مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۳۲۳؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۸ و نیز ج ۴، ص ۳۸۲ و ۳۸۳؛ البدایه و النهایه، ج ۴ ص ۲۲۶ و ۲۴۹؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۴ و ۲۲۹؛ حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۷۲ - ۶۸ و نیز ج ۱ ص ۱۲؛ الاصابه، ج ۲، ص ۲۹۶؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۶۷؛ الاذکیاء، ص ۱۴۲؛ الغدیر، ج ۶، ص ۱۱۷ و ۱۲۸ و نیز ج ۷، ص ۱۴۶ - ۱۳۶ و نیز ج ۸، ص ۲۵۶ و نیز ج ۹، ص ۳۹۳ و نیز ج ۱۰ ص ۴۶ و ۳۰۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۲۹۰ و ۵۱۳؛ السنه قبل التدوین، ص ۴۶۷؛ نهایه الارب، ج ۶، ص ۱۲ و ۱۳؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۸۷ و نیز ج ۶، ص ۲۲۶ از ابودرداء مرفوعاً: «صلوا خلف کل امام و قاتلوا مع کل امیر» و ر. ک: المجروحون، ج ۲، ص ۱۰۲؛ زندگانی سیاسی امام رضا (متن و پاورقی)، ص ۳۱۲.

۳- ۱۷۴. ر. ک: الکفایه فی علم الروایه، ص ۱۶۶؛ جامع البیان العلم، ج ۲، ص ۱۵۰ - ۱۴۸؛ ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۸۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۴۰ و نیز ج ۱۲، ص ۷۹ - ۷۸؛ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۳۶؛ الامامه و سیاسه، ج ۱، ص ۱۸۳؛ الغدیر، ج ۵، ص ۳۶۵ و نیز ج ۷، ص ۱۴۷ و نیز ج ۸، ص ۱۳۲ و نیز ج ۹، ص ۳۴ و ۹۵ و ۱۹۲ و نیز ج ۱۰، ص ۲۴۵ و ۲۴۹ و ۳۳۳؛ اخبار المدخلیه (المستدرک)، ج ۱، ص ۱۹۳ و ۱۹۷؛ مقارنه الادیان، ص ۲۴۹ و ۲۷۱؛ انیس الاعلام، ج ۱، ص ۲۵۷ و ۲۷۹؛ التوحید و اثبات صفات الرب، ص ۸۲ - ۸۰؛ مقدمه ی ابن خلدون، ص ۱۴۴ - ۱۴۳؛ ابوالفرج، الاغانی، ج ۳، ص ۷۶؛ تأویل مختلف الحدیث، ص ۳۵؛ عقد الفرید، ج ۱، ص ۲۰۶ و نیز ج ۲، ص ۱۱۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۵؛ بحوث مع اهل السنه و السلفیه، ص ۴۹ - ۴۳ از منابع زیادی؛ المغازی و اقدی، ص ۹۰۴؛ ربیع الابرار، ج ۱، ص ۸۲۱؛ الموطأ ج ۳، ص ۹۲ و ۹۳؛ مصابیح السنه، ج ۲، ص ۶۷؛ مناقب شافعی، ج ۱، ص ۱۷؛ بخاری، ج ۸، ص ۲۰۸؛ در کتاب خطط مقریزی، ج ۳، ص ۲۹۷ آمده است: تنها (جهم) قائل به جواز خروج بر سلطان جائز بود...؛ حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۱۲ و ۹۴ و ۹۵ و ۳۳۰ و نیز ج ۳،

ص ۲۲۹ و ۴۸۷ و ۴۹۲ و ۵۰۱ و ۵۲۹، نقل از مصادر زیر: کنز العمال، ج ۳، ص ۱۳۸ و ۱۳۹ و نیز ج ۸، ص ۲۰۸ و نیز ج ۱، ص ۸۶؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۶؛ ابوداؤد، ج ۲، ص ۱۶؛ طبقات، ج ۷، ص ۴۱۷ و نیز ج ۵، ص ۱۴۸؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۸۳ و ۸۴ و ۲۶۵؛ ترمذی، ج ۱، ص ۲۰۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۰۹؛ سنن بیهقی، ج ۶، ص ۳۴۹ و نیز ج ۹، ص ۵۰؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۲۴۵؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۳۵ و نیز ج ۶، ص ۳؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۱ و نیز ج ۴، ص ۱۲۴؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۷۹. المعتزله، ص ۷ و ۳۹ و ۴۰ و ۸۷ و ۹۱ و ۲۰۱ و ۲۶۵، نقل از منابع: المنیه و الامل، ص ۱۲ و خطط مقریزی، ج ۴، ص ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۶ و الملل و النحل، ج ۱، ص ۹۷ و ۹۸ و العقائد النسفیة، ص ۸۵ و فیات الاعیان، ص ۴۹۴ و الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۳، ص ۴۵، نقل از: طبری، ج ۳، ص ۲۰۷ و نیز ج ۶، ص ۳۳ و ترمذی، ص ۵۰۸ در نامه ی عمر بن عبدالعزیز... تصریح به این مطلب در کتاب های کلامی و کتب اهل سنت، آن قدر زیاد است که تقریبا قابل شمارش نیست. این جانب سابقا مطالبی را از تورات، پیرامون این موضوع جمع آوری کرده بودم؛ از خداوند می خواهم که مرا به تکمیل آن موفق بدارد.

معنا مادامی که انسان بر انجام هر گونه حرکتی مجبور و در اتخاذ هر موضعی آلت دست دیگری است و از خود اراده ای ندارد، هر فعالیتی را که بر ضد حاکمان جور انجام دهد، بی ثمر و بیهوده خواهد بود.

- با وجود ایمان، معصیت و گناه ضرری ندارد و ایمان عبارت است از

ص: ۱۱۲

اعتقاد قلبی و منافاتی ندارد که انسان خود را ظاهراً کافر معرفی کند. بدین منظور گفتند:

«ایمان، اعتقاد قلبی است، هر چند که انسان بدون تقیه اعلان کفر نماید و بت پرستی پیشه کند، یا در بلاد اسلامی به دین یهودیت و نصرانیت باقی بماند و صلیب به گردن آویزد و در بلاد اسلامی اعلان تثلیث (عقیده به خدایان سه گانه: اب، ابن و روح القدس) نماید و بر همین [سیره] باشد تا از دنیا برود.» (۱).

هر چند این اعتقاد مختص فرقه ی «مرجئه» بود، اما در میان مردم آن زمان چنین عقیده ای رواج داشت، چرا که هنوز مذهب اعتقادی اهل سنت شایع و غالب نشده بود.

معنای این عقیده این بود که حکام و سلاطین مؤمن هستند، هر چند جنایات و گناهان بزرگی مرتکب شوند.

می گویند: یزید بن عبد الملک در صدد برآمد که به روش و سیره عمر بن عبدالعزیز عمل کند. چهل تن از بزرگان جمع شدند و سوگندها خوردند که برای خلیفه نه حسابی است و نه عذابی؛ (۲) و آن موقع که ولید از حجاج دعوت کرد تا با وی شراب بنوشد، حجاج گفت: «ای امیرمؤمنان! حلال همان است که تو حلال کرده ای.» (۳).

حجاج مدعی است که از طرف حضرت حق تعالی به او وحی می شود و جز بر اساس وحی الهی کاری انجام نمی دهد؛ (۴) همین طور مدعی است که به خلیفه

ص: ۱۱۳

۱- ۱۷۵. الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۴، ص ۲۰۴.

۲- ۱۷۶. البدایه و النهایه، ج ۹، ص ۲۳۲؛ ر. ک: تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۳ و ۲۴۶.

۳- ۱۷۷. تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۷۰.

۴- ۱۷۸. همان، ص ۷۳؛ ر. ک: الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۱۱۵.

هم وحی می شود. (۱).

و) سیاست حاکمان این بود که هر طور شده از احترام و قداست رسول اکرم صلی الله علیه و آله در نزد مسلمین بکاهند و خلیفه را بر حضرتش برتری دهند و حتی حضرت را عاری از عصمت جلوه داده و وانمود کنند که معصوم نبوده است. تا جایی که قریش - در حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله - در تلاش برای منع عبدالله بن عمرو بن عاص از نوشتن احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفتند: او بشری است که خشنود می شود و غضب و خشم می گیرد. (۲) کوشیدند تا از نام گذاری کودکان به نام مبارک حضرت جلوگیری کنند و تا حدودی در این کار توفیق یافتند. (۳).

معاویه نیز افسوس می خورد که اسم پیامبر در اذان بیان می شود و سوگند یاد کرد که آن را از بین ببرد. (۴).

از این گونه وقایع، شواهد زیادی در تاریخ وجود دارد که ما تعدادی را در پیشگفتار کتاب خود، الصحيح من سیره النبی الأعظم صلی الله علیه و آله آورده ایم. هر کس خواست، بدان مراجعه کند.

شاید هدفشان از امور یاد شده این بود که میدان را برای کارهای خلاف و ناشایستی که ممکن بود از سوی هیأت حاکمه سرزند، باز کرده و اقوال و مواضع

ص: ۱۱۴

۱- ۱۷۹. تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۷۲.

۲- ۱۸۰. ر. ک: سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۲۵؛ جامع البیان العلم، ج ۱، ص ۸۵ و نیز ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۰۴ و ۱۰۵ و تلخیص مستدرک ذهبی در پاورقی آن؛ سنن ابوداؤد، ج ۳، ص ۳۱۸؛ الزهد و الرقائق، ص ۳۱۵؛ الغدیر، ج ۶، ص ۳۰۸ و ۳۰۹ و نیز ج ۱۱، ص ۹۱؛ المصنف، ج ۷، ص ۳۴ و ۳۵ و نیز ج ۱۱، ص ۲۳۷؛ احیاء العلوم غزالی، ج ۳، ص ۱۷۱؛ الصحيح من سیره النبی الاعظم (مقدمه).

۳- ۱۸۱. الغدیر، ج ۶، ص ۳۰۹، (نقل از: عمده القاری، ج ۷، ص ۱۴۳).

۴- ۱۸۲. الموفقیات، ص ۵۷۷؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۲۹ و ۱۳۰؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۲۰.

منفی حضرت را در قبال بعضی از ارکان آن یا کسانی که هیأت حاکمه آنان را برای بر عهده گرفتن مناصب مهم حکومتی در آینده آماده می کرد، کم اهمیت جلوه داده و اثر آن اقوال را نابود سازند؛ و از سوی دیگر، مواضع مثبت حضرت را در قبال مخالفان هیأت حاکمه یا کسانی که به دیده ی رقیب به آنان می نگریستند، بی ارزش و کم اهمیت سازند.

ز) اعتقاد به جواز تولیت و رهبری مفضول با بودن فاضل، از دیگر رشته ها و فروع این سیاست شوم بود. این اعتقاد ابوبکر بود (۱) که بعدها به عنوان عقیده ی معتزله مطرح شد. آن گاه که همه ی تلاشهای آنها در جهت رفعت شأن خلفای غاصب حق علی علیه السلام خنثی شد و کوشش های آنان در پایین آوردن مقام و منزلت علی علیه السلام و جعل احادیث باطل در مذمت وی، و تلاش آنان در جهت به فراموشی سپردن فضائل و کرامات علی علیه السلام از سوی مردم با شکست مواجه گردید. (۲) آن موقع همه ی بافته های خود را پنبه دیدند و تمام تلاشهای نا جوانمردانه ی خود را بر باد رفته.

ح) سیاست تجهیل که از طرف حاکمان ناشایست درباره ی امت مسلمان، خصوصاً مردم شام اعمال می شد. تنها کافی است که بدانیم، شخصی از یکی از رهبران و صاحب نظران و اندیشمندان شام پرسید: این ابوتراب که امام مسجد بالای منبر او را لعن می کند کیست؟ در پاسخ گفت: فکر می کنم یکی از دزدان و راهزنان فتنه گر باشد. (۳).

در جنگ صفین، هاشم مرقال از یکی از سپاهیان معاویه پرسید که چرا در

ص: ۱۱۵

۱- ۱۸۳. الغدیر، ج ۷، ص ۱۳۱، نقل از: سیره ی حلبی، ج ۳، ص ۳۸۶ و التمهید باقلانی، ص ۱۹۵.

۲- ۱۸۴. ر. ک: اغانی، ج ۱۹، ص ۵۹.

۳- ۱۸۵. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۸.

جنگ شرکت کرده ای؟ گفت: به من خبر داده اند که علی نماز نمی خواند. (۱).

به معاویه خبر رسید که عده ای از اهالی شام با مالک اشتر و دوستانش می نشینند و به بحث و استقاضه می پردازند. به عثمان نوشت:

«کسانی را پیش من فرستاده ای که شهر و دیار خود را فاسد کرده و شورانده اند. خاطر من هیچ آسوده نیست که مردم تحت فرمانم را به نافرمانی و اندراند و چیزهایی به آنها نیاموزند که هنوز نمی دانند و در نتیجه به افراد یاغی و سرکش تبدیل شوند و امنیت موجود، جای خود را به شورش بدهد.» (۲).

یکی از اهالی حمص، عثمان را نصیحت کرد و گفت:

«مؤمن را به ایمانش وامگذار! بلکه او را مالی ده که او را به صلاح دارد (بتواند مخارجش را برآورده کند)؛ امین را بر امانت وامگذار! بلکه او را در کار خویش مورد بازخواست قرار ده! و بیمار را پیش سالم نفرست تا او را سلامت بخشد، بسا خدا به بیمار شفا دهد، اما بیمار، سالم را علیل گرداند. عثمان به او گفت: تو جز خیر مرا نمی خواهی، و بر اثر این نصیحت، زید بن صوحان و دوستانش را باز گردانید.» (۳).

جمعی از فرماندهان لشکری و کشوری شام در برابر سفاح (سرسلله ی عباسیان) سوگند یاد کردند که تا زمانی که مروان کشته شد، نزدیکی برای پیامبر یا اهل بیتی که از او ارث ببرند، جز بنی امیه سراغ نداشته اند.

ص: ۱۱۶

۱- ۱۸۶. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۱۳؛ فتوح ابن اعثم، ج ۳، ص ۱۹۶؛ نصر بن مزاحم، وقعه الصفین، ص ۳۵۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۳۶؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۲۲ و ۲۹۰؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۴؛ اب عساکر، ترجمه ی امام علی علیه السلام، ج ۳، ص ۹۹ و محمودی، نقل از: ابن عساکر، ج ۳۸، ح ۱۱۳۹؛ المعیار و الموازنه، ص ۱۶۰.

۲- ۱۸۷. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۳؛ الغدیر، ج ۹، ص ۳۲؛ ر. ک: البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۶۵.

۳- ۱۸۸. المصنف، ج ۱۱، ص ۳۳۴.

آن طور که می گویند: مردم شام پذیرفتند که معاویه در راه صفین، نماز جمعه را در روز چهارشنبه اقامه کند. (۱).

در وصیت معاویه به یزید آمده:

«به اهل شام توجه کن! اینان رازدار تو باشند. هر گاه دشمنان تو سر بلند کنند و تو را نگران سازند، از اهل شام یاری بخواه، و اگر دشمن را شکست دادند، باز آنان را به محل خود برگردان! زیرا اگر در بلاد دیگر اقامت کنند، اخلاقتشان تغییر کند.» (۲).

آن گاه که ابوذر در مقابل طغیان معاویه و تصاحب اموال مسلمانان در شام ایستاد، حیب بن مسلمه به معاویه گفت:

«ابوذر نظر مردم را درباره ی شما تباه نمود، اگر نیازی به آن داری، مردم را دریاب!» (۳).

بر حسب یک متن دیگر گفت:

«ابوذر با این سخنان خود، نظر مردم را درباره ی تو خراب نموده و آنان را علیه تو می شورانند. پس معاویه این مطلب را به عثمان نوشت. عثمان در پاسخ نگاشت: او را به سوی من گسیل دار! چون ابوذر به مدینه رسید، عثمان او را به ریژه تبعید کرد.» (۴).

آن گاه که اهالی مصر به مدینه آمدند تا از عمر درباره ی علت عمل نکردن به بعضی از احکام قرآن از او بازخواست کنند، در پاسخ گفت:

«مادر عمر در عزایش گریه کند، آیا او را وادار می کنید که مردم را بر اساس کتاب

ص: ۱۱۷

۱- ۱۸۹. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۹۶، (نقل از: مروج الذهب).

۲- ۱۹۰. الفخری فی الآداب السلطانیة، ص ۱۱۲؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۷۳ (با اندکی تفاوت).

۳- ۱۹۱. الغدیر، ج ۸، ص ۳۰۴ (نقل از: ابن ابی الحدید).

۴- ۱۹۲. امالی مفید، ص ۱۲۲.

خدا به پای دارد و حال این که خدای ما می دانست ما گناهانی خواهیم داشت؟ وی آن گاه این آیه را تلاوت کرد:

«ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم و ندخلكم مدخلا كريما»

اگر از گناهان بزرگی که شما را از آن نهی کرده ایم دوری گزینید، ما از گناهان دیگر شما درمی گذریم و شما را به مقامی بلند و نیکو می رسانیم.»

آیا مردم مدینه می دانند که برای چه آمده اید؟ گفتند: نه. گفت: اگر می دانستند که برای چه آمده اید، شما را چنان عقوبت می کردم که دیگران عبرت بگیرند.

عمر وقتی مطلب را به آنان گفت که از آنان اقرار گرفت که نه قرآن را حفظ دارند و نه الفاظ آن را و نه روایاتی را که درباره ی قرآن وارد شده می دانند.» (۱).

پس از سخنانی که بین معاویه و عکرشه (دختر اطرش بن رواحه) ردوبدل شد، معاویه بدو گفت:

«هیئات ای مردم عراق! علی بن ابی طالب شما را بیدار کرده است. ما قدرت تحمل شما را نداریم.» (۲).

سپس دستور داد تا صدقات آنان را با خودشان برگردانند و با وی به انصاف رفتار کنند.

جای بسی شگفتی است که می بینیم عمر بن خطاب اصرار فراوانی دارد که همدانی ها به شام نروند و می بایست به عراق عزیمت کنند! (۳) همین مطلب درباره ی قبیله ی بجیله نیز اتفاق افتاد. (۴).

ص: ۱۱۸

۱- ۱۹۳. حیاة الصحابه، ج ۳، ص ۲۶۰، نقل از: کنز العمال، ج ۱، ص ۲۲۸، (نقل از: ابن جریر).

۲- ۱۹۴. عقد الفرید، ج ۲، ص ۱۱۲؛ بلاغات النساء، ص ۱۰۴؛ ر. ک: صبح الاعشی.

۳- ۱۹۵. المصنف، ج ۱۱، ص ۵۰.

۴- ۱۹۶. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۴۱.

آن گاه که سلیمان ابن عبدالملک به پدرش گفت که می خواهد کتابی در سیره و جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله و مقام و منزلت انصار در عقبه ی اول و دوم بنویسد، عبدالملک گفت: «چه لزومی دارد کتابی بنویسی که در آن فضیلتی برای ما نباشد و چیزهایی را به مردم شام بیاموزی که نمی خواهیم آن را بدانند؟» بعدا سلیمان به او خبر داد که آنچه را که نوشته بود پاره کرده است. عبدالملک گفت: کار درستی کردی. (۱).

آن گاه که از معاویه خواستند از سعب و لعن علی دست بردارد، گفت: «به خدا سوگند! از این کار دست بردارم تا بر آن، کودکان بزرگ شوند و بزرگان پیر. و احدی از مردم فضیلتی برای علی بر زبان نیاورد.» (۲).

علی علیه السلام نامه ای به معاویه نوشت که در آن آمده بود:

محمد النبی أخی و صهری

و حمزه سید الشهداء عمی

«محمد، پیغمبر خدا، برادر و پدر زن من است و حمزه ی سید الشهداء عموی من.»

معاویه گفت: «آن را پنهان کنید! تا مردم شام آن را نخوانند، مبادا به علی متمایل شوند.» (۳).

در این زمینه به سخنان مدائنی - که بسیار مهم است - مراجعه کنید. (۴).

امیر المؤمنین علی علیه السلام با تمام نیرو و توان خویش، در جهت نشر معارف اسلامی در میان مردم و نجات آنان از ظلمات جهل به سوی نور علم کوشید.

ص: ۱۱۹

۱- ۱۹۷. اخبار الموفقیات، ص ۳۳۴ - ۳۳۲؛ ر. ک: اغانی، ج ۱۹، ص ۵۹ (در یک قضیه ی دیگری).

۲- ۱۹۸. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۷؛ آل یاسین، امام حسن بن علی علیه السلام، ص ۱۲۵؛ النصائح الکافیة، ص ۷۲.

۳- ۱۹۹. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۸ و ۹.

۴- ۲۰۰. النصائح الکافیة، ص ۷۴ - ۷۲.

«و ركزت فيكم رأيه الايمان و وقتتكم على معالم الحلال و الحرام؛ (۱).»

و پرچم ايمان را در میان شما استوار ساختم [تا گمراه نشوید] و شما را بر نشانه های حلال و حرام واقف ساختم.»

این جدای از شعور و بینش اسلامی است که آن حضرت و فرزندان او در نشر آن همت گماشتند.

ط) برنامه ی دقیق و حساب شده ای طرح کردند که می توانست امت را از اطلاع بر بسیاری از راهنمایی ها و اقوال و موضع گیری های پیامبر عظیم الشان اسلام محروم گرداند. این برنامه ی خطرناک در قالب منع نقل احادیث پیامبر به طور مطلق و یا بر اساس بینه، ظهور یافت و حتی با ضرب و حبس و تهدید به قتل، از نقل آن جلوگیری کردند؛ سپس کتابت احادیث نبوی را ممنوع کرده و هر چه را توانستند، در عرض یک ماه از آنچه که صحابه نوشته بودند جمع آوری کرده و سوزاندند. (۲).

ص: ۱۲۰

۱- ۲۰۱. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸.

۲- ۲۰۲. در این باره و در مورد محدودیت و تقلیل روایت احادیث، ر. ک: جامع بیان العلم، ج ۱، ص ۴۲ و ۶۵ و ۷۷ و نیز ج ۲، ص ۱۳۵ و ۱۴۱ و ۱۴۷ و ۱۵۹ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۲۰۳؛ المصنف، ج ۱۰، ص ۳۸۱ و نیز ج ۱۱، ص ۲۵۸ و ۲۶۲ و ۳۲۵ و ۳۷۷؛ السنه قبل التدوین، ص ۹۱ و ۹۲ و ۹۷ و ۹۸ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۱۳؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۸ - ۳؛ شرف اصحاب الحدیث، ص ۹۳ - ۸۷؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۳؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۴۰۶، نقل از: بیهقی و نیز ج ۱۰، ص ۱۷۴ و ۱۷۹ و ۱۸۰؛ مجمع الزوائد ج ۱، ص ۱۴۹؛ تأویل مختلف الحدیث، ص ۴۸؛ التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۴۳۲ - ۴۲۷؛ طبقات، ج ۶، ص ۲ و نیز ج ۴، ص ۱۳ و ۱۴ و نیز ج ۳، ص ۳۰۶ و نیز ج ۵، ص ۷۰ و ۱۴۰ و ۱۷۳ و نیز ج ۲، ص ۱۰۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۲؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۸۵ و نیز ج ۲، ص ۲۷۴؛ مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۶۱؛ اضواء علی السنه المحمديه، ص ۴۷ و ۵۴ و ۵۵؛ منتخب کنز العمال، در پاورقی مسند احمد، ج ۴، ص ۶۴ - ۶۱؛ کشف الاستار عن مسند البزار، ج ۲، ص ۱۹۶؛ حياه الصحابه، ج ۲، ص ۸۲ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و نیز ج ۳، ص ۲۵۹ - ۲۵۲ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۶۳۰ (از منابع مختلف)؛ البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۱۰۶ و ۱۰۷؛ تقييد العلم، ص ۵۳ - ۵۰؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۰۲ و ۱۱۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۸، نقل از: السلفی فی الطیورات؛ مشکل الآثار، ج ۱، ص ۵۰۱ - ۴۹۹؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۵۷ و نیز ج ۴، ص ۹۹ و ۳۷۰ و نیز ج ۳، ص ۱۹؛ در المشور، ج ۴، ص ۱۵۹؛ وفاء الوفاؤ، ج ۱، ص ۴۸۳ و ۴۸۸؛ تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۶، ص ۱۱۴؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۱۶۰؛ مآثر الانافه؛ الغدير، ج ۶، ص ۱۵۸ و ۲۶۵ - ۲۶۳ و ۳۰۲ - ۲۶۴ و نیز ج ۱۰، ص ۳۵۱ و ۳۵۲ از منابع: کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۷؛ ابن الشحنه، در پاورقی کامل، ج ۷، ص ۱۷۶؛ فتوح البلدان، ص ۵۳؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۸۳۷؛ سنن ابوداود، ج ۲، ص ۳۴۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۳۴. النص و الاجتهاد، ص ۱۵۱ از این منابع: کنز العمال، ج ۵، ص ۲۳۹، شماره ی ۴۸۴۵ و ۴۸۶۰ و ۴۸۶۵ و ۴۸۶۱ و ۴۸۶۲؛ کتاب الأم؛ شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۲۰؛ المعتمر من المختصر، ج ۱، ص ۴۵۹؛ ابن کثیر در مسند الصدیق و صفین، ص ۲۴۸؛ التاج المکمل التاج المکمل، ۲۶۵؛ شرح صحیح مسلم از نووی، ج ۷، ص ۱۲۷؛ از این منابع نیز نقل شده است: قبول الاخبار بلخی، ص ۲۹؛ المحدث الفاضل، ص ۱۳۳؛

بخاری در حاشیه‌ی السندی، ج ۴، ص ۸۸؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۱۱ و ۱۶۹۴؛ الموطأ، ج ۲، ص ۹۶۴؛ رساله‌ی شافعی، ص ۴۳۵؛ مختصر جامع البیان العلم، ص ۳۲ و ۳۳ و منابع بسیار زیاد دیگر که مجال تتبع آن نمی‌باشد؛ المجروحون، ج ۱، ص ۳۶؛ احراق ما کتب فی التاریخ الخلفاء، ص ۱۳۸.

در مرحله ی بعدی، قصه پردازان را به نقل اسرائیلیات تشویق کردند و احادیث فراوانی در تأیید آن ساختند. (۱) آن گاه به افراد معینی اجازه دادند که روایت نقل کنند. (۲) و حتی ابوموسی هم از نقل حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله خودداری کرد،

ص: ۱۲۱

۱- ۲۰۳. ر. ک: الترتیب الاداریه، ج ۲، ص ۲۲۷ - ۲۲۴ و ۲۳۸ و ۳۲۵ و ۳۲۷ و ۳۴۵؛ اضواء علی السنه المحمديه، ص ۱۲۶ - ۱۲۴ و ۱۹۲ - ۱۴۵؛ شرف اصحاب الحدیث، ص ۱۷ - ۱۴؛ فجر الاسلام، ص ۱۶۲ - ۱۵۸؛ بحوث فی تاریخ السنه المشرفه، ص ۳۷ - ۳۴؛ الزهد و الرقائق، ص ۱۷ و ۵۰۸؛ تقييد العلم، ص ۳۴ و در پاورقی از حسن التنبیه، ص ۱۹۲ و از مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲ و ۱۳ و ۵۶ و نیز ر. ک: جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۵۰ و ۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۸۹ و ۱۹۱ و ۱۹۲؛ المنصف، ج ۶ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و پاورقی های آن؛ مشکل الآثار، ج ۱، ص ۴۰ و ۴۱؛ البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۶، و نیز ج ۲، ص ۱۳۲ و ۱۳۴؛ کشف الاستار، ج ۱، ص ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۲۰ و ۱۲۲؛ حیاة الصحابه ج ۳ ص ۲۸۶؛ المجروحون، ج ۱، ص ۶؛ ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۱۴۹.

۲- ۲۰۴. ر. ک: الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۲۶. حتی به احدی غیر از امرا اجازه ی فتوا ندادند. ر. ک: جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۹۴ و ۲۰۳؛ منتخب کنز العمال، در پاورقی مسند احمد، ج ۴، ص ۶۲؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۶۱؛ الترتیب الاداریه، ج ۲، ص ۳۶۷ و ۳۶۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۱۷۹؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۸۵، از افراد زیاد و دینوری در کتاب المجالسه؛ المصنف، ج ۸، ص ۳۰۱ و در پاورقی از اخبار القضاة و کیع، ج ۱، ص ۸۳. عثمان مردی را تهدید کرد که اگر از کسی جز او استفتا کند، کشته خواهد شد. ر. ک: تهذیب تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۵۴؛ حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۳۹۰ و ۳۹۱ از تاریخ دمشق.

تا نظر جدید خلیفه ی دوم را در این باره بدانند. (۱).

به علاوه، بزرگان صحابه را در مدینه حبس کردند و آنان را از رسیدن به مناصب مهم محروم کردند، تا مبادا به نشر احادیث پرداخته و از این راه، خلافت را از آنان گرفته و به قبضه ی خود در آورند. (۲) سپس مقرر کردند که تنها امرا و حاکمان، حق فتوا دارند. روایت کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است! «برای مرد مؤمن باایمان در امارت خیری نیست». (۳)

حدیفه به عمر گفت: تو از افراد فاجر کمک می گیری. عمر گفت: من به آنان پست و مقام می دهم تا از نیروی آنان استفاده کنم و در ضمن مراقبشان

ص: ۱۲۲

۱- ۲۰۵. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۹۳ و در صفحه ی ۳۷۲ می گوید: انس ممنوع الراویه شد.

۲- ۲۰۶. ر. ک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۶؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۱ و ۳۲۲؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۱۰ و نیز ج ۳، ص ۱۲۰؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۸۰؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۰؛ سیره ی ائمه اثنی عشر، ج ۱، ص ۳۱۷ و ۳۳۴ و ۳۶۵؛ تاریخ الاسلامی و المذهب المادی فی التفسیر، ص ۲۰۸ و ۲۰۹؛ الفتنه الکبری، ص ۱۷ و ۴۶ و ۷۷؛ شرف اصحاب الحدیث، ص ۸۷؛ مجمع الزوائد، ج ۱ ص ۱۴۹، طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۰۰ و ۱۱۲ و نیز ج ۴، ص ۱۳۵؛ حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۴۰ و ۴۱ و نیز ج ۳، ص ۲۷۲ و ۲۷۳، نقل از: طبری، ج ۵، ص ۱۳۴ و کنز العمال، ج ۷، ص ۱۳۹ و نیز ج ۵، ص ۲۳۹؛ در منبع اخیر از ابن عساکر نقل می کند که وی صحابه را از گوشه و کنار جمع کرد و آنان را به خاطر نشر احادیث نبوی نکوهش و توبیخ کرد.

۳- ۲۰۷. البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۸۳؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۴، نقل از طبرانی؛ حیاة الصحابه، ج ۱، ص ۱۹۸ و ۱۹۹ (نقل از: دو منبع فوق و کنز العمال، ج ۷، ص ۳۸ و ابن عساکر و دیگران).

عمر گفت: اهالی کوفه بر من چیره شده اند، فرد مؤمنی را بر آنان می گمارم، قدرت و توان کاری ندارد؛ انسان فاجری را به کار می گمارم، فسق و فجور می کند. (۱).

بدین گونه کسانی که اجازه ی فتوا و روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی اسرائیل داشتند، فرصت یافتند تا آنچه می خواهند به امت تزریق کنند و ملت مسلمان را با افکار و معارف، اقوال و مواضع حقیقی یا ساختگی خود دمساز کنند، و نیز به تحریف و حتی نابودی بسیاری از حقایق بپردازند که آن را مخالف اهداف خویش می دیدند. آن طور که متون بسیاری تأکید دارد، بخش معظم نشانه های دین از بین رفت و احکام شریعت مقدس محمدی محو و نابود گردید. (۲).

می گویند: بیش از پانصد حدیث در اصول احکام و همین اندازه در اصول سنن به امت اسلامی نرسید. (۳) این امر موجب شد تا پرده ی سنگینی از شک و تردید بر ده ها و بلکه صدها هزار و حتی میلیون ها (۴) حدیث - که می گفتند: نزد حافظان است یا هنوز هم در میان کتاب ها محفوظ است - کشیده شود.

ص: ۱۲۳

۱- ۲۰۸. الفائق زمخشری، ج ۲، ص ۴۴۵ و نیز ج ۳، ص ۲۱۵؛ النصائح الکافیة، ص ۱۷۵؛ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۵۲ و نیز ج ۱۳، ص ۳۴۶؛ الاشتقاق، ص ۱۷۹.

۲- ۲۰۹. ر. ک: الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۳۰ - ۲۷؛ المصنف، ج ۲، ص ۶۳؛ مسند ابوعوانه، ج ۲، ص ۱۰۵؛ البحر الزخار، ج ۲، ص ۲۵۴؛ کشف الاستار عن مسند البزار، ج ۱، ص ۲۶۰؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۲ و ۴۴۱ و ۴۴۴؛ الغدير، ج ۸، ص ۱۶۶؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۵؛ مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۶۲.

۳- ۲۱۰. مناقب شافعی، ج ۱، ص ۴۱۹؛ رشید رضا، الوحی المحمدی، ص ۲۴۳.

۴- ۲۱۱. ر. ک: الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۴۱۴؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۴۰۵؛ تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۴۳۰ و ۴۳۴ و ۶۴۱ و نیز ج ۱، ص ۲۵۴ و ۲۷۶ (این کتاب، پر است از این ارقام، هر کس خواست بدانجا مراجعه کند). التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۲۰۸ - ۲۰۲ و ۴۰۷ و ۴۰۸.

از این رو می بینیم که به کذب و ساختگی بودن ده ها و بلکه صدها هزار حدیث حکم می کنند. (۱) جهل و نادانی مردم به جایی رسید که سپاه کامل نمی دانستند اگر کسی محدث نشود، نباید دوباره وضو بگیرد و وضویش نقض نشده است!

«ابوموسی به منادی فرمان داد که فریاد برآرد: بدانید که جز بر کسی که محدث شده، بر فرد دیگری وضو واجب نیست. راوی گوید: نزدیک بود علم از بین برود و جهل و نادانی جای آن را بگیرد و انسان از نادانی، مادرش با شمشیر بکشد.» (۲) حتی بسیاری از صحابه موافقت کردند که بسیاری از نصوص را رها کنند، زیرا مصلحت خود را در آن دیدند.» (۳).

ابن ابی الحدید معتزلی درباره ی علی علیه السلام می گوید:

«دشمنانش گفتند: او اهل رأی و نظر نیست، زیرا وی به شرع مقدس اسلام مقید بود و خلاف آن را روا نمی دانست و به چیزی که دین را تحریم می کرد، عمل نمی کرد. خودش گفته است: اگر دین و تقوا جلوی مرا نمی گرفت، من زیرک ترین عرب بودم، اما خلفای دیگر بر اساس مصلحت خود و موافق خواسته های درونی خویش عمل می کردند، خواه مطابق احکام شرع باشد و خواه نباشد. تردیدی نیست که هر کس بر اساس اجتهاد خود عمل کند و به معیارها و ضوابطی پای بند نباشد که مانع از انجام کارهایی می شود که آن را به مصلحت خود

ص: ۱۲۴

-
- ۱- ۲۱۲. تاریخ الخلفاء، ص ۲۹۳؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۹۶؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۲ و ۱۷ و ۱۰۸ و ۱۴۸ و ۳۱۶ و ۳۲۱ و ۴۰۶ و ۵۰۹ و ۵۷۲. ک: لسان المیزان، ج ۳، ص ۴۰۵ و نیز ج ۵، ص ۲۲۸؛ الفوائد المجموعه، ص ۴۲۶ و ۴۲۷ و سایر کتبی که از این موضوعات درباره ی اخبار بحث می کند و نیز ر. ک: المجروحون، ج ۱، ص ۱۸۵، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۴۲، ۹۶، ۶۵، ۶۳ (پیرامون حدیث سازی برای شاهان) و نیز ج ۲، ص ۱۳۸ و ۱۶۳ و ۱۸۹ و نیز ج ۳، ص ۳۹ و ۶۳.
- ۲- ۲۱۳. حياه الصحابه، ج ۱، ص ۵۰۵، نقل از: كنز العمال، ج ۵، ص ۱۱۴ و معانی الآثار، ج ۱، ص ۲۷.
- ۳- ۲۱۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۸۳.

می بینید، احوال دنیوی او به سامان نزدیکتر است، و هر کس خلاف این باشد، اوضاع او به آشفتگی و گسیختگی نزدیکتر.»
(۱).

شاید موضعی که عمر در قبال مصری های معترض اتخاذ کرد، به همین امر اشاره داشته باشد. همین طور «بسیاری از فقها را بر نص ترجیح دادند، تا جایی که شریعت اسلامی دگرگون شد و اصحاب قیاس، شریعت جدیدی آوردند.» (۲).

ابویوب انصاری نیز جرأت نداشت به سنت رسول خدا عمل کند، زیرا عمر هر کس را که به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل می کرد. مورد ضرب و شتم قرار می داد. (۳).

مالک بن انس در مورد مسلمانان خارج از مدینه تصریح می کند: «درباره ی مردم خارج از مدینه بر اساس احکام صادره از سوی شاهان عمل می شود.» (۴).

درباره ی اصرار خلفا و دیگران، از قبیل مروان حکم و حجاج بن یوسف در مخالفت با احکام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آینده مطالب بیشتری بیان خواهیم کرد.

حکام و امرایی که از طرف خلیفه ی دوم، تنها به آنان اجازه ی فتوا داده شد، فرصت یافتند تا ندانسته و بلکه دانسته و آگاهانه مخالف روایات سرور جهانیان، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فتوا دهند، زیرا از غائله ی اعتراض کسانی که حق را می دانستند در امان بوده و از آشکار شدن آن برای دیگران که چیزی از حق نمی دانستند، هراسی نداشتند، و اگر واقع مطلب روشن می شد، از مقام و منزلت آنان کاسته و مرکزیتشان در موضع قرار می گرفت و احکام و دستورات صادره از سوی

ص: ۱۲۵

۱- ۲۱۵. همان، ج ۱، ص ۲۸.

۲- ۲۱۶. همان، ج ۱۲، ص ۸۴.

۳- ۲۱۷. المصنف، ج ۲، ص ۴۳۳.

۴- ۲۱۸. جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۹۴.

آنان کارآیی کمتری می داشت، و آنان چنین چیزی را خوش نداشتند. همین طور زمینه را آماده ساختند تا هر کس هر چه می خواهد ادعا کند و در تأیید و یا تکذیب و تنفیذ آن، احادیث مناسبی را جعل نماید.

از این غائله نیز در امان بودند که مبدا بسیاری از اقوال و افعال و مواضع رسول اکرم صلی الله علیه و آله و وقایع ثابتی که به مرکزیت و شخصیت کسانی ضربه نمی زند که می خواهند آنان را بالا ببرند و در جهت اعتلای مقام و منزلت آنان کوشش می کردند، آشکار شود. فضائل و جایگاه و منزلت اهل بیت و خصوصاً سرور و بزرگشان امیر المؤمنین علی علیه السلام و افرادی که بر اساس افکار آگاه و وجدان های بیدار با حضرت و اهل بیت در ارتباط بودند و هوادارشان، و یا نظری مثبت و حقیقی درباره ی آنان داشتند مطرح نمی شد.

به علاوه، این سیاست در قبال حدیث و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آرای بعضی از فرقه های یهودی - که پیروان آنان نفوذ فراوانی در دربار حاکمان آن زمان داشتند - کاملاً هماهنگ و منسجم بود. (۱).

سفارش علی

علی علیه السلام و شیعیانش و نیز دیگر افراد آگاه و دوراندیش امت اسلامی در مقابل این توطئه ی پلید، با صلابت و استواری هر چه تمام جبهه گرفتند. آن گاه که عبدالرحمن بن عوف در نشست شورا خلافت را بر حضرت عرضه داشت، مشروط بر این که به سیره ی شیخین رفتار کند، امام آن را نپذیرفت و شدیداً رد کرد. حضرت قصه پردازان معرکه گیر را از مساجد بیرون راند و منع تحمیلی نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را لغو کرد. (۲).

ص: ۱۲۶

۱- ۲۱۹. ر. ک: الصحيح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۷.
۲- ۲۲۰. سرگذشت حدیث (پاورقی)، ص ۲۸؛ ر. ک: کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۲۲ و ۱۷۱ و ۱۷۲.

روایت کرده اند که امام فرمود: «قیدوا العلم، قیدوا العلم»، (۱) و این جمله را دو بار تکرار کرد.

همچنین روزی فرمود:

«من یشتري منا علما بدرهم؟»

کیست که علم و دانش زیادی از ما به یک درهم بخرد؟»

حارث اعور می گوید: «من رفتم و چند صفحه به یک درهم خریدم و آوردم». در بعضی متون دارد: «حارث چند صفحه به یک درهم خرید و آن را به نزد علی علیه السلام آورد؛ پس علی علیه السلام دانش زیادی برایش نوشت». (۲).

علی علیه السلام فرمود:

«تراوروا و تذاکروا الحدیث و لا تترکوه یدرس؛ (۳).

همدیگر را زیارت کنید و درباره ی حدیث با هم به مذاکره بپردازید و نگذارید که حدیث مندرس شود!»

همچنین فرمود:

«إذا کتبتم الحدیث فاکتبه باسناده، فان یک حقاً کنتم شرکاء فی الاجر، و ان یک باطلا کان وزره علیه؛ (۴).

هر گاه احادیث را می نویسید، حتما سندش را هم ذکر نمایید! اگر حق بود، شما هم در اجر و پاداش آن شریک هستید و اگر باطل بود، مسؤولیتش بر عهده ی گوینده اش

ص: ۱۲۷

۱- ۲۲۱. تقييد العلم، ص ۸۹ و ۹۰. در پاورقی گوید: «در مورد سهم علی در حدیث نویسی نگاه کن!» (امین عاملی، معادن الجواهر، ج ۱، ص ۳).

۲- ۲۲۲. التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۲۵۹؛ طبقات، ج ۶، ص ۱۱۶؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۵۷؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۵۶؛ تقييد العلم، ص ۹۰ و در پاورقی از منابع پیشین و کتاب العلم ابن ابی خيثمه، و المحدث الفاصل، ج ۴، ص ۳.

۳- ۲۲۳. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۸۹.

۴- ۲۲۴. همان، ص ۱۲۹ با این رمز آورده: «ك و ابونعیم و ابن عساکر».

است و بر شما چیزی نیست.»

در این باره از امیر المؤمنین علیه السلام روایات زیادی نقل شده است. (۱).

وصیت امام حسن

درباره ی اقدامات امام حسن علیه السلام برای نابود ساختن این توطئه پلید، در قبال علم و حدیث و نیز در هم شکستن این طوق تحمیلی، یک متن تاریخی می گوید: حسن بن علی فرزندان خود و برادرش را جمع کرد و گفت:

«یا بنی، و بنی اخی، انکم صغار قوم یوشک أن تکنوا کبار آخرین فتعلموا العلم فمن لم یستطع منکم أن یرویه، فلیکتبه و لیضعه فی بیته (۲)؛

ای فرزندان و برادر زادگانم، امروز شما کودکان قومی هستید که به زودی بزرگان نسل بعدی خواهید بود؛ پس دانش را بیاموزید و هر کدام از شما نمی تواند روایت نقل کند، آن را بنویسد و در خانه اش نگه دارد.»

خطیب، قریب به همین مضمون از حسین بن علی علیهما السلام روایتی نقل کرده و می گوید: «جمعی گفته اند: حسین بن علی. به نظر ما -همان طور که در ابتدا بیان شد - حسن درست است؛ و الله اعلم.» (۳).

ما در این جا در صدد بیان تفصیلی این مطلب نیستیم. از خدا می خواهیم که در فرصت دیگری، توفیق انجام این پژوهش را به ما عطا کند؛ ان شاء الله.

ص: ۱۲۸

۱- ۲۲۵. ر. ک: همان، کتاب العلم.

۲- ۲۲۶. تقیید العلم، ص ۹۱؛ انوار الابصار، ص ۱۲۲، کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۵۳؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۳۰؛ جامع بیان العلم، ج ۱، ص ۹۹؛ العلل و معرفه الرجال، ج ۱، ص ۴۱۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۷ و در پاورقی تقیید العلم از منابع پیشین و از تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۳۹۹ (من نیافتم) و از ربیع الابرار ۱۲ از علی علیه السلام و ر. ک: التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۲۴۶ و ۲۴۷، نقل از: ابن عساکر و بیهقی در المدخل.

۳- ۲۲۷. تقیید العلم، ص ۹۱.

گفتیم: سیاست نظام حاکم اقتضا می کرد که از ارزش و احترام پیامبر صلی الله علیه و آله در نظر امت کاسته می شود و گروهی مورد تکریم و ستایش قرار گیرند و گروهی دیگر به فراموشی سپرده شوند. آن گاه که نیاز جامعه، احکام اسلامی و تعالیم دینی بیشتری را می طلبد، طبیعی است که اقوال صحابه و خصوصا خلیفه اول و دوم، در ردیف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی بالاتر از آن مطرح شود. حکام غاصب - برای رسیدن به مقاصدی که داشتند - خود بدین امر کمک کردند. به عنوان نمونه ای دال بر مدعا و دال بر نقشه های حکام در این باره، علاوه بر گفته ی عمر که گفت: «انا زمیل محمد؛ من هم ردیف محمد هستم»، به موارد ذیل اشاره می کنیم:

۱. شهاب هیثمی در شرح همزیه، در شرح گفته ی بوسیری درباره ی صحابه که: «تمامی آنها نسبت به احکام الهی، صاحب نظر و مجتهد هستند»، می گوید: یعنی خطا نمی کنند. (۱).

۲. شافعی گفت:

«نمی توانی حکمی را بیان کنی، مگر بر اساس یک اصل فقهی یا قیاس بر یک اصل. اصل عبارت است از: کتاب یا سنت یا گفتار بعضی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا اجماع مردم.» (۲).

۳. بعضی درباره ی شافعی می گویند:

«جای تعجب است که برخی از اینان، مخالفت با شافعی را در یک مسأله به خاطر نص دیگری از وی که مخالف با نص دومی است اجازه می دهند، اما مخالفت با

ص: ۱۲۹

۱- ۲۲۸. التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۳۶۶.

۲- ۲۲۹. مناقب شافعی، ج ۱، ص ۳۶۷ و ۴۵۰.

وی را به خاطر نص رسول خدا صلی الله علیه و آله جایز نمی دانند.» (۱).

۴. ابوزهره راجع به فتاوی صحابه می گوید:

«... مالک به اعتبار این که فتاوی صحابه جزء سنت است، به آن عمل می کرد و اگر احادیث نبوی با فتاوی یکی از آنان تعارض می داشت، قواعد و احکام باب تعارض را اجرا می کرد؛ این عمل مالک تمامی احادیث پیامبر، حتی احادیث صحیح را در بر می گرفت.» (۲).

بد نیست به سخنان شوکانی در این زمینه رجوع کنید. (۳).

۵. بعضی از مؤلفان اصول، در کتاب خود بابتی گشوده اند تحت عنوان: «اقوال صحابه در مسائلی که می توان در آن نظر داد، نسبت به اقوال دیگران به سنت ملحق است. گفته شده: این مطلب، مختص قول ابوبکر و عمر است.» (۴).

۶. آن گاه که عمر را از قضاوت پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد زنی که زن دیگری را به ضرب چوبی کشته بود، باخبر کردند، «تکبیر گفت و بر اساس آن قضاوت نمود و گفت: اگر این را نشنیده بودم درباره اش حکم دیگری می کردم.» (۵).

۷. علی رغم این که عمر را از فرموده ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد زنی که بعد از افاضه، حیض می شود خبر دادند، بر نظر خویش اصرار ورزید. (۶).

۸. در داستان کنیه گذاری از ابو عیسی، علی رغم این که به عمر خبر دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه داده و خودش نیز آنان را تصدیق می کرد، نه تنها از رأی خود

ص: ۱۳۰

۱- ۲۳۰. مجموعه المسائل المنیریة، ص ۳۲.

۲- ۲۳۱. ابن حنبل از ابوزهره، ص ۲۵۱ و ۲۵۵، و مالک از ابوزهره، ص ۲۹۰.

۳- ۲۳۲. ابن حنبل از ابوزهره، ص ۲۵۴ و ۲۵۵، (نقل از: ارشاد الفحول، ص ۲۱۴).

۴- ۲۳۳. فواتح الرحموت فی شرح مسلم الثبوت، ج ۲، ص ۱۸۶؛ التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.

۵- ۲۳۴. المصنف، ج ۱۰، ص ۵۷.

۶- ۲۳۵. الغدیر، ج ۶، ص ۱۱۱ و ۱۱۲ از چندین منبع.

برنگشت، بلکه این عمل را گناه بخشوده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند. (۱).

۹. عمر بن عبدالعزیز گفت: «آگاه باشید! آنچه ابوبکر و عمر سنت کرده اند، دین است؛ ما به آن عمل کرده و مردم را به انجام آن دعوت می کنیم.» متقی هندی اضافه کرده: «آنچه را دیگران سنت کرده اند به خدا واگذار می کنیم.» (۲).

در کنز العمال دارد: «فتوای عمر سنت است.»

۱۰. در حادثه ی دیگری عمر از مخالفت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برنگشت، تا این که مردی به این آیه ی شریفه استدلال کرد:

«لقد کان لکم فی رسول الله أسوه.» (۳).

۱۱. روایت! کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بر شما باد عمل به سنت من و سنت خلفای راشدین!» (۴) شافعی در حجیت اقوال ابوبکر و عمر، به این روایت استدلال کرده است.

۱۲. عثمان بن عفان گوید: «سنت، تنها سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سنت دو یارش (ابوبکر و عمر) است!» (۵).

ص: ۱۳۱

۱- ۲۳۶. ر. ک: سنن ابی داوود، ج ۴، ص ۲۹۱؛ سنن بیهقی، ج ۹، ص ۳۱۰؛ تیسیر الوصول، ج ۱، ص ۲۵؛ نهایی ی ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۸۳؛ الاصابه، ج ۳، ص ۳۸۸؛ الغدیر، ج ۶، ص ۳۱۰ و ۳۱۹ (نقل از: منابع پیشین و الاسماء و الکنی، ج ۱، ص ۸۵).

۲- ۲۳۷. کنز العمال، ج ۱، ص ۳۳۲ با رمز «کر»؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۶. در نامه ی عمر بن عبدالعزیز به ابوبکر و محمد بن عمرو بن حزم آمده است: «برای من احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بنویس که نزد تو به ثبوت رسیده و نیز احادیث عمر را...»؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۲۶؛ در تقیید العلم، ص ۱۰۵ و ۱۰۶ و پاورقی های آن آمده است: «یا حدیث عمره بنت عبدالرحمن». وی یکی از زنان انصار است که بیشتر احادیثی که نقل می کند از عایشه است. ر. ک: تاریخ الخفاء، ص ۲۴۱.

۳- ۲۳۸. المصنف، ج ۱، ص ۳۸۲.

۴- ۲۳۹. ر. ک: الثقات، ج ۱، ص ۴؛ حیاة الصحابه، ج ۱، ص ۱۲؛ شعرانی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۶.

۵- ۲۴۰. سنن بیهقی، ج ۱، ص ۱۴۴؛ الغدیر، ج ۸، ص ۱۰۰، نقل از: بیهقی. برای دیدن روایت صالح بن کیسان و زهری، ر. ک: تقیید العلم، ص ۱۰۶ و ۱۰۷ و نیز طبقات، ج ۲، ص ۱۳۵.

۱۳. عبدالرحمن بن عوف بر امیر المؤمنین عرضه داشت: با تو بیعت می کنم که به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیرت شیخین، ابوبکر و عمر، عمل کنی. حضرت از پذیرش آن سر باز زد، اما عثمان پذیرفت و در نتیجه خلافت را به دست گرفت و از شورا پیروز در آمد.

۱۴. آن گاه که خلافت با عثمان بیعت کردند، خطبه ای خواند و گفت: «پس از عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، سه حق بر گردن من دارید: پیروی از کسانی که قبل از من بودند، در آنچه بر آن اجماع دارید و و آن را سنت قرار داده اید، و عمل به آنچه که شما سنت نکرده اید، اما مردم خیر آن را با مشورت با بزرگان شما سنت قرار می دهند.» (۱).

۱۵. امویان اصرار داشتند که معاویه در منا نماز عثمان را بخواند. عثمان نماز را تمام به جای آورده بود. با این که خود معترف بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله در منا نماز را قصر به جای می آورد، از تداوم آن جلوگیری کردند.

عثمان خودش نیز در مقابل سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تحقق یافتن رأی و نظر خویش اصرار داشت و می گفت: «این اندیشه ای است که به ذهنم رسیده است.» (۲).

عثمان از امیر المؤمنین علیه السلام خواست که در منا نماز را اقامه کند. حضرت از پذیرش سر باز زد، مگر این که نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله را اقامه کند، اما عثمان نپذیرفت و حضرت نماز را اقامه نکرد. «از آن پس حکام و امرا در منا نماز عثمان

ص: ۱۳۲

۱- ۲۴۱. حیاة الصحابه، ج ۳، ص ۵۰۵، نقل از، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۴۶.

۲- ۲۴۲. ر. ک: البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۵۴؛ حیاة الصحابه، ج ۳، ص ۵۰۷ و ۵۰۸، نقل از: کنز العمال، ج ۴، ص ۲۳۹ از ابن عساکر و بیهقی؛ الغدیر، ج ۸، ص ۱۰۱ و ۱۰۲، نقل از منابع زیر: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۹؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۲؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۵۴؛ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۸۶.

را اقامه می کردند!» (۱).

۱۶. ربیعہ بن شداد راضی نشد با علی علیه السلام بر کتاب خدا و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیعت کند، بلکه گفت: با تو بر سنت ابوبکر و عمر بیعت می کنم. امام به او فرمود:

«و یلک، لو أن ابوبکر و عمر عملاً بغير کتاب الله و سنه رسوله لم یكونا علی شیء؛ (۲).

وای بر تو! اگر ابوبکر و عمر بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عمل کرده باشند، ارزشی ندارند.»

۱۷. معاویه به نظر خویش اصرار ورزید و حکم رسول اکرم صلی الله علیه و آله را با صراحت رد کرد. (۳).

۱۸. آن گاه که ابودرداء مخالفت خود را با بعضی از کارهای خلاف و ناشایست معاویه اعلام کرد و گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله از این اعمال نهی کرده، معاویه گفت: من در انجام آن اشکالی نمی بینم. (۴).

۱۹. عطا در مورد عمری به قضاوت رسول خدا صلی الله علیه و آله استدلال کرد. مردی - که به تصریح بعضی از روایات، زهری بوده - اعتراض کرد: «اما عبدالملک بن مروان به آن حکم نکرد»، یا گفت: «خلفا بدان قضاوت نمی کنند». عطا گفت:

ص: ۱۳۳

۱- ۲۴۳. ر. ک: اصول کافی، ج ۴، ص ۵۱۸ و ۵۱۹؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۵۰۰ و ۵۰۱؛ حاشیه ی ابن ترکمان در ذیل سنن

بیهقی، ج ۳، ص ۱۴۴ و ۱۴۵؛ الغدیر، ج ۸، ص ۱۰۰، نقل از: بیهقی و المحلی، ج ۴، ص ۲۷۰ و الغدیر، ج ۸، ص ۱۱۶ - ۹۸.

۲- ۲۴۴. بهج الصباغه ج ۱۲، ص ۲۰۳.

۳- ۲۴۵. ر. ک: المصنف، ج ۱۱، ص ۲۰۱.

۴- ۲۴۶. ر. ک، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۳۰؛ موطأ (مطبوع با تنویر الحوالک)، ج ۲، ص ۱۳۵؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص

۲۸۰؛ سنن نسائی، ج ۷، ص ۲۷۷؛ شافعی، اختلاف الحدیث (در پاورقی الأم)، ج ۷، ص ۲۳؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۸۴ از بعضی

از این منابع.

«بلکه عبدالملک در مورد بنی فلان بر اساس آن قضاوت کرد.» (۱).

۲۰. کسی به مروان اعتراض کرد که چرا منبر را بیرون برده است، در حالی که کسی از پیشینیان آن را بیرون نمی برد، و چرا قبل از نماز خطبه را شروع و در اثنای آن جلوس کرده است؟ مروان به او گفت: «آن سنت متروک شده است.» (۲).

۲۱. کار به جایی رسید که بعضی مدعی شدند: هر کس با حجاج مخالفت کند، با اسلام مخالفت کرده است. (۳).

هنچنین مطالبی از این قبیل که فعلا مجال تتبع آن نیست. (۴).

از طرف دیگر ادعا کردند: بر خلیفه وحی نازل می شود، خلیفه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افضل است، بر حجاج و خلفا وحی نازب می شود و...

چه راست فرمود امیر المؤمنین علیه السلام آن گاه که در نامه ی خود به مالک اشتر نوشت:

«فان هذا الدين كان أسير في أيدي الأشرار، يعمل فيه بالهوى، تطلب به الدنيا؛ (۵).

این در دست بد کرداران گرفتار بود، در آن، بر پایه هوا و خواهش نفس کار می کردند و به نام دین، دنیا را می خوردند.»

مبارزه ائمه با توطئه ی شوم

روش هایی که پیشوایان ما در راه مبارزه با این توطئه شوم و پلید در پیش

ص: ۱۳۴

۱- ۲۴۷. المصنف، ج ۹، ص ۱۸۸؛ سنن بیهقی، ج ۶، ص ۱۷۴.

۲- ۲۴۸. المصنف، ج ۳، ص ۳۸۸.

۳- ۲۴۹. لسان المیزان، ج ۶، ص ۸۹.

۴- ۲۵۰. المصنف، ج ۱۱، ص ۲۵۸ و ۲۵۹؛ و نیز ج ۹، ص ۸۸ و ۴۷۵ و ۴۷۶؛ طبقات، ج ۲، ص ۱۳۶ - ۱۳۴.

۵- ۲۵۱. نهج البلاغه عبده، نامه ی ۵۳.

گرفتند، بسیار متنوع و خیلی زیاد است. ما در این جا تا حدودی از این موضوع بحث خواهیم کرد که به مواضع امام حسن علیه السلام مربوط می شود.

در مباحث قبلی، مطالبی راجع به موضع گیری های ائمه علیهم السلام در قبال تبعیض نژادی و نیز گوشه هایی از مواضع امیر المؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام و از جمله امام حسن علیه السلام - درباره ی مسأله ی نقل احادیث و اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله - از نظر تان گذشت.

از آن جایی که در چنین فرصت کوتاهی نمی توانیم همه ی مسائل را درباره ی مواضع ائمه علیهم السلام به منظور از بین بردن این توطئه، مورد بحث و بررسی قرار دهیم و چنین امری تألیف جداگانه ای در چندین مجلد می طلبد، و نیز از آن جایی که مهم ترین عنصری که هدف این توطئه قرار گرفته، عنصر امامت و خلافت و نیز احقیقت ائمه علیهم السلام به خلافت است و به موضع گیری صحیح در قبال آن مربوط می شود و دیگر مسأله ی قابل ذکر و با اهمیتی در این باره باقی نمی ماند، بدین منظور در این جا تنها به اشاره ای مختصر به گوشه هایی از موضع گیری های ائمه علیهم السلام بالأخص امام مجتبی علیه السلام اکتفا خواهیم کرد.

پیامدهای خطرناکی که چنین سیاستی - که گوشه هایی از بعضی رشته ها و فقرات آن به طور گذرا و سریع گذشت - در آینده به دنبال خواهد داشت، بر کسی پوشیده نیست، حال فرق نمی کند که این خطرها بر پیکر اسلام وارد آید، یا مسلمین را هدف حمله های خود قرار دهد؛ نیز، در حال حاضر به وقوع پیوندد، یا در آینده و بلکه خطرهای آینده عظیم تر و سخت تر است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث معروفی فرمود: «در هر نسلی افراد عادل و شایسته ای هستند که تحریف غلات و منحرفان را از اسلام دور کنند.»

ائمه علیهم السلام به ما نشان داده اند که همواره از نزدیک، حوادث را زیر نظر گذاشته و مسائل را به دقت دنبال می کنند و همواره در عمق جریانات به سر می برند،

تا جایی که هر کس در تاریخ مطالعاتی داشته باشد، به خوبی درمی یابد که مسائل اهل بیت علیهم السلام به طور عام و مسأله ی امامت و حقانیت آنان بر خلاف به طور خاص، همواره پویایی و عمق خود را در وجدان و شعور امت اسلامی حفظ کرده است و هر گونه نزاع و درگیری در جامعه، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، با مسأله ی امامت ارتباط دارد و شهرستانی با صراحت می گوید:

«و اعظم خلاف بین الأئمه خلاف الامامه، اذ ما سل سيف في الاسلام على قاعدة دينيه مثل ما سل على الامامه في كل زمان؛ (۱)»

بزرگ ترین اختلاف در میان امت مسلمان، اختلاف بر سر امامت بود. چرا که در هیچ عصری در اسلام به خاطر یک قاعده ی دینی شمشیری چون شمشیری که به خاطر امامت کشیده شد، از غلاف بیرون نیامد.»

همان طور که دیدیم، این نقشه ی شیطانی - که بدان اشاره شد - در درجه اول امامت را هدف قرار داده بود. دشمنان دریافته بودند که امامت، خطرهای بزرگی را در درازمدت بر ایشان به دنبال خواهد داشت و تمامی نقشه های آنان را یکی پس از دیگری نقش بر آب خواهد کرد.

از سوی دیگر، ملاحظه می شود که ائمه علیهم السلام همواره در صحنه حضور دارند و با دقت و آگاهی کامل، حوادث را دنبال می کنند و مسؤولیت الهی و انسانی خود را در قبال سیاستی که کیان اسلام و سرنوشت مسلمین را در درازمدت تهدید می کند، به خوبی حس می کنند. برای همین بود که راهی جز مقابله با این سیاست و تلاش برای نابودی آن در پیش نگرفتند. امامان این کار را یک واجب شرعی و مسؤولیت الهی دانستند که به هیچ وجه نمی توان در آن کوتاهی و سهل انگاری کرد و در این باره شک و تردید به خود راه داد. به تعبیر بنده ی شایسته ی خدا،

ص: ۱۳۶

«ان هذا الامر لا يصلح الا في آل علي بن ابي طالب.» (۱).

تمامی این فداکاری‌ها بدین خاطر بود که به نظر ائمه علیهم السلام مسأله‌ی امامت، مسأله‌ی اصلی اسلام بوده. بر اساس اعتقاد به این اصل است که مسیر انسان و خط فکری، سیاسی و حتی اجتماعی‌اش در زندگی مشخص می‌گردد. پس سنگ‌زیرین و اساسی همه مفاهیم و اعتقادات و مسائلی که به آنها اعتقاد و ایمان دارد و موضعی که اتخاذ می‌کند و سرانجامی که به آن منتهی می‌شود، «اعتقاد به امامت» است. بر این اساس است که - بنابر تعبیر امام حسین علیه السلام (۲) - به هنگام به خاک سپاری برادرش امام مجتبی علیه السلام - ائمه علیهم السلام می‌توانند عنصر مثبت و سازنده‌ی تقیه را به خدمت گیرند و برای دفع گروه باطل‌گرایان، با تفکری ژرف و مبارزه‌ای درونی راه خدا را انتخاب کنند. (۳).

امامان علیهم السلام در همه‌ی مسائل جز امامت و مسائل آن، از عنصر سازنده‌ی تقیه استفاده کردند، زیرا به خوبی می‌دانستند که تقیه همه‌ی مسائل را می‌تواند حفظ کند، مگر امامت و احقیت آنان به خلافت را که ممکن است موجب تضییع

ص: ۱۳۷

۱- ۲۵۳. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۵۱.

۲- ۲۵۴. سخنان امام حسین علیه السلام در کنار قبر برادرش، بنا بر نقل ابن قتیبه چنین است: «ای ابامحمد، خدایت رحمت کند! این تو بودی که حقیقت را دیدی و شناختی و در مقابل گروه باطل‌گرایان با تفکری ژرف و مبارزه‌ای درونی راه خدا را برگزیدی، به دنیا و زیبایی‌ها و ناگواری‌هایش به دیده‌ی تحقیر نگریستی و با دستی پاک و خاندانی پاکیزه در دنیا زیستی و از آن گذشتی و فریبکاری‌ها و خیانت‌دشمنانت را به آسانی رد کردی و پاسخ گفندی و این مایه‌ی شگفتی نیست، چه تو از دودمان رسالتی و از پستان حکمت نوشیده‌ای و اکنون به سوی روح و ریحان و بهشت پر نعمت پرواز کردی، خدای پاداش تو و ما را در این سوگ و مصیبت، بزرگ دارد و به ما شکیبایی عنایت فرماید!».

۳- ۲۵۵. ر. ک: تهذیب تاریخ، ج ۴، ص ۱۲۳؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۱۴؛ حیاة الحسن بن علی علیهما السلام، ج ۱، ص ۴۳۹ از عیون الاخبار؛ پیرامون تقیه ر. ک: الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۲، ص ۴۶ - ۴۰.

و نابودی آن گردد.

از این رو به منظور دفع خطری که کیان اسلام و اساس آن را تهدید می کرد، ضرورت داشت که جان خود را فدا نمایند و به خطرات و مشکلات تن در دهند، تا «یحق الله الحق بکلماته و لو کره المجرمون» . (۱).

موضع امام کاظم علیه السلام در قبال هارون الرشید در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها یکی از شواهد زیادی است که می توان در این باره ذکر کرد. موضوع از این قرار بود که هارون در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله حضور یافت و برای این که وانمود کند خلافتش به خاطر ارتباط نسبی با پیامبر صلی الله علیه و آله - چون پسر عموی حضرت بود - شرعی و قانونی است، عرضه داشت: «السلام علیک یا ابن عم». امام کاظم علیه السلام در مقابل فرمود: «السلام علیک یا ابه». آری همین موضع امام، موجب دست گیری و زندانی شدن حضرت گردید. امام در زندان، شکنجه ها شد و با صبر و پایداری و در حال توکل به خدای خویش به شهادت رسید.

حتی آن موقع که امام حسن علیه السلام برای اطاعت از امر خدا در گروه باطل گرایان و در موقعیت تقیه، ناچار شد با معاویه صلح کند، با تفکری عمیق و اندیشه ای ژرف آن را برگزید و کوشید تا نه از مسأله ی امامت دست بردارد - اگر چه ابن قتیبه چنین نظری دارد - و نه خلافت را به فراموشی سپارد - آن طور که دیگران گمان کرده اند - بلکه از حکومت ظاهری کناره گیری کرد. (۲) منظور معاویه از «امر»، امارت و پادشاهی بود؛ چرا که او نجنبیده بود تا روزه بگیرند و نماز بخوانند، «بلکه جنگید تا بر آنان حکومت کند و زمام امور را به دست گیرد» . (۳).

ص: ۱۳۸

۱- ۲۵۶. یونس (۱۰) آیه ی ۸۲.

۲- ۲۵۷. آل یاسین، الامام الحسن بن علی علیهما السلام، ص ۱۰۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲، نقل از: الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۵۶ - ۱۵۰ و الصواعق المحرقة، ص ۸۱.

۳- ۲۵۸. ر. ک: شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵ و ۴۶؛ مقاتل الطالبيين.

معاویه پس از صلح با امام حسن علیه السلام گفت: «رضینا بها ملکا» (۱).

وی و دیگران در مناسبت های مختلف، از این تفکر خویش پرده برداشته اند. (۲). معاویه درباره ی خود گفت: «أنا اول الملوک» (۳) پس امام، نه خلافت را به آنان سپرد و نه امامت را.

همچنین سعد بن ابی وقاص به معاویه می گفت: «السلام علیک أیها الملک» (۴).

امام حسن علیه السلام فرمود:

«لیس الخلیفه من سار بالجور، ذلک ملک ملکا یتمتع به قلیلا، ثم ینقطع لذته و تبقی تبعته؛

خلیفه کسی نیست که با جور و ظلم عمل کند؛ چنین کسی پادشاهی است که به سلطنت رسیده و مدت کمی از آن بهره مند شده و سپس لذت آن منقطع گشته است، اما باید درباره اش حساب پس دهد.»

از سوی دیگر، از جمله شرایط صلح این بود که معاویه حق ندارد، نه خود را امیر المؤمنین بنامد و نه امام حسن بن علی نزد او شهادتی اقامه کند. (۵) این ماده به طور قاطع همان مطلبی را بیان کردیم تأیید می نماید.

این موضع امام و تعبیر حضرت به کلمه ی امر و نیز گنجانیدن ماده ی فوق در صلح نامه، همانند تعبیری است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حکمران روم و قبط

ص: ۱۳۹

۱- ۲۵۹. البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۰۰.

۲- ۲۶۰. آل یاسین، الامام الحسن بن علی علیهما السلام، ص ۱۱۴ - ۱۱۰، از منابع زیر: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۳۴ و ۵۳۶ و ۵۳۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۵؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۲۰ و ۲۲۱؛ تاریخ ابوالفداء ج ۱، ص ۱۸۳؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۰.

۳- ۲۶۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲.

۴- ۲۶۲. المصنف، ج ۱، ص ۲۹۱.

۵- ۲۶۳. بشار الانوار، ج ۴۴، ص ۲؛ ر. ک: سخنان صدوق (ره) در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹ - ۲ و علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۱۲ به بعد.

و ایران کرد؛ یعنی برای هر کدام به جای ملک، عظیم اطلاق فرمود، بدین صورت: «عظیم الروم»، «عظیم القبط» (۱) و «عظیم فارس» (۲)؛ نفرمود: «ملک الروم» یا «ملک فارس» تا تأییدی بر پادشاهی آنان باشد.

در سخنان امیر المؤمنین و ائمه ی معصومین علیهم السلام در این باره مطالب زیادی است که فعلا مجال تتبع آن نیست.

پس معلوم است که امام حسن علیه السلام در امر امامت تقیه نکرد، بلکه حکومت دنیوی را که در آیه ی مبارکه ی «و شاورهم فی الأمر» بدان اشاره شده، به معاویه تسلیم کرد و او را حاکم و پادشاه و سلطان صرف نامید، ولی امامت دینی و بیعت و خلافت شرعی او را به رسمیت نشناخت. (۳).

از سوی دیگر، امام حسن علیه السلام در نامه ها و خطبه های خود به صراحت بیان فرمود که معاویه را برای خلافت شایسته نمی داند و به منظور حفظ خون مسلمین و نجات جان شیعیان امیر المؤمنین با وی صلح کرده است؛ حتی بلافاصله پس از تسلیم حکومت بدو، طی خطبه ای فرمود:

ان معاویه بن صخر زعم انی رأیته للخلافه أهلا- و لم أر نفسی لها أهلا، فكذب معاویه و ایم الله، لأننا أولى الناس بالناس فی کتاب الله و علی لسان رسول الله صلی الله علیه و آله، غیر انا لم نزل اهل البیت مخیفین مظلومین، مضطهدین، منذ قبض رسول الله صلی الله علیه و آله فالله بیننا و بین من ظلمنا حقنا...؛ (۴).

معاویه، پسر صخر، می گوید که من او را شایسته ی خلافت می دانم و خود را لایق

ص: ۱۴۰

۱- ۲۶۴. ر. ک: التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۱۴۲.

۲- ۲۶۵. کنز العمال، ج ۴، ص ۲۷۴.

۳- ۲۶۶. ر. ک: آل یاسین، الامام الحسن، بن علی علیهما السلام، ص ۱۱۰ و ۱۱۴ و شرح نهج البلاغه.

۴- ۲۶۷. امالی طوسی، ج ۲، ص ۱۷۲؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲ و ۶۳ و نیز ج ۱۰، ص ۱۴۲؛ بهج الصباغه، ج ۳، ص ۴۴۸.

این امر نمی بینم، ولی معاویه دروغ می گوید. به خدا سوگند! که من از هر کس نسبت به مردم و رهبری آنها شایسته ترم، هم در کتاب خدا و هم در زبان پیغمبر خدا، جز این که از آن موقع که پیامبر رحلت فرمود، همواره ما اهل بیت او مورد ظلم و ستم بوده ایم و در حالت اضطراب و وحشت روزگار گذرانده ایم؛ پس خدا بین ما و کسانی که در حق ما ظلم کرده اند...»

حضرت بلافاصله پس از بیعت مردم، به معاویه نوشت:

«فلیتعجب المتعجب من توثبک یا معاویه علی امر لست من أهله؛ (۱)»

امروز ای معاویه! جای شگفتی است که تو به کاری دست زده ای که به هیچ وجه شایستگی آن را نداری! از این قبیل فرمایشات از حضرت زیاد است.

از طرف دیگر - همان طور که گذشت - برادرش امام حسین علیه السلام او را به خاطر به کارگیری عنصر سازنده ی تقیه و تفکر صحیح و درست ستود.

هنگامی که به حسین علیه السلام گفتند: امام حسن علیه السلام کسانی را که پس از صلح، از وی برای رهبری انقلاب بر ضد معاویه دعوت کردند، رد نموده است، فرمود:

«صدق ابومحمد، فلیکن کل رجل منکم من احلاس بیته، مادام هذا الانسان حیا؛ (۲)»

ابومحمد راست و درست می گوید، تا زمانی که معاویه زنده است، باید هر کدام از شما خانه نشینی پیشه کند.»

همچنین پس از شهادت برادرش، امام حسن علیه السلام، طی نامه ای به مردم کوفه، از موضع حضرت در قضیه ی صلح دفاع کرد و به آنان دستور داد، تا زمانی که معاویه

ص: ۱۴۱

۱- ۲۶۸. ر. ک: شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۴؛ بقیه ی منابع، در آینده در گفتاری تحت عنوان: آیا امام حسن علیه السلام

عثمانی بود؟ در نمونه ی شماره ی چهار از شواهد دال بر این که وی از حق پدرش دفاع می کرد، خواهد آمد.

۲- ۲۶۹. اخبار الطوال، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

در قید حیات است، هیچ گونه تحرکی نداشته باشند. (۱).

امام حسن علیه السلام خودش هم صلح با معاویه را از هزار ماه بهتر می دانست. یک بار که از حضرت درباره ی علت صلح سؤال شد، فرمود:

«لیله القدر خیر من الف شهر.» (۲).

این دفاع از صلح امام حسن علیه السلام تنها برای این بود که امویان و شخص معاویه را رسوا کرد و او را وادار ساخت تا اهداف شوم خود را علنی کند، و نیز فرصت نابودی اسلام و از بین بردن اهل بیت و شیعیان را از امویان گرفت و راه را برای قیام و انقلاب امام حسین علیه السلام و نابودی حکومت پلید امویان و محو آن از صفحه ی روزگار برای همیشه هموار کرد. (۳).

مواضع مهم

مواردی از تأکیدات و تصریحات امام حسن علیه السلام مبنی بر این که وی فرزند پیغمبر است و از اهل بیت او - که خدا طاعتشان را واجب کرده، - بیان شد. امام حسن علیه السلام با این تصریحات می خواست توطئه شوم و پلید دشمنان اهل بیت را خنثی سازد و مسأله ی امامت و اهل بیت علیهم السلام را در وجدان و شعور امت مسلمان زنده نگه دارد.

از موارد دیگر، وصیت امام حسن علیه السلام است که فرمود وی را در کنار جد بزرگوارش دفن کنند. هر چند امام - همان طور که خود در همین وصیت اشاره کرده و حوادث آینده را تصدیق کرد (۴) - کاملاً می دانست که عایشه و بنی امیه

ص: ۱۴۲

۱- ۲۷۰. همان، ص ۲۲۲.

۲- ۲۷۱. آل یاسین، الامام الحسن بن علی علیهما السلام، ص ۱۴۹.

۳- ۲۷۲. اخبار الطوال، ص ۲۲۰ و ۲۲۱؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲.

۴- ۲۷۳. ر. ک: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۳ - ۱۴۱ و ۱۵۶ - ۱۵۱، (نقل از: عیون المعجزات، معتزلی، کافی، علل الشرائع، امالی مفید، الخرائج و الجرائح و دیگران)؛ فتوح ابن اعثم، ج ۴، ص ۲۰۷ و ۲۰۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۴؛ امالی طوسی، ج ۱، ص ۱۶۱؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۵؛ الخرائج و الجرائح، ص ۲۲۳؛ تذکره الخواص، ص ۲۱۳؛ مقاتل الطالبیین، ص ۷۴ و ۷۵؛ اخبار الطوال، ص ۲۲۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۴ و ۱۵ و ۵۱ - ۵۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵؛ ابن حماد، الفتن، ص ۴۰؛ تهذیب تاریخ، ج ۴، ص ۲۲۹ و ۲۳۰؛ الجوهره فی نسب الامام علی و آله، ص ۳۲؛ وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۸؛ آل یاسین، صلح الحسن، ص ۳۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۳۹؛ کشف الغمه ی اربلی، ج ۲، ص ۲۱۱ و ۲۱۲؛ ارشاد مفید، ص ۲۱۲ و ۲۱۳، حلیم اهل البيت الامام الحسن بن علی، ص ۲۵۲؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۲؛ اثبات الوصیه، ص ۱۶۰؛ الاستیعاب در پاورقی الاصابه، ج ۱، ص ۳۷۷؛ انصاب الاشراف، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۱، (نقل از: تاریخ

ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۶۳ و نیز ج ۴، ص ۹۹؛ و از اثبات الهداه، ج ۵، ص ۱۷۰؛ از اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۴ و از الخرائج
و از نظم دررالسمطین، ص ۲۰۳؛ الغدیر، ج ۱۱، ص ۱۴؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۶۱.

بدین امر راضی نمی شوند، با این وجود وصیت فرمود که وی را در کنار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دفن نمایند. باشد که مسأله ی امامت و اهل بیت علیهم السلام پویایی خود را در جامعه حفظ کند. همین مسأله موجب گردید تا دور قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دیواری کشیدند. (۱).

این وصیت امام تنها برای اظهار همین ارتباط حضرت با پیامبر بود، ارتباطی که امویان و دار و دسته ی آنان می کوشیدند آن را از بین ببرند. از سوی دیگر، امام می خواست با این وصیت تأکید نماید که اینان کسانی هستند مظلوم و ستم دیده که عده ای ظالم حقوقشان را غصب کرده و میراثشان را به تاراج برده اند، همان طور که پدرش فرمود:

«أری تراثی نهبا؛ (۲).

ص: ۱۴۳

-
- ۱- ۲۷۴. وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۸، نقل از: کازرونی، شارح المصابیح. وی می گوید: این مطلب را از گروهی از دانشمندان سؤال کرده و عده ای این پاسخ را به او داده اند.
- ۲- ۲۷۵. نهج البلاغه، خطبه ی شفشقیه.

میراث خود را تاراج رفته می بینم.»

امام می خواست کینه و کراهت درونی حکام اموی و دار و دسته ی آنان از اهل بیت نبوت علیهم السلام را که خدا و رسولش بارها و بارها نه تنها به محبت آنان، بلکه به مودتشان نیز امر کرده بود، (۱)، برای مردم روشن کند.

از منبر پدرم فرود آی!

در این باب، امام حسن علیه السلام موضع بسیار مهم دیگری نیز دارد. این موضع گیری در قبال ابوبکر است. بدین صورت که روزی امام خود را به مسجد رسول خدا رساند و ابوبکر را که در جایگاه پیغمبر خدا نشسته بود و خطبه می خواند، مخاطب ساخت و فرمود: «انزل عن منبر ابی؛ از منبر پدرم فرود آی.»

ابوبکر در پاسخ گفت: راست گفתי، به خدا سوگند! که این منبر پدر توست، نه پدر من. پس امیر المؤمنین علیه السلام کسی نزد ابوبکر فرستاد و گفت: او کودک خردسالی است و ما به وی فرمان ندادیم. ابوبکر گفت: ما نیز تو را متهم نمی کنیم. (۲) باید در این فرمایش امیر المؤمنین که «ما او را فرمان ندادیم» دقت کرد. این مطلب نمی رساند که حضرت می خواست امام حسن علیه السلام را تکذیب کند

ص: ۱۴۴

۱- ۲۷۶. ر. ک: در اسارت و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ج ۲، بحث: الحب فی التشریح الاسلامی؛ و تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۱ و تاریخ الخلفاء، ص ۱۴۳.

۲- ۲۷۷. ر. ک: تاریخ الخلفاء، ص ۸۰، نقل از: ابونعیم و دیگران؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۶ و ۲۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۷۵، نقل از: دارقطنی؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۰، نقل از: فضائل سمعانی، ابوالسعادت و تاریخ خطیب؛ سیره ی ائمه ی اثنی عشر، ج ۱، ص ۵۲۹؛ اسعاف الراغبین، در پاورقی نور الابصار، ص ۱۲۳، نقل از: دارقطنی؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۲ و ۴۳؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۹۳؛ ینابیع الموده، ص ۳۰۶؛ حیاة الصحابه، ج ۳۹۴، ۲، نقل از: کنز العمال و ابوسعید و ابونعیم و حابری؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۲۶، نقل از: سیوطی، ریاض النضره، ج ۱، ص ۱۳۹، کنز العمال، ج ۳، ص ۱۳۲؛ حیاة الحسن علیه السلام، ج ۱، ص ۸۴.

و یا اینکه موضع او را محکوم نماید.

امیر المؤمنین راست می فرماید؛ چه امام حسن علیه السلام کسی نبود که نیاز به فرمان گرفتن از کسی داشته باشد. به فضل الهی و با احساس قوی و فکر ثاقب خویش متوجه نقشه ی دشمنان شده بود و از طرفی از نزدیک با حوادث آشنایی داشت و بلکه در عمق آن می زیست؛ از این رو طبیعی است که بداند مسئول است که توطئه را نقش بر آب کند و حقوق اهل بیت علیهم السلام را در وجدان و شعور امت زنده نگه دارد، و از طرفی نیز بر وصی پیامبر لازم بود که مواظب باشد تا تشنجات و مسائل حادی پیش نیاید که به مصلحت اهل بیت و اسلام نباشد.

موضع امام حسین

جای هیچ گونه شگفتی نیست اگر می بینیم که سید الشهداء، حسین بن علی علیهما السلام موضعی کاملاً مشابه موضع برادرش، منتها در قبال خلیفه ی دوم، عمر بن خطاب، اتخاذ می کند. عمر او را گرفت و با خود به خانه برد و تلاش کرد تا از حضرت اقرار بگیرد که آیا پدرش به او دستور داده یا خودش چنین تصمیمی گرفته است. حضرت به عمر جواب منفی داد و به او فهماند که خود اقدام به اتخاذ چنین موضعی کرده است. بعضی از روایات می گوید که عمر در همان جا این سؤال را از امام پرسید و امام جواب منفی داد. آن گاه گفت: به خدا سوگند! که منبر پدر توست و آیا ما نعمتی غیر از برکت وجود شما داریم؟ حتی موی سرمان نیز به برکت شما می روید. (۱).

ص: ۱۴۵

۱- ۲۷۸. ر. ک: مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۵؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۳؛ امالی طوسی، ج ۲، ص ۳۱۳ و ۳۱۴؛ اسعاف الراغبین، در پاورقی نور الابصار، ص ۱۲۳؛ حياه الصحابه، ج ۲، ص ۴۹۵ از كنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۵ از ابن كثير و ابن عساکر و ابن سعد و ابن راهویه و خطیب؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۷۵، نقل از ابن سعد و دیگران؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۳؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۱؛ كشف الغمه ی اربلی، ج ۲، ص ۴۲؛ حياه الحسن، ج ۱، ص ۸۴؛ الامام الحسين، از علایلی، ص ۳۰۵، نقل از: الاصابه؛ ینایع الموده، ص ۱۶۸؛ تذکره الخواص، ۲۳۵؛ سیره ی ائمه اثنی عشر، ج ۲، ص ۱۵؛ کفایه الطالب، ص ۲۲۴، نقل از: مسند احمد و ابن سعد؛ تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۲۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۴۶ (وی آن را صحیح دانسته است)؛ فضائل الخمسه، ج ۳، ص ۳۶۹؛ انساب الاشراف (پاورقی)، ج ۳، ص ۲۷، نقل از: تاریخ ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۱۵ یا ۱۱۰ با اسناد متعددی؛ ترجمه ی امام حسین از تاریخ ابن عساکر، ص ۱۴۱ و ۱۴۲ و در پاورقی از ابن سعد، ج ۸، و از كنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۵، نقل از: ابن راهویه و دیگران؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۲۶، نقل از ابن عساکر.

ابوبکر مصلحت ندید که امیر المؤمنین را در مورد موضع امام حسن متهم کند، اما عمر اکنون که خود را در حکمرانی قوی و نیرومند احساس می کند و اکنون که این موضع در زمینه ی سیاسی به نفع کسانی غیر از اهل بیت علیهم السلام تثبیت شده، تلاش دارد تا منبع و سرچشمه ی این مخالفت ها را شناسایی کند و قبل از این که فرصت از دست برود و مادامی که به نظر خودش قدرت انجام چنین عملی را دارد، آن را نابود کند. این موضع گیری های حسنین علیهماالسلام مبارزه طلبی عمیقی برای سلطه ی حاکم به شمار می رفت، آن هم در دقیق ترین و خطرناک ترین مسأله ای که حکومت سعی داشت امور مربوط به آن را به نفع خویش تثبیت کند؛ یعنی مسأله ی امامت، و از طرفی متوجه شد که تا حد زیادی در اهداف خویش موفق بوده است. حال که این موضع گیری های حسنین به وقوع می پیوندند، تمامی معادلات خدشه ناپذیر خود را بر هم زده می بیند.

حسنین علیهماالسلام دو شاخه از نهال امامت و درخت رسالت بودند که به خوبی شرایط حاکم بر جامعه ی خود را درک و به طور صحیح و دقیقی آن را ارزیابی می کردند و بر این اساس به عنوان یک وظیفه ی شرعی و یک مسؤولیت الهی موضع گیری می کردند، اما تکلیف شرعی و موضع پدرشان اگر چه در ظاهر امر با موضع این دو تفاوت داشت، بدون شک - همان طور که بدان اشاره کردیم - در

خدمت همین اهداف بود و در همین راستا گام برمی داشت.

حسنین و اذان بلال

شاید راه دوری نرفته باشیم، اگر بگوییم که داستان اذان بلال هم - چنان که در ذیل می آید - در خدمت همین اهداف قرار داشت و در مسیری حرکت می کرد که مواضع آن دو در قبال ابوبکر و عمر در آن سیر می کرد.

خلاصه ی داستان بدین قرار است: پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بلال دیگر در مدینه نماند و در شام به سر می برد. به خاطر خوابی که دیده بود، روزی برای زیارت قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه آمد. در حالی که بر سر قبر پیامبر مناجات می کرد، حسنین به منظور زیارت قبر جد و مادرشان متوجه قبر رسول اکرم شدند. چون بلال آن دو را دید، غم و اندوه او تجدید شد. فوراً به سوی آن دو شتافت و آنان را بغل گرفت و به سینه چسباند و گفت: «کأنی بکما رسول الله؛ گویا با دیدن شما، رسول خدا صلی الله علیه و آله را می بینم.»

به او گفتند:

«إذا رأيناك صوتك و أنت تؤذن لرسول الله و نشتهي أن نسمعه الآن بعد غيابك الطويل؛

چون تو را دیدیم به یاد صدایت افتادیم که برای رسول خدا اذان می گفتی. میل داریم که صدایت را پس از مدت مدیدی که آن را نشنیده ایم بشنویم.»

بلافاصله بلال بر بام مسجد رفت و شروع به گریستن کرد. صدایش از مسجد به سوی خانه های مدینه روانه شد: «الله اکبر»، «لا اله الا الله»، «محمد رسول الله»؛ عواطف و احساسات مردم تحریک شد و صدای گریه و شیون شهر مدینه را فرا گرفت.

ذهبی در کتاب خود، سیر اعلام النبلاء، می گوید: چون بلال گفت: «اشهد ان

ص: ۱۴۷

محمددا رسول الله»، زنان از خانه های خود بیرون ریختند و مردم گمان کردند که رسول خدا از قبر بیرون آمده است. دیده نشده که مردان و زنان مدینه به حدی که آن روز گریه کردند، گریه کرده باشند. (۱).

این غیر از اذانی است که بلال به درخواست فاطمه ی زهرا علیهاالسلام گفت، زیرا همان طور که روایت فوق به صراحت بیان می کند، اذان بلال در پاسخ به دعوت حسنین علیهماالسلام بعد از وفات حضرت زهرا علیهاالسلام بود. (۲).

امام حسن و پرش های مرد بیابانگرد

امامت بر دو رکن و اصلی و اساسی استوار است: ۱. نصر؛ ۲. علم. از این روست که می بینیم ائمه علیهم السلام علی الدوام می کوشیدند تا نص بر امامت را بیان و تثبیت نمایند. دیدیم که امام حسن علیه السلام در بسیاری از اقوال و مواضع خود به این مسأله توجه داشت و بدان اهتمام می ورزید. در یکی از خطبه هایش فرمود:

«ما هستیم که خدا اطاعت ما را واجب کرده، و ما هستیم یکی از دو یادگار گرانبهای رسول خدا صلی الله علیه و آله، و در این مورد به حدیث غدیر و اعلمیت و غیره استدلال فرمود.» (۳).

این شیوه ی عمومی ائمه علیهم السلام و شیعیان آزاده ی آنان بود. امیر المؤمنین علی علیه السلام در راه کوفه و در مواضع دیگر، مردم را بر حدیث غدیر به گواهی گرفت.

امام حسین علیه السلام در منی مردم را بر حدیث غدیر گواه گرفت، و دیگر مواضعی

ص: ۱۴۸

۱- ۲۷۹. سیره ی ائمه ی اثنی عشر، ج ۱، ص ۳۵۲ و ۵۳۱؛ ر. ک: اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۰۸؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۲۳۹؛ تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۵۹ و سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲- ۲۸۰. ر. ک: قاموس الرجال، ج ۲، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

۳- ۲۸۱. ر. ک: الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۸، نقل از: ابن عقده؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۱ و ۴۳۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱ و ۱۲؛ ینابیع الموده، ص ۴۸۲.

که فعلا مجال تتبع آن نیست. (۱).

در مورد رکن دوم امامت، یعنی علم نیز وضع به همین منوال است. ائمه علیهم السلام همواره بر این مطلب تأکید داشتند که تنها اینان وارثان علم رسول خداوند و جفر و جامعه و غیر ذلک پیش آنهاست. (۲).

از طرفی امیر المؤمنین علی علیه السلام را دیدیم که سعی داشت از همان اوان کودکی امام حسن علیه السلام، صفت علم امامت را در او اثبات کند، تا آگاهی اش از علومی که دیگران به ذره ای از آن نرسیده اند، دلیلی بر امامت و رهبری حضرت باشد.

ملاحظه می شود که امیر المؤمنین اهتمام می ورزیدند تا علم امام را برای کسانی که خلافت را به دست گرفته اند و صاحبان اصلی آن را از حق خدادادی آنان محروم کرده و به کناری زده اند اظهار کند، و در نتیجه به آنان و امت مسلمان بفهماند که اینان شایستگی را که در دست گرفته اند ندارند، چه رسد به این که کوچکترین حقی در آن داشته باشند.

در این باره، آن حضرت اسلوبی در پیش گرفت که موجب گردید مردم آن را برای یکدیگر نقل کنند و در مجالس خود از آن به عنوان یکی از نوادر نام ببرند. چرا که پاسخ کودکی که هنوز به سن ده سالگی نرسیده به پرسش های مشکل و غامض، چیزی است که موجب دهشت و شگفتی مردم شده، توجه آنان

ص: ۱۴۹

۱- ۲۸۲. ر. ک: الغدير، ج ۱؛ دلائل الصدق، ج ۳ و منابع دیگر.

۲- ۲۸۳. ر. ک: مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۸۹ - ۵۹. در این کتاب، پیرامون کتاب های «جفر» و «جامعه» و غیره استشهادات ائمه علیهم السلام به آن ها، به طور مفصل بحث شده است. جالب این جاست که بنی عباس تلاش می کردند که بگویند: صحیفه ی دولت نزد آنان است، لکن این صحیفه به محمد بن حنفیه و سپس به علی علیه السلام می رسد. ما به این مطلب در کتاب زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام اشاره کردیم. امویان هم تلاش کردند تا چنین ادعایی داشته باشند. ر. ک: المحاضرات، ج ۲، ص ۳۴۳.

را به خود جلب می کند.

قاضی نعمان در کتاب شرح الاخبار به سند خود از عباد بن صامت و جماعتی از دیگران نقل می کند که مرد بیابانگردی نزد ابوبکر آمده و گفت:

من در حال احرام چند تخم شتر مرغ را پخته و خورده ام؛ اکنون بگو تکلیف من چیست و چه چیز بر من واجب است؟

ابوبکر که نتوانست پاسخ او را بدهد گفت:

قضاوت در این مسأله بر من مشکل است، و او را به سوی عمر راهنمایی کرد. عمر نیز او را به عبدالرحمن معرفی کرد و او نیز در پاسخ مرد عرب در ماند، و چون همگی درمانده شدند، آن مرد را به امیر المؤمنین راهنمایی کردند و چون به نزد امیر المؤمنین آمد، حضرت به حسنین اشاره کرده فرمود:

«سل أي الغلامين شئت؟ از این دو پسر، از هر کدام خواستی سؤال کن!»

حسن فرمود:

«یا اعرابی! ألك ابل؟؛ ای اعرابی! آیا شتر داری؟»

گفت: آری.

فرمود:

فاعمد الى عدد ما أكلت من البيض نوقا، فاضربهن بالفحول، فما فصل منها فأهده الى بيت الله العتيق الذي حججت اليه؛

به عدد تخم هایی که خورده ای، شترهای ماده را با شترهای نر وادار جفت گیری کن و هر بچه شتری که متولد شد به خانه ی خدا که در آن حج به جای آوردی هدیه کن!»

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«ان من النوق السلوب و منها ما يزلق؛

[پسر جان!] شتران گاهی بچه می اندازند و گاهی هم بچه مرده به دنیا می آورند.

ص: ۱۵۰

حسن عليه السلام فرمود:

«ان يكن من النوق السلوب و ما يزلق، فان من البيض ما يمرق؛

[پدر جان!] اگر شتران گاهی بچه می اندازند و یا بچه ی مرده به دنیا می آورند، تخم گاهی فاسد و بی خاصیت می شود.»

در این وقت، حاضران صدایی را شنیدند که می گفت:

«ايها الناس ان الذی هذا الغلام هو الذی فهمه سليمان بن داوود؛

ای مردم! کسی که به این پسرک فهمانید، همان کسی بود که به [حضرت] سلیمان فهمانید. (۱).

در این جا داستان دیگری نیز هست و آن داستان کسی است که چون دید فر بی گناهی کشته می شود، اقرار کرد که قاتل واقعی من هستم. امیر المؤمنین حکم کرد که قصاص از این مرد برداشته شود، زیرا اگر او انسانی را کشته، انسان دیگری را زنده کرده است و هر کس را زنده کند، بر او قصاص نیست.

ابن شهر آشوب گوید:

«در کافی و تهذیب از امام باقر علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فتوای این قضاوت را از فرزندش حسن جو یا شد و او در پاسخ

ص: ۱۵۱

۱- ۲۸۴. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۵ و ۳۵۴ و ۳۳۵، نقل از: مناقب؛ حياه الحسن عليه السلام، ج ۱، ص ۸۶ و ۸۷. منابع ذیل، این قضیه را نقل کرده اند، بدون این که محول شدن سؤال به امام حسن علیه السلام را بیان کنند: ذخائر العقبی، ج ۳ ص ۸۲؛ احقاق الحق، ج ۸، ص ۲۰۷؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۴۲ و ۳۴۳؛ الغدير، ج ۶، ص ۴۳ از بعضی از منابع مذکور و از كفایه الشنقیطی، ص ۵۷؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۵۰ و ۱۹۴؛ ابن عساکر، ترجمه ی امیر المؤمنین علیه السلام (پاورقی)، ج ۳، ص ۴۲ و ۴۳، نقل از: بعضی از منابع مذکور و از تاریخ ابن عساکر، ترجمه ی محمد بن زبیر، ج ۴۹، ص ۸۳ یا ۴۹۸.

گفت: هر دو این ها باید آزاد شوند و خونبهای مقتول از بیت المال پرداخت شود! علی علیه السلام پرسید: چرا؟ امام عرض کرد: چون خدای تعالی فرموده:

«من احيائها فكأنما احيا الناس جميعا» (۱).

هر کس انسانی را زنده کند، گویا همه ی مردم را زنده کرده است.»

پرسش های دیگری نیز هست که امیر المؤمنین علیه السلام در مورد سداد، شرف و مروت و نیز دیگر صفات از فرزندش امام حسن علیه السلام پرسیده و امام علیه السلام به یکایک آنها پاسخ فرموده است. (۲).

مردی پرسش هایی درباره ی ناس، اشباه الناس و نسناس از امام پرسید، که حضرت او را به امام حسن علیه السلام راهنمایی کرد و آن حضرت به آنها پاسخ داد. (۳).

از دیگر سوی، امیر المؤمنین از فرزندش امام حسن علیه السلام پرسید:

«بین ایمان و یقین چقدر فاصله است؟ فرمود: چهار انگشت. فرمود چگونه؟ امام حسن علیه السلام فرمود: ایمان آن است که با گوش خود می شنوی.» (۴).

مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب شد و پرسش هایی از او کرد؛ از جمله سؤال کرد: وقتی انسان می خوابد، روحش به کجا می رود؟ چگونه انسان چیزی را به خاطر می آورد و چیزی را از یاد می برد، و چگونه افرادی به دایی یا عموی خود شباهت پیدا می کنند؟

ص: ۱۵۲

۱- ۲۸۵. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱؛ مائده (۵) آیه ی ۳۴.

۲- ۲۸۶. ر. ک: نورالابصار، ص ۱۲۱؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۲۰ و ۲۲۱؛ حیلہ الاولیاء، ج ۲، ص ۳۶؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۹؛ حیاة الحسن علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۰ - ۱۳۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۹۴ و ۱۹۵؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ص ۱۴۴؛ معانی الاخبار، ص ۲۴۳ و ۲۴۵؛ تحف العقول، ص ۱۵۸ و ۱۵۹، نقل از: شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۰ و از بحارالانوار، ح ۱۷ و دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۱۶ و از مطالب السؤل.

۳- ۲۸۷. تفسیر فرات، ص ۸؛ بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۵۰.

۴- ۲۸۸. عقد الفرید، ج ۶، ص ۲۶۸؛ ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۷.

این مرد در نظر گرفته بود که اگر حضرت به این پرسش ها پاسخ دهد، بدان معناست که کسانی که حش را غصب کرده اند، اهل ایمان نیستند و اگر از پاسخ آنها درماند، وی و دیگران در یک سطح بوده و با هم برابرند.

در آن موقع امیر المؤمنین و فرزندش امام حسن علیهما السلام و سلمان (ره) در مسجد الحرام بودند. امیر المؤمنین آن مرد را به امام حسن علیه السلام هدایت کرد. امام حسن علیه السلام طوری پاسخ داد که آن مرد قانع شد. امیر المؤمنین خبر داد که او خضر است. (۱).

معاویه کسی را نزد امیر المؤمنین فرستاد تا از حضرت پرسد: «فاصله ی میان حق و باطل چه اندازه است؟ قوس و قزح و نیز مؤنث چیست؟ آن ده چیز که برخی سخت تر از برخی دیگر است کدام است؟» امیر المؤمنین علیه السلام او را به امام حسن علیه السلام راهنمایی کرد و حضرت به همه ی آنها پاسخ فرمود. (۲).

پادشاه روم مسائلی را برای معاویه فرستاده و از او پاسخ خواست، اما معاویه در پاسخ آنها درماند. مسائل را برای امام حسن علیه السلام فرستاد تا حضرت بدان پاسخ گوید. (۳).

در بعضی از نصوص آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسش هایی را به امام حسن علیه السلام ارجاع می داد تا بدانها پاسخ گوید. (۴).

روزی امیر المؤمنین علیه السلام از فرزندش حسن علیه السلام خواست که نامه ای به

ص: ۱۵۳

۱- ۲۸۹. اثبات الوصیه، ص ۱۵۷ و ۱۵۸؛ احمدی از بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۹۶؛ احتجاج طبرسی به طور مرسل و نیز از المحاسن و علی بن ابراهیم.

۲- ۲۹۰. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۵؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۶؛ تحف العقول، ص ۱۶۲ - ۱۶۰، نقل از: ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۳۱ - ۱۲۹؛ ظاهرا در بیان ارقام اشتباهی صورت گرفته است.

۳- ۲۹۱. ر. ک: ربیع الابرار، ج ۱، ص ۷۲۲.

۴- ۲۹۲. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۵.

عبدالله بن جندب بنويسد؛ حضرت نوشت:

«ان محمدا كان امين الله في أرضه، فلما ان قبض محمدا كنا اهل بيته، فنحن امناء الله في أرضه عندنا علم البلايا و المنايا و انساب العرب و مولد الاسلام و انا لنعرف الرجل اذا رأينا بحقيقه الايمان و بحقيقه النفاق؛

محمد، امين خدا بر روى زمين بود، و چون قبض روح شد، ما كه اهل بيت او هستيم، امنای الهی بر روى زمين می باشيم. علم منيا و بلايا، انساب عرب و ظهور اسلام نزد ماست، و چون کسی را بينيم، به حقيقت ايمان يا نفاق او پي می بریم.»

پس به ذکر فضائل اهل بيت عليهم السلام پرداخت و فرمود:

«و نحن افراط الانبياء و نحن ابناء الاوصياء (و نحن خلفاء الارض)؛ (۱).»

و ما هستيم سلاله ی انبيا و ابنای اوصيا (و مايمم خلفای زمين).

سپس به ذکر منزلت اهل بيت و لزوم ولايت امير المؤمنين پرداخت اين نامه، نامه ی بسيار مهمی است؛ بد نيست به آن مراجعه نمايد. (۲).

ابن عباس نقل می کند که گاو ماده ای از کنار حسن بن علی عليه السلام گذشت. حسن فرمود:

«هذه جلی بعجله انثى، لها غره فى جبهتها و رأس ذنبها أبيض؛

این گاو، گوساله ی ماده ای در شکم دارد، پیشانی سفید است و سر دمش نیز سفید است.»

به همراه قصاب به راه افتادیم، تا گاو را کشت. گوساله را به همان ترتيب يافتيم که حسن عليه السلام توصيف کرده بود. به او عرضه داشتيم: مگر خدا نمی فرمايد:

ص: ۱۵۴

۱- ۲۹۳. نسخه بدل.

۲- ۲۹۴. احمدی از بحار الانوار، ج ۷، ص ۹۹ - ۹۶، نقل از: فرات و کنز الفوائد؛ معادن الحکمه، ج ۲، ص ۱۷۳، (نقل از: کافی و بصائر الدرجات).

«و يعلم ما فی الأرحام»، چگونه آن را دانستی؟ فرمود:

«انا نعلم المخزون المكتوم الذی لم یطلع علیه ملک مقرب و لا نبی مرسل، غیر محمد و ذریته؛ (۱)».

ما مخزون مکتوب را که نه ملک مقرب از آن مطلع است و نه پیامبر مرسل، جز محمد و ذریه ی پاکیزه اش، می دانیم.»

تفصیل این مطلب و سایر پرسش ها، در منابع مذکور در پاورقی موجود است، بدان جا ارجاع کنید. از جمله آنچه که حضرت درباره ی نوشته های روی بال ملخ بیان کرده و ابن عباس آن را از علم می داند، در آن جا آمده است. (۲).

سهم بندی بیت المال

عمر در سهم بندی بیت المال سیاست خاصی را دنبال کرد که در میان توده ی مردم و جامعه ی اسلامی پیامدهای بدی به دنبال داشت و آثار سوئی از خود به جای گذاشت، سیاستی مبتنی بر تعصبات جاهلی که امتیازات مادی و نژادی (۳) کاملاً در آن مشهود بود، در حالی که اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سعی زیادی در نابودی و ریشه کن کردن آن امتیازات داشتند. اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنها امیر المؤمنین علیه السلام به شدت این سیاست عمر را محکوم می کردند. به همین خاطر، قریش کینه ی

ص: ۱۵۵

۱- ۲۹۵. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۸ و ۳۳۷.

۲- ۲۹۶. همان، ج ۴۸، ص ۳۳۷؛ الخرائج و الجرائح، ص ۲۲۱. روایاتی وجود دارد که بر این موضوع دلالت می کند؛ به طور مثال، ر. ک: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۰۰ و ۱۰۱، نقل از: احتجاج طبرسی از سلیم بن قیس.

۳- ۲۹۷. در مورد سیاست عمر در بذل و بخشش، به منابعی که در مورد تبعیض نژاد گذشت رجوع کنید، و نیز ر. ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۳ و ۱۵۴؛ تهذیب تاریخ، ج ۴، ص ۳۲۱؛ سیره ی ائمه ی اثنی عشر، ج ۱، ص ۵۳۳؛ عبدالله علایلی، الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۰۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۱۱۱؛ فتوح البلدان، ص ۵۶۶ - ۵۴۸ و منابع دیگر.

حضرت را به دل گرفتند و برای جنگ با او لشکرها بسیج کردند و شمشیرها کشیدند. چه حضرت آنان را از امتیازاتی که عمر به آنها بخشیده بود و مهم ترین آنها امتیاز سهمیه بندی بیت المال بود، محروم ساخت. (۱).

این سیاست غلط در جهتی سیر کرد و چیزی را پایه گذاری نمود که خلفا و دار و دسته ی آنها فکرش را نکرده بودند و اصولاً مایل نبودند چنین مسأله ای پیش آید، و اگر هم متوجه آن بودند، دیگر راه فراری از آن نداشتند. این مسأله یک امر واقعی بود که می بایست آن را محافظت کرد و به نحوی به آن توجه نمود، یعنی اعتراف ضمنی بلکه صریحی از جانب هیأت حاکمه و در رأس آنها عمر بن خطاب، شخصیت قدرتمند و با نفوذ عرب، به فضائل حسنین علیهما السلام زیرا عمر آن دو را به رزمندگان بدر ملحق کرد تا مردم را به مقام ممتازی که داشتند و کسی نمی توانست آن را نادیده بگیرد، یا خود را در مورد آن به نادانی بزند، آگاه نماید.

روزی عمر مالی را تقسیم کرد و به این دو، بیست هزار درهم بخشید و به پسرش عبدالله هزار درهم. پسرش او را ملامت کرد و گفت: تو هجرت و سابقه ی مرا در اسلام می دانی و با این حال بین من و این دو کودک فرق می گذاری و آنان را بر من مقدم می داری. (معلوم می شود این مسأله در اوایل خلافت عمر اتفاق افتاده است.) عمر گفت: «وای بر تو! جدی مثل جد آن دو برایم بیاور تا به تو هم به اندازه ی آنان بدهم.» (۲).

ص: ۱۵۶

۱- ۲۹۸. به منابعی رجوع کنید که در مورد تبعیض نژادی بیان شد.

۲- ۲۹۹. الامام الحسین علیه السلام (پاورقی)، ص ۳۰۹، (نقل از: تذکره الخواص). علامه ی احمدی معتقد است که این تعلیل عمر در مورد عملش، ممکن است اشاره به این باشد که کاری که کرده، به خاطر انتساب آن دو به رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، نه به خاطر صفات و خصوصیتی که خود دارند. شاید او می خواست انظار عمومی را از آن منحرف کند. به نظر ما اگر چه ممکن است منظور عمر این باشد، ولی با این وجود نمی توانست آن دو بزرگوار را نادیده بگیرد.

آن گاه که عمر بن خطاب مورد ضرب ابولولو قرار گرفت، شورایی برای تعیین خلیفه ی پس از خویش تعیین کرد به نحوی که در تاریخ معروف است. سپس به اعضای شورا گفت:

«بعضی از شیوخ انصار را در شورا داخل کنید، اما کسی از آنان در خلافت سهیم نیست و حسن بن علی و عبدالله بن عباس هم به خاطر خویشاوندی با پیامبر در شورا حاضر شوند، باشد که از وجود آن دو در شورا برکتی نصیب شما گردد، اما در خلافت با شما شرکت ندارند، فرزندانم عبدالله نیز به عنوان مشاور در شورا حضور می یابد، اما سهمی در خلافت ندارد.»

سپس اینان در شورا حضور یافتند. (۱).

به نظر می رسد پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله یعنی بعد از بیعت رضوان و بعد از قضیه ی فدک که حضرت زهرا، حسنین علیهما السلام را به گواهی گرفت - به نحوی که گذشت - این اولین باری بود که امام حسن علیه السلام به طور رسمی در یک مسأله ی سیاسی - که از نظر دیگران رسمیت داشت - شرکت می کرد.

ملاحظه می شود که عمر تنها به ذکر امام حسن علیه السلام بسنده کرد، ولی نامی از امام حسین علیه السلام به میان نیاورد. شاید مسأله ای که بین آن دو به وقوع پیوست و امام حسین علیه السلام فرمود: از منبر پدرم فرود آی، هنوز از یاد خلیفه ی دوم نرفته و هنوز کینه ی او را به دل داشت و همین موجب گردید که حسین علیه السلام را در شورا شرکت ندهد.

عبدالله بن عباس را که مورد احترام و اهتمامش بود، نام برد، شاید برای تلافی و جبران موضعی که پدرش عباس در قبال آنان اتخاذ کرده بود. چه اگر

ص: ۱۵۷

نگویم عباس در بسیاری از اوقات از شدت بحران بین علی علیه السلام و آنان می کاست - چنان که در بیعت با ابوبکر و مسأله ی ازدواج عمر با ام کلثوم، دختر امیر المؤمنین علیه السلام پیش آمد - لاقلاً باید گفت که وی هرگز متعرض سلطنت و حکومت آنان نشد، و از همه بالاتر این که عباس در قتل سران قریش در جنگ بدر شرکت نداشت؛ از این رو می بایست خدمات عباس را طوری جبران کرد، و برای همین بود که فرزندش را به عنوان ناظر در شورای تعیین خلیفه شرکت داد.

از سوی دیگر، عمر می خواست کسانی را به عنوان همتای امام حسن علیه السلام مطرح کند و با شرکت دادن ابن عباس و پسر خود در شورا می خواست بگوید: درست است که حسن علیه السلام امتیازات خاصی دارد، اما دیگران هم تمامی امتیازات را از دست نداده اند و مانند وی از آن بهره ای دارند.

از طرفی می بینیم که عمر در این مسأله نقش مهمی به پسرش عبدالله واگذار کرد. عبدالله پدرش را اسوه و الگویی می دانست که باید از او فرمان برد و اوامرش را اطاعت کرد و در برابر نظرها و خواسته های او تسلیم بود و از آن تعدی نکرد.

طبعاً عمر می دانست که شخصیت و شکوه وی تا چه اندازه در فرزندش تأثیر داشته و کاملاً اطمینان داشت که وی خواهد کوشید مأموریت محوله را کاملاً اجرا کند. با این وجود می بایست کاری کرد که جلو بسیاری از پرسش های مردم در این باره گرفته شود و دیگر کسی نپرسد که چرا عمر فرزندش را در شورا شرکت داد و او را ناظر بر کار اعضای آن و بلکه مشاور قرار داد.

هدف عمر از شرکت دادن امام حسن علیه السلام و ابن عباس در شورا - به نحوی که آرزو می کرد از حضور آنان در شورا برکتی نصیب اعضا شود - این بود که خود را در طرح این نقشه، یک فرد باور و تقوا جلوه دهد، و از طرفی بسیاری از

اتهامات و شک و تردیدهای افراد شکاک را از خود دور ساخته و یا حداقل از شدت آنها بکاهد.

این بود چیزی که می توانستیم در این فرصت کوتاه از حادثه ی فوق، به طور اختصار برای شما بیان کنیم.

موضع امیر المؤمنین علیه السلام در شورا و سوگندهای حضرت به مواضع و فضائل خود در اقوال پیامبر درباره اش، هر گونه دورانیشی عمر را باطل کرد و موجب تثبیت همان شک و تردیدهایی گردید که عمر از آن بیم داشت، و حتی آن را شعله ور گردانید.

چرا امام حسن علیه السلام حضور در شورا را پذیرفت؟ باید متذکر شد که این نیز درست مانند حضور علی علیه السلام در این شورا بود. چه امیر المؤمنین علیه السلام در شورا شرکت کرد تا علامت سؤال بزرگی در مقابل نظر عمر قرار دهد که گفته بود: نبوت و امامت ابتدا در یک خاندان جمع نمی شود؛ یعنی حضرت می خواست بفهماند که اگر امامت و نبوت قابل جمع در یک خانواده نیست، پس چرا خود وی علی علیه السلام را کاندید خلافت کرده است؟! از طرف دیگر، امام علیه السلام قصد داشت که نگذارد مسأله ی امامت به فراموشی سپرده شود؛ از این رو لازم دانست با شرکت خود در شورای کذایی، این مسأله را در وجدان و شعور امت اسلامی زنده نگه دارد.

حضور امام حسن علیه السلام نیز در این شورا، بدین معنا بود که از عمر اعتراف بگیرد که وی از کسانی است که حق دارد در امور سیاسی و حتی بزرگ ترین و خطرناک ترین مسأله ای که امت پیش روی دارد، مشارکت داشته باشد، و همین که مردم نظاره گر شرکت حضرت در این شورا باشند، به حضرت امکان خواهد داد که در آینده در قضایای سرنوشت ساز، نظر خویش را اعلام کند، هر چند از وی پذیرفته نشود. از سوی دیگر می خواست به مردم نشان دهد که می توان گفت:

«نه» و میل داشت طواغیت این کلمه را به گوش خود بشنوند و تنها به این دلیل که یک نفر هاشمی گفته، نتوانند آن را رد کنند. چه، حالا حضرت می تواند بگوید که عمر (همان کسی که تنها و تنها گفته های وی برایشان قابل قبول است) شرکت بنی هاشم را در قضایای مهم و سرنوشت ساز سیاسی و حتی در همین مسأله پذیرفته است.

آری، همه ی این مطالب می تواند توجیه گر و بلکه دلیلی بر رجحان و حتی حتمی بودن مشارکت امام حسن علیه السلام در شورا و اجابت خواسته ی عمر در این زمینه باشد.

همچنین امام حسن علیه السلام با این عمل خود از عمر اعتراف گرفت که وی کسی است که باید مردم با نظر تقدس به وی بنگرند و در این حد با حضرتش معامله کنند. این چیزی جز نتیجه ی اقوال و مواضع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قبال حسنین علیهما السلام نمی باشد، که عمر و دیگر صحابه از حضرت دیده و شنیده بودند.

بنابراین هر کس با آن دو طور دیگری رفتار کند - هر چند از طرف عمر نصب شده و به او اطمینان داده باشد و مورد محبت و احترام او نیز باشد - متعدی و ظالم است؛ حتی خط و رأی کسی که بر مردم حکمرانی دارد و علاقه و ارتباط خود را با وی به رخ دیگران می کشد، در این باره، با این نظر عمر اختلاف دارد.

آری، همان طور که دیدیم امام رضا علیه السلام فرمود:

«ان الذی دعاه للدخول فی ولایه العهد، هو نفس الذی دعا امیر المؤمنین للدخول فی الشوری» (۱).

آنچه مورد پذیرش ولایت عهدی از سوی حضرت شد، همان چیزی است که

ص: ۱۶۰

۱ - ۳۰۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۶۴؛ معادن الحکمه، ص ۱۹۲؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۰؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۴۰ و ۱۴۱؛ الحیاه السیاسیه للامام الرضا علیه السلام، ص ۳۰۶، نقل از آنان.

امیر المؤمنین علیه السلام را وادار کرد تا در شورا شرکت کند.»

ما این مطالب را در این کتاب خود، زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام توضیح داده ایم، بدان جا رجوع کنید.

ص: ۱۶۱

امام حسن در وداع با ابوذر

«یا عماء!

لو لانه ینبغی للمودع أن یسکت، و للمشیع أن ینصرف، لقصر الکلام، و ان طال الأسف و قد أتى من القوم ما تری، فضع عنک الدنیا بتذکر فراغها، و شده ما اشد منها بر جاء ما بعدها، و اصبر حتی تلقی نبیک صلی الله علیه و آله و هو عنک راض؛ (۱).

ای عمو جان! از آن جایی که برای وداع کننده شایسته است که سکوت کند و بدرقه کننده خوب است که باز گردد سخن کوتاه خواهد بود، اگر چه تأسف طولانی و دراز است. این مردم با تو کردند آنچه که خود مشاهده می کنی، پس دنیا را با یادآوری جدایی از آن، از خود واگذار، و سختی دشواری ها و ناکامی های آن را به امید روزهای پس از آن، بر خود هموار کن، و شکیبایی و صبر پیشه کن تا این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در حالی دیدار کنی که وی از تو خوشنود و راضی باشد.»

ص: ۱۶۴

۱- ۳۰۲. شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۲۵۳؛ الغدیر، ج ۸، ص ۳۰۱، نقل از: شرح نهج البلاغه و وافی، ج ۳، ص ۱۰۷ و بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۱۲ و ۴۳۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲؛ ر. ک: روضه ی کافی، ج ۸، ص ۲۰۷.

این بود کلماتی که امام حسن علیه السلام خطاب به ابوذر بر زبان آورد، آن گاه که با پدر و برادر و عمویش عقیل و پسر عمویش، عبدالله بن جعفر، و ابن عباس با وی تودیع می کرد. آری، ابوذر همان صحابی جلیل القدری که در راه دین و حقیقت به مبارزه و جهاد بی امان غاصبان خلافت و حاکمان ستمگر پرداخت و در این مسیر هر گونه ظلم و شکنجه و توهین را به جان خرید و سرانجام در تبعیدگاه خود (ربذه) تنها و غریب به دیار معشوق شتافت.

این سخنان حضرت، نمایانگر موضع قوی و نیرومندش در قبال دخل و تصرفات و اعمال خلاف شرع و ناروای هیأت حاکمه بود. موضعی که مبتنی بود بر حق و حقیقت و عقیده ی استوار.

امام حسن علیه السلام با این کلمات خود، در تحقق اهداف عالی ابوذر سهیم است، چرا که در آن اوضاع و احوال لازم بود برای بیداری امت مسلمان از خواب غفلت و آگاهی مسلمین از وقایعی که می گذشت و حوادثی که به وقوع می پیوست، فریادی برآورد و به آنان تفهیم نمود که چنین نیست که همواره باید حاکم مؤاخذه نشود. حاکم، بر قانون تفوق و برتری ندارد، بلکه باید پشتیبان و مدافع قانون باشد و هر گاه مرتکب اعمال خلاف گردید یا مقام و منصب را در خدمت هواهای نفسانی و منافع خصوصی خود قرار داد، هر کس حق دارد در مقابل او موضع گیری کند و از حق دفاع نماید و از هیچ تلاش و کوششی در راه زدودن ظلم یا حیف و میلی که از وی سرزده دریغ نرزد.

از طرف دیگر، از آن جایی که شرایط و اوضاع و احوال چنان است که به امیر المؤمنین و فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام و پیروان مخلص آنان فرصت اتخاذ چنین موضعی را - آن طور که ابوذر کرد - نمی دهد، لاقابل باید نظر خویش را که همان نظر اسلام حقیقی است، در مورد ابوذر و موضع بر حق اعلان نمایند. این کار می تواند به موضع ابوذر ابعاد عظیم تبلیغاتی، فکری و سیاسی داده، از آثاری

که در آینده را به دنبال خواهد داشت حمایت کند. از این رو علی رغم ممانعت عثمان از بدرقه ی ابوذر، امیر المؤمنین علیه السلام دست دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و همراه برادرش عقیل و برادرزاده اش عبدالله بن جعفر و ابن عباس باری تودیع وی بیرون آمد. آن گاه برخورد حضرت با مروان پیش آمد و منجر به ماجرای دیگری شد که بین آنان و خلیفه به وقوع پیوست. به این حوادث، مورخان زیادی اشاره کرده اند. (۱) امیر المؤمنین علیه السلام اقدامات دیگری نیز انجام داد که فعلا مجال بررسی آن نیست.

اگر به دقت در سخنان حضرت مجتبی علیه السلام در وداع با ابوذر بنگریم، خواهیم دید که حاوی موارد زیر بود:

تأسف عمیق از رفتار هیأت حاکمه با ابوذر، تشویق وی به ادامه ی مبارزه، رضایت پروردگار و خشنودی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این عمل.

از طرفی امام علیه السلام کوشید تا تحمل این ظلم عظیم و جنایت بزرگ را بر دوش ابوذر آسان کند و بینشی به او بدهد که از شدت سختی بکاهد و رویارویی با سختی هایی را که از این به بعد در انتظار اوست، برایش قابل تحمل سازد؛ از این رو فرمود:

«دنیا را با یادآوری جدایی آن، از خود واگذار و سختی و دشواری ها و ناکامی های آن را به امید روزهای پس از آن بر خود هموار کن!»

این گفته های حضرت، بیانگر راز حقیقی (بینش توحیدی نسبت به دنیا و آخرت) است که می تواند شخصیت فرد مسلمان را از هر سلاح و قدرتی که در دست طغیانگران و اشرار است، قوی تر و مستحکم تر نماید، و از سوی دیگر

ص: ۱۶۶

۱- ۳۰۳. ر. ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۲ - ۳۳۹؛ شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۲۵۵ - ۲۵۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲ و ۱۷۳؛ فتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

قادر است انسان مسلمان را طوری بار آورد که با رضایت و اطمینان تمام هر آنچه در اختیار دارد و حتی جان خویش را در کف اخلاص گذاشته، در این راه فدا کند، و بالاتر از آن، وی را آن چنان سازد که با احساس ملامت از سرور و خوشحالی و بلکه سرشار از شادمانی و سعادت، چنین از جان گذشتگی کند.

ص: ۱۶۷

۱. گویند: طبرستان به دست سعید بن عاص، سرکرده ی مجاهدان مسلمان، در سال ۳۰ هـ. فتح شد.

پیش از آن، مردم طبرستان با سوید بن مقرن در زمان عمر به پرداخت خراج مصالحه کرده بودند، ولی در زمان عثمان، سعید بن عاص به آن جا لشکر کشید. حسن و حسین و ابن عباس از افراد سپاه سعید بن عاص بودند. (۱).

درباره ی شرکت امام حسن علیه السلام ابونعیم می گوید:

«حسن به عنوان رزمنده وارد اصفهان شد و از آن جا به عزم ملحق شدن به مبارزان گرگان عبور کرد.» (۲).

بنابر عقیده ی، امام حسن علیه السلام و برادرش امام حسین علیه السلام از کسانی بودند

ص: ۱۶۸

-
- ۱- ۳۰۴. الفتوحات الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۷۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۰۹؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۳؛ فتوح البلدان، ص ۴۱۱؛ تاریخ ابن خلدون ج ۲، ص ۱۳۵؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۵۴؛ حیاة الحسن علیه السلام، ج ۱، ص ۹۶؛ سیره ی ائمه ی اثنی عشر، ج ۱، ص ۳۵۶ و نیز ج ۲، ص ۱۷ (نقل از: ابن خلدون و طبری).
- ۲- ۳۰۵. ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۴۴ و نیز ر. ک: ص ۴۳ و ۴۷.

که وارد گرگان شدند. (۱).

۲. درباره ی فتح آفریقا می گویند:

عثمان به سال ۲۶ سال هجری ارتشی را برای فتح آفریقا بسیج کرد. سرداری سپاه را به عبدالله بن ابی سرح سپرد. در میان جنگجویان سپاه تنی چند از صحابه بودند، از جمله: [عبدالله] بن عباس، پسر ابن عمر، پسر عمرو بن عاص، [عبدالله] بن جعفر، حسن، حسین و [عبدالله] بن زبیر. (۲).

تفسیر و توجیه

بعضی سعی کرده اند شرکت امام حسن علیه السلام در فتوحات را چنین توجیه کنند:

حضرت محبتی علاقه داشت دامنه ی نفوذ اسلام گسترش یابد، و از آن جایی که این فتوحات را در خدمت دین و در جهت گسترش نفوذ اسلام می دید، به صفوف مجاهدان پیوست و وارد میدان کارزار گردید که: «الجهاد باب من ابواب الجنه» و اندوهی را که به خاطر تضييع حق پدرش به دل داشت، برای نشر حقایق اسلامی در پرده ی مصلحت فرو پوشید، زیرا آنچه برای اهل بیت علیهم السلام اهمیت خاص داشت، اسلام بود و فدا شدن در راه آن و نه چیز دیگری. (۳).

به تعبیر مرحوم حسنی:

بعید نیست که علی بن ابی طالب و فرزندانش علیهم السلام در راه نشر اسلام و اعتلای عقیده ی توحیدی، همه ی امکانات و نیروهای خود را بسیج کنند، و اگر حق خود را

ص: ۱۶۹

۱- ۳۰۶. تاریخ جرجان، ص ۷.

۲- ۳۰۷. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۲۸؛ حیاة الحسن علیه السلام، ج ۱، ص ۹۵؛ سیره ی ائمه ی اثنی عشر، ج ۲، ص ۱۸ - ۱۶ و نیز ج ۱، ص ۵۳۵، (نقل از: ابن خلدون و الاستقصاء فی اخبار المغرب الاقصى، ج ۱، ص ۳۹).

۳- ۳۰۸. ر. ک: حیاة الحسن علیه السلام، ج ۱، ص ۹۵ و ۹۶؛ سیره ی ائمه ی اثنی عشر، ج ۱ و ۲، ص ۲۸ - ۱۶.

در خلافت مطالبه می کنند، به خاطر نشر اسلام و تعالیم رهایی بخش آن است. از این رو اگر اسلام در مسیر اصلی خود قرار گیرد، چه مانعی دارد که آنان نیز سربازانی باشند در خدمت اسلام و مسلمانی؛ حتی اگر در این راه، آزار و اذیابی نیز به آنها برسد، با جان و دل می پذیرند. براستی که امیر المؤمنین بارها فرمود: «و الله لاسلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا علی خاصه.» (۱).

مرحوم حسنی، عدم شرکت حسنین علیهما السلام در معرکه های نبرد اسلامی در روزگار عمر بن خطاب را علی رغم این که درگیری با مشرکان در مناطق مختلف به شدت ادامه داشت و فتوحات یکی پس از دیگری نصیب مسلمین می شد و غنایم بسیار زیادی از اکناف و اطراف به سوی مدینه سرازیر بود و با وجود این که امام حسن علیه السلام در سالیان پایانی خلافت عمر، به سن بیست سالگی رسیده بود و معمولاً این سن برای جنگیدن در میدان های نبردی که پیر و جوان مسلمین برای شرکت در آن سبقت می گرفتند، کاملاً مناسب است، چنین توجیه می کند:

«شاید علت عدم شرکت آن دو در جنگ های دوره ی عمر این بود که امیر المؤمنین علیه السلام از دخالت در امور دولتی و سیاسی کناره گیری کرده بود. ما شک نداریم که عدم شرکت امام در جنگ ها و فتوحات اسلامی، به خاطر شانه خالی کردن از بار مسؤولیت و تمایل به حفظ جان نبود، بلکه آن طور که بیشتر راویان گفته اند، برای این بود که عمر به خاطر مصالح سیاسی که بیشتر به نفع خود وی بود تا اسلام، بسیاری از بزرگان صحابه را ممنوع الخروج نموده و تقریباً چیزی شبیه زندگی اجباری در مدینه بر آنان تحمیل کرده بود. امام حسن علیه السلام نیز به منظور خدمت به اسلام و نشر تعالیم آن و نیز برای حل مشکلاتی که برای مسلمین پیش می آمد، در

ص: ۱۷۰

نظر درست

اشاره

ما نیز نمی توانیم این توجیه را بپذیریم و اعتقاد داریم که حسنین علیهماالسلام در هیچ کدام از فتوحات روزگار خلفا شرکت نداشتند، و نیز معتقدیم که این فتوحات عموماً به نفع اسلام نبوده، بلکه برعکس ضربه ای بود بر پیکر اسلام. ما نظر خود را به صورت ذیل خلاصه می کنیم:

آثار فتوحات بر مردمی که سرزمینشان فتح می شد

واضح است که به دنبال این فتوحات، از طرف هیأت حاکمه هیچ گونه اهمیتی در جهت ارشاد، آموزش و پرورش و تربیت صحیح اسلامی مردم صورت نگرفت، تا عقیده ی اسلامی در درون آنان رسوخ کرده و به صورت یک نیروی عقیدتی درآید که بتواند وجدان و ضمیر انسانی را با معانی اصیل بارور سازد، و از آن جا بر کلیه ی حرکات و سکنات افراد سایه افکند و روح آنان را با مفاهیم و خصایص اسلامی انسانی عالی غنا بخشیده، در سازندگی انسان مؤثر افتد و نقش خویش را در تبلور ویژگی ها و خصایص اخلاقی بر اساس همان مفاهیمی که اعتقاد اسلامی را در وجدان و درون آنها شکوفا نموده، به منصفی ظهور رساند.

آری، در خلال بیست سال، دامنه ی نفوذ اسلام به طوری گسترش یافت که چندین برابر فتوحات اسلامی در عهد پیامبر عظیم الشأن اسلام گردید، اما اختلاف این و آن از زمین تا آسمان بود.

ص: ۱۷۱

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اظهار مسلمانی بیان شهادتین و انجام بعضی از شعائر و ظواهر اسلامی، به طور سطحی قناعت نمی کرد، بلکه برای مردم آن بلاد معلمان و مربیانی اعزام می کرد تا ضمن آموزش کتاب خدا و حکمت و احکام دینی، آنان را ارشاد و موعظه کنند. (۱).

اما از آن طرف، فتوحات انجام شده در روزگار خلفا و امویان، هیچ گونه تعلیم و تربیت و آموزش و پرورشی را به همراه نداشت و کادرهای ورزیده ای که

ص: ۱۷۲

۱- ۳۱۱. ر. ک: التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۴۷۷ - ۲۴۸. رسول اکرم صلی الله علیه و آله مصعب بن عمیر را به مدینه فرستاد که اهل آن جا را تعلیم دهد. در عهدنامه ی عمرو بن حزم، حضرت صلی الله علیه و آله وی را به تعلیم آنان امر می کند. «ر. ک: مکاتیب الرسول، نامه ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عمرو بن حزم.» در التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۴۱ آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی را که همسایگان خود را تعلیم نمی دادند تهدید کرد. در صحیح بخاری، پاورقی فتح الباری، ج ۱، ص ۱۶۶، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نمایندگان عبدالقیس فرمود: «برگردید به سوی اهل خودتان و آنان را تعلیم دهید!» در غزوه ی بئر معونه ده ها تن از افرادی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تعلیم احکام دین به سوی مردم فرستاده بود، کشته شدند. «به قضیه ی غزوه ی رجیع و دیگر قضایا نیز رجوع کنید.» بعضی از محققان می گویند: بخش عظیمی از فتوحات اسلامی در ایران بود و ما بسیاری از دانشمندان و دین داران را در زمان تابعین از ایرانی ها می بینیم. این تنها از راه تعلیم و تربیت و ارشاد آنان توسط صحابه و تابعین و مردم مدینه امکان پذیر بود، و این همه تعالیم و ارشادهای نقل شده، نمی تواند دلیل بر عدم آن باشد. گوییم: آن چه اینان گفته اند، ده ها سال پس از فتوحات بوده. همین طور تعداد دانشمندان و دین داران مورد نظر، با حجم فتوحات اسلامی در ایران تناسب ندارد. همچنین متعبدان کسانی بودند که در مناطق نزدیک به سرزمین های اسلامی سکونت داشتند و در مناطق دور دست، چنین دین دارانی سراغ نداریم. به هر حال، علاوه بر این که تعداد چنین افرادی در حد مطلوب نبود و در مناطق دوردست، افراد دین دار و دانشمندی وجود نداشت و علاوه بر این که پس از گذشت یک یا چند نسل به وقوع پیوست، باید دانست که این امر در نتیجه ی تلاش های هیأت حاکمه نبود، بلکه بر اثر زحمات افراد خاصی بود که احساس مسؤولیت می کردند. علی الخصوص امیر المؤمنین در دوره ی حکومت خود و امامان بعد و نیز صحابه ی مخلص، این زحمات را متحمل شدند.

مأموریت های آموزشی مهم را در قلمرو وسیع با ساکنان زیاد انجام دهند، وجود نداشت. خلفا و فاتحان نیز به این امر مهم و حیاتی اهمیت نمی دادند.

از تسلیم شدگان تنها خواسته می شد که به یگانگی خدا و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شهادت داده، بعضی از تکالیف و شعائر اسلامی را به صورت ظاهری و خالی از محتوای اعتقادی و بدون رسوخ در درون وجدان به جای آورند؛ از این روست که می بینیم در بعضی از کتاب های تاریخ آمده است: بسیاری از مناطق توسط سپاهیان مسلمان فتح می شد، اما پس از زمان اندکی به کفر و عصیان برمی گشتند و برای بار دوم توسط مسلمین گشوده می شد. (۱).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سوی خداوند مأمور بود که از مردم، هم اسلام بخواهد و هم ایمان:

«قالت الاعراب آمنوا ولم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا، و لما یدخل الایمان فی قلوبکم.» (۲).

خلفا و کشور گشایان مسلمان فقط ظاهر مسلمانی را از مردم می خواستند و بس؛ ما این سهل انگاری را در میان قریش و دیگران به عیان می بینیم، حتی بسیاری از صحابه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همین روش را در پیش گرفته بودند. موسی بن یسار گوید:

«اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بیابانگرد های خشنی بودند؛ ما ایرانیان که آمدیم، دین اسلام را خالص گردانیدیم.» (۳).

ص: ۱۷۳

۱- ۳۱۲. به طور مثال ر. ک: تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۳۳ - ۱۳۱؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۵۶ - ۱۲۱؛ فتوح ابن اعثم (فارسی) ص ۸۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۵؛ دحلان، الفتوحات الاسلامیه، ج ۱، (موارد زیادی را ذکر کرده است)؛ المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۱۸۶.

۲- ۳۱۳. حجرات (۴۹) آیه ی ۱۴.

۳- ۳۱۴. لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۳۶؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۲۷.

بدین ترتیب مردمی که سرزمینشان پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله فتح شد، بر همان آداب و رسوم و مفاهیم جاهلی حاکم بر حرکات و سکنات و روابط و مناسبات اجتماعی خود به طور عام باقی ماندند، و اسلام نه در جانشان جای گرفت و نه در ضمیرشان ریشه دوانید، چه رسد به این که در اسلام ذوب شوند و اسلام بر آنان حکمفرما باشد و در میانشان حرکت ایجاد کند. آثار و عواقب طولانی این پدیده، بسیار تأسف آور بود، زیرا در نظر آنانی که از آن بهره برداری می کردند و از اسلام جز اسمی و از دین جز رسمی سراغ نداشتند، این آداب و رسوم و مفاهیم جاهلی و انحرافات و روابط و مناسبات قبیله ای و طمع ورزی های شخصی و دیگر کارهای غیر انسانی که به دنبال داشت، اگر نگوییم به نظرشان برگرفته از اسلام بود، باید حداقل بگوییم که آن را مخالفت و معارض اسلام نمی دیدند و در نظرشان هیچ گونه تضاد و تعارضی با هم نداشت، و کار را به جایی رساندند که اسلام به عنوان حافظ آن مطرح شد و این مفاهیم و آداب و رسوم لباس اسلام به تن کرد و رنگ دین به خود گرفت؛ از این رو در پوشش اسلام و در زیر چتر حمایتی آن در امن و امان به سر بردند.

اسلام در نفوس بسیاری از حاکمان و اعوان و انصارشان که به خاطر مصاحبت پیامبر صلی الله علیه و آله و رؤیت آن حضرت در میان توده ی مردم مکان و منزلتی داشتند، چندان رسوخ نکرده بود و بر انحرافات، مفاهیم و آداب و رسوم جاهلیت باقی بودند و از مقام و موقعیت خود در راه ثبت آن ها از هیچ کوششی فروگذار نکردند، حتی از راه جعل حدیث و انتساب آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله در این راه کوشیدند. در تبعیض نژادی و برتری دادن اعراب بر عجم و موارد دیگری که بدان اشارت رفت، وضع به همین منوال بود.

خلاصه این که گسترش اسلام و نشر تعالیم عالی آن، به هیچ وجه مورد اهتمام و کوشش زمامداران نبود.

هر گاه اسلام ظاهری و بدون بعد عقیدتی و عاری از هر گونه اصول و قواعد علمی و فرهنگی باشد و روح و روان و عقل و وجدان انسان طوری جایگزین نشود که به صورت یک محرک وجدانی و درونی درآید، به تدریج متلاشی خواهد شد و در حرکات و مواضع انسان اثری از خود به جای نخواهد گذاشت. از طرف دیگر، مردم به چنین اسلامی عادت خواهند کرد و اسلام به صورتی در نظرشان جلوه خواهد کرد که هیچ منافاتی با انواع انحرافات و جنایات غیر انسانی نداشته باشد. اگر نگوییم که چنین اسلامی، به کالبد شکافی های بسیار دقیق و عمیقی نیازمند است که خیلی از نیروها و امکانات را به تحلیل برده و بخش عظیمی از آن را به هدر خواهد داد، حداقل باید بگوییم: هدایت این مردم به سوی اسلام اصیل در درازمدت، کاری مشکل و طاقت فرسا خواهد بود، در حالی که می توانستند با پیروی و تأسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و حرکت در خط پیامبر عظیم الشان جلو بسیاری از این مصائب و مشکلات را بگیرند و واقعه را قبل از وقوع علاج کنند.

از سوی دیگر، چنین جامعه ای از امنیت و مصونیت کافی برخوردار نخواهد بود، تا آن را از گزند حوادث و دستبرد اشرار و بیگانگان و حتی کسانی که آن را وسیله ای برای انهدام و ضربه زدن به اسلام حقیقی قرار داده اند، نگهداری کند. اسلامی که مانع رسیدن آنها به انحرافات و خواسته ها و امیال نفسانی می شود. با مراجعه به تاریخ درمی یابیم که این مسأله خصوصاً در زمان امویان و پس از آن تحقق یافت.

یک متن تاریخی درباره ی جامعه ی عراق در عصر امام حسن علیه السلام می گوید:

«گروه های گوناگون از مردم با آن حضرت بودند. برخی از شیعیان او و پدرش، برخی از خوارج که هدفشان تنها جنگ با معاویه بود و می خواستند از هر راهی شده با معاویه بجنگند و برخی از آنان مردمانی فتنه جو و حریص به غنیمت های

جنگی که دین و ایمان نداشتند، برخی نیز افراد دو دول بودند که عقیده و ایمان محکمی به آن حضرت نداشتند و برخی دیگر روی غیرت و عصیت قومی و پیروی از سران قبایل خود به سوی اسلام آمده بودند و دین و ایمانی نداشتند.» (۱).

علی رغم این که عراق نزدیکترین منطقه به مرکز خلافت اسلامی بود، و علی رغم این که از سوی هیأت حاکمه نسبت به عراق که مرکز هدایت سپاهیان مسلمان برای فتح مناطق شرقی بود، عنایت خاصی مبذول می شد، می بینیم جامعه ی عراق در روزگار امام حسن علیه السلام چنین وضعی داشت، تا چه رسد به مناطق دیگر که یا دور از مرکز خلافت بود یا به دلایلی بدانها اهمیتی داده نمی شد. در مورد این جامعه، در بحث خود درباره ی خوارج به طور مفصل صحبت کرده ایم. امیدواریم که در آینده ی نزدیک بتوانیم این بحث را به پایان برسانیم، ان شاء الله.

در متن فوق، این قسمت قابل ملاحظه است که می گوید: «برخی از شیعیان او و پدرش بودند...» چرا که ما معتقدیم این عده آن قدر زیاد نبودند که بتوان آنها را در برابر سایرین مذکور در این نص قرار داد و به حدی نبودند که بتوانند در مقابل آنان عرض اندام کنند.

«زیرا مردم در مورد علی علیه السلام اکراه داشتند و در دل شک و تردید. دل به دنیا بسته بودند، افراد مخلص در میانشان کم بودند، مردم بصره با او مخالف بوده و کینه اش را به دل داشتند. اکثر کوفیان و قاریان آن در مقابل او بودند و مردم شام و اکثر قریش هم از حضرت دل خوشی نداشتند.» (۲).

کسی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود:

ص: ۱۷۶

۱- ۳۱۵. کشف الغمه ی اربلی، ج ۲، ص ۱۶۵؛ ارشاد مفید، ص ۱۹۳؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۵ و ۵۰.

۲- ۳۱۶. الغارات، ج ۲، ص ۵۵۲.

«کان علی بن ابی طالب علیه السلام عندکم بالعراق، یقاتل عدوه و معه اصحابه و ما کان منهم خمسون رجلا یعرفونه حق معرفته و حق معرفه امامته؛ (۱)»

علی بن ابی طالب با شما در عراق بود. با اصحاب خود علیه دشمنش می جنگید، منتها در میان آنها پنجاه نفر که حق حضرت و امامتش را چنان که باید بشناسند، یافت نمی شد.»

در جنگ صفین علی علیه السلام به عدی بن حاتم فرمود:

«پیش بیا! عدی آن قدر نزدیک شد که گوشش در مقابل بینی علی علیه السلام قرار گرفت. حضرت فرمود: وای بر تو، عموم کسانی که امروز با من هستند، بر من عصیان می ورزند و نافرمانی ام می کنند، اما معاویه در میان کسانی است که از او اطاعت می کنند و فرمان می برند.» (۲).

از طرفی در آن زمان، رفتار حکام با مردم عموماً اسلامی نبود. نگاهی گذرا به چگونگی برخورد آنان با مردم برای تبیین این وضعیت کافی است. به عنوان نمونه به مطلب زیر توجه فرمایید:

«اهالی افریقا نسبت به سایر ممالک، بسیار مطیع و آرام و فرمانبردار بودند، تا این که در زمان هشام بن عبدالملک اعیان و مبلغان عراقی در افریقا رخنه کردند. آنها با مشورت و تبلیغ عراقیان دست به عصیان زدند و پراکنده شدند که تا به امروز (زمان مؤلف) این وضعیت ادامه دارد. آنها می گفتند: به سبب جرم و جنایت عمال هرگز با اولیای امور خود مخالفت نمی کنیم. مبلغان عراقی به آنها گفتند: این عمال و حکام تبهکار به امر و اراده ی پیشوایان منصوب می شوند و آنها مقصر و مسؤول هستند. اهالی افریقا گفتند: باید آنها را امتحان کنیم.

عده ای حدود بیست و چند مرد به نمایندگی از مردم افریقا، به دیدار هشام آمدند.

ص: ۱۷۷

۱- ۳۱۷. اختیار معرفه الرجال، ص ۶.

۲- ۳۱۸. شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۷۷.

اما به آنها اجازه ملاقات داده نشد. ناگزیر بر «ابرش» وارد شدند و به او گفتند: به امیر المؤمنین بگو که امیر ما با لشکری که از ما و سربازان خود تشکیل داده به جنگ می رود، چون غنایمی به دست می آوریم ما را محروم کرده، آن را به لشکر خاص خود اختصاص می دهد. آن گاه می گوید: شما در این حرمان بیشتر ثواب می برید، و چون بخواهیم یک شهر و قلعه را فتح کنیم، او ما را بر سایران مقدم می دارد که سپر لشکر او شویم. آن گاه می گوید: اجر و ثواب شما در این جانفشانی بیشتر است. از این گذشته، لشکریان شکم گوسفندان را زنده زنده می شکافند و بره ها را از شکم آنها بیرون آورده و پوست می کنند و می گویند: از این پوست برای خلیفه پوستین تهیه می کنیم. برای یک پوست هزار میش را می کشند و ما این کارها را تحمل می کنیم. سپس آنان ما را دچار گرفتاری دیگری کردند و آن، این که هر دوشیزه ی زیبایی را از میان ما می ربودند. ما پس از این ظلم و تجاوز اعتراض کرده گفتیم: ما در کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیده ایم که چنین امری جایز باشد. ما هم مسلمان هستیم. اکنون آمده ایم بدانیم آیا این کارها به دستور امیر المؤمنین انجام می گیرد یا نه.

آن ها مدتی در آنجا بدون نتیجه اقامت کردند، تا این که زاد و راحله ی آنان تمام شد و ناامید شدند. آن گاه صورتی از اسامی خود را نوشته به وزرا دادند و گفتند: اگر امیر المؤمنین راجع به ما پرسید، خبر دهید که ما از آفریقا آمدیم و ناامید برگشتیم. آن گاه به سوی آفریقا رهسپار شدند. اول کاری که کردند، عامل هشام را کشتند و پرچم تمرد و عصیان برافراشتند و بر آفریقا مستولی شدند. خبر شورش به هشام رسید. وضع و حال نمایندگان را پرسید. اسامی را به او دادند، دانست که این عده همان کسانی هستند که بر ضد او قیام کرده اند.» (۱).

ص: ۱۷۸

یک متن تاریخی دیگر می گوید:

«قتیبه بن مسلم بر اهل طالقان وارد شد. عده ی زیادی از مردم آن جا را کشت، که در تاریخ نظیر آن شنیده نشده بود. در مسافت چهار فرسنگ از دو طرف، چوبه های دار نصب کرده، عده ی بسیاری را در دو جانب جاده به دار کشید که همه به یک نسق به هم پیوسته بودند.» (۱).

یکی از فرماندهان در فتح گرگان، به اهالی شهر امان داد، به شرط این که حتی یک تن از آنها کشته نشود. اما حصار را که گشود، به جز یک تن، تمام آنها را کشت. (۲).

فرمانده دیگری با اهالی قنسرین مصالحه کرد. یکی از شرایط صلح این بود که قلعه و دیوار شهر را ویران کند و چنین هم کرد. (۳).

والی خراسان از اهل ذمه ی سمرقند و ماوراء النهر خواست که اسلام آورند و گفت: در صورتی که مسلمان شوند و دعوتش را بپذیرند، از آنان جزیه نخواهد گرفت. آنان دعوتش را پذیرفته و اسلام آوردند، اما وی از آنان مطالبه ی جزیه کرد؛ آنان نیز اعلان جنگ کردند و با وی به نبرد پرداختند. (۴).

هنگامی که عقبه بن نافع، والی معاویه بن ابی سفیان، به افریقا وارد شد، مردم را از دم شمشیر گذراند، زیرا وقتی امیری وارد می شد، از وی اطاعت می کردند و بعضی هم اظهار اسلام می نمودند، اما همین که امیر از آن جا برمی گشت، پیمان می شکستند و از اسلام برمی گشتند. (۵).

ص: ۱۷۹

-
- ۱- ۳۲۰. البدایه و النهایه، ج ۹، ص ۸۱ - ۷۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۴۵.
 - ۲- ۳۲۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۱۰؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۵۴.
 - ۳- ۳۲۲. الفتوحات الاسلامیه، ج ۳، ص ۵۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۹۳؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۸.
 - ۴- ۳۲۳. البدایه و النهایه، ج ۹، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.
 - ۵- ۳۲۴. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۶۵.

ابن اثیر می گوید:

«چون ایرانیان هجوم اعراب و غارت آنها را در سواد دیدند، به رستم و فیروزان - که هر دو از فرمانروایان ایرانی بودند - گفتند: اختلاف و کشمکش شما دو سردار به جایی رسیده که ایران را تباه و ایرانیان را خوار نموده اید.» (۱).

امثال این مطالب آن قدر زیاد است که مجال تتبع و استقصای آن نیست. به همین خاطر بود که مقاومت مردم در سرزمین های فتح شده شدیدتر شد و بسیاری از آنان پیمان شکستند، به نحوی که مسلمین مجبور شدند بسیاری از مناطق را بیش از یک بار فتح کنند. (در گذشته اشاره ای به این مطلب داشتیم).

آثار فتوحات بر فاتحان

سیاست های تبعیض در سهمیه بندی بیت المال و برتری بخشیدن عرب بر عجم و اقامت اجباری بزرگان صحابه در مدینه و سپردن پست های مهم و فرماندهی سپاهیان به گروهی خاص، غالباً بر اساس مقرارت و معیارهای اسلامی نبود، بلکه معیار اصلی این بود: برخورداری از حمایت هیأت حاکمه، یا ملاقات پیامبر صلی الله علیه و آله در برهه ای کوتاه و بالاخره قریشی بودن.

همین سیاست ها بود که از این ملت پیروز، ملت مغرور و خودپسندی به وجود آورد که حد و مرزی برای خود نمی شناخت و طبقه ای از ثروتمندان به وجود آورد که مال و ثروت منکوبشان کرد و نعمت های فراوان مسرورشان ساخت و در این راه هیچ گونه مانع و رادعی از طرف دین و وجدان سد راهشان نبود. اکثر آنان از فرزندان و اعضای هیأت حاکمه و خویشان و نزدیکانشان و به ویژه قریش بودند. امت مسلمان هر جنایتی از اینان دید. توسط همین ها بود که

ص: ۱۸۰

آری، مناصب، مقهورشان ساخت و فتوحات به لحاظ غنایم و اسیرانی که به همراه داشت و موجب گسترش نفوذشان گردید، دهانشان را آب انداخت. هر یک به خود غره شد و دیگران را کوچک شمرد، خود را بزرگ دید و تکبر پیشه کرد. چه با واقعیات موجود، بر اساس تفکر جاهلیت برخورد می کردند که قبیله را اساس هر چیزی می دانست و به امت بهایی نمی داد. از طرفی فرد را مقیاس هر چیز و منشأ تمامی برخوردها و مناسبات و تمامی مواضع و تحرکات خود می دانست، نه گروه را آنان شدیداً به تقویت و تثبیت سلطنت و حکومت خود همت گماردند و با پول و رشوه، و وعده ی پست و مقام، انصار را در اطراف خود جمع کردند؛ سپس با ازدواجهای قبیله ای سعی نمودند خود را با سران قبایل و طوایف قدرتمند نزدیک کنند. برای نیل به اهداف مورد نظر، سیاست های دیگری نیز در پیش گرفتند که بسیاری از اوقات، خشونت و ارباب، و قتل و کشتار، تنها یکی از آن ها بود. (۱) همچنین به گسترش نفوذ و حکومت خود [در مناطق مختلف] به این اعتبار که در درجه اول، ملک شخصی و قبیله ای آنان است، ادامه دادند. (۲).

اگر ابوبکر و عمر نمی دانستند که خلیفه اند یا پادشاه (۳)، معاویه، پسر ابوسفیان، خود را پادشاه بالفعل نامید. عده ی دیگری نیز خود را پادشاه

ص: ۱۸۱

۱- ۳۲۶. مانند ماجرای ابوذر، ابن مسعود، عمار و دیگران... خصوصاً در زمان معاویه و بعد از او.

۲- ۳۲۷. این داستان نیز معروف است که «سواد را بوستان قریش» می دانستند.

۳- ۳۲۸. ر. ک: طبقات، ج ۳، ص ۲۲۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۶۶؛ منتخب کنز العمال در پاورقی مسند احمد، ج ۴، ص ۳۸۹ - ۳۸۳؛ حیاة الصحابه، ج ۳، ص ۴۷۶ و نیز ج ۲، ص ۳۶ و ۳۷ و ۲۵۶؛ التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۱۳؛ کنز العمال ج ۳، ص ۴۵۴ و نیز ج ۲، ص ۳۱۷ و نعیم بن حماد در الفتن؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۴۰؛ طبقات، ج ۳، ص ۳۰۶.

می دانستند. عمر هم خود را در بعضی از مناسبت ها پادشاه می خواند. (۱).

معاویه و امویان - و حتی بسیاری از مردم - آنان را ملوک قیصری می دانستند و در نظرشان اسلام و مسلمانی، تنها شعاری بود که در خدمت این پادشاهی قرار داشت و به تقویت آن کمک می کرد؛ از این رو اگر تشخیص می دادند که روزی مانع آنان از رسیدن به آمال و آرزوها و اهدافشان خواهد شد، آن را در هم کوبیده از ریشه نابود می کردند.

پس استفاده کنندگان اصلی فتوحات - خصوصا در درازمدت - همین قشر خاص بودند و هم اینان بودند که اشیای نفیس مرا ربودند و زمین های بزرگ، طلا و غنائم خالصی را برای خود برداشتند، و نیز زنان زیبا - زنانی را که به عنوان اسیر و کنیز به اسارت درآورده بودند - مختص خود می دانستند. در روزگار خلفای سه گانه، ثروت اینان به ارقام افسانه ای رسیده بود. متون تاریخی این مطلب را تأیید می کند. (۲) در زمان حکومت امویان، این ارقام افزایش یافت و چند برابر شد. حکومت اموی حد و مرزی برای خود قایل نبود. این حکومت اشرافی، دین و ایمان چندانی نداشت. خالد قسری، حقوق سالانه اش به بیست میلیون درهم می رسید. این در حالی بود که اموال اختلاسی وی از صد میلیون تجاوز می کرد. (۳).

می بینیم عمر بن خطاب که گفته می شود از زاهدترین مردم بود و حتی

ص: ۱۸۲

-
- ۱- ۳۲۹. الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۹۰؛ حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۲۵۶، نقل از: کنز العمال، ج ۲، ص ۱۳۷؛ طبقات، ج ۳، ص ۲۱۹ و از ابن جریر و ابن عساکر.
 - ۲- ۳۳۰. ر. ک: مشکله الناس لزمانهم، ص ۱۸ - ۱۲؛ الغدير ج ۸ و ۹؛ جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۶ و ۱۷؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۶۴؛ ربیع الابرار، ج ۱، ص ۸۳۰؛ التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۴۳۵ - ۲۴؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۲۴ - ۳۲۲؛ حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۲۵۰ - ۲۴۱ و دیگران.
 - ۳- ۳۳۱. السیاده العربیه و الشیعه و الاسرائیلیات، ص ۲۴ و ۲۵ و ۳۲. «درآمد سالیانه ی خالد قسری، ده میلیون دینار بود». (البدایه و النهایه، ج ۹، ص ۳۲۵).

می گویند: چون از دنیا رفت، مالی از خود بر جای نگذاشت (۱)، آن طور که بعضی از نصوص بیان می کنند، از بیت المال ارتزاق می کرد و بر خود بسیار سخت می گرفت، زمانی که دچار مخمصه و گرفتاری شدیدی شد. با یارانش در این باره مشورت کرد، آنان رأی دادند که به اندازه ی قوت خود از بیت المال بخورد. (۲).

همین عمر که این چنین درباره اش گفته می شود، چهل هزار درهم صدق و مهریه ی یکی از همسرانش کرد، (۳) و یکی از دامادهايش که از مکه بر او وارد شده بود، ده هزار درهم از اصل مال خود هبه کرد. (۴).

می گویند: یکی از فرزندان عمر، سهم الارث خود را به عبدالله بن عمر، به صد هزار درهم فروخت. (۵).

مؤید این مطلب، گفته ی ابویوسف است که می گوید:

«عمر چهار هزار اسب نشان دار در راه خدا داشت. به هر کس که سهمش اندک بود یا نیازی داشت، یکی از آن ها را می داد و به او گوشزد می کرد که اگر آن را خسته کنی یا علف و آب ندهی تا لاغر شود، ضامن هستی، اما اگر با آن به جهاد رفتی و زخمی برداشت یا تو خود آن را زخمی کردی، بر عهده ی تو چیزی نیست.» (۶).

چنان که به نظر می آید، این اسب ها از آن خود عمر بود. وی این عمل را به قصد نزدیکی به خدا انجام می داد و اگر درست باشد که ارث یکی از فرزندان او

ص: ۱۸۳

-
- ۱- ۳۳۲. ر. ك: طبقات، ج ۳، ص ۲۲۱ و ۲۲۲. جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۳۰۱.
 - ۲- ۳۳۳. منتخب كنز العمال در پاورقی مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۴۱۱.
 - ۳- ۳۳۴. الفتوحات الاسلاميه، ج ۲، ص ۵۵؛ التراتيب الاداريه، ج ۲، ص ۴۰۵؛ البحر الزخار، ج ۴، ص ۱۰۰. گفته اند: ده هزار، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۹۰.
 - ۴- ۳۳۵. طبقات، ج ۳، ص ۲۱۹؛ الفتوحات الاسلاميه، ج ۲، ص ۳۹۰؛ حياه الصحابه، ج ۲، ص ۲۵۶، نقل از: ابن سعد و كنز العمال، ج ۲، ص ۳۱۷ و ابن جرير و ابن عساكر؛ تاريخ الخلفاء، ص ۱۲۰.
 - ۵- ۳۳۶. جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۷.
 - ۶- ۳۳۷. الخراج، ص ۵۱؛ پيرامون اموال عمر ر. ك: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۹۰.

صد هزار درهم بود، این هم بعید نمی نماید.

این در زمانی بود که بسیاری از مردم در سخت ترین شرایطی که یک انسان می تواند زندگی کند، روزگار می گذراندند و بسیاری از آنان تنها دو تکه پارچه داشتند که با یکی عورت و با دیگری عقبشان را می پوشاندند.

شاید به همین خاطر و برای دفاع از جنبه ی زاهد مآبانه خلیفه است که حسن بصری تلاش دارد (۱) تا از خلیفه ی دوم در این باره دفاع کند. وی ضمن تکذیب کسی که می گفت: «عمر به ثلث مالش - چهل هزار - وصیت کرد»، کوشید تا آن را چنین توجیه نماید:

«به خدا سوگند چنین نیست! مال عمر کمتر از این بود که ثلث آن چهل هزار باشد. شاید وی به این مال سفارش کرده و بازماندگانش آن را اجازه داده اند.» (۲).

به هر حال می توان شواهد و ادله ی فراوانی مبنی بر اهتمام شدید حکام و دار و دسته ی آن ها در جمع آوری مال و ثروت و رسیدن به غنیمت - به حق یا به ناحق - جمع آوری کرد. کافی است که بدانیم: زیاد، حکم بن عمر غفاری را به خراسان فرستاد. حکم، غنائم زیادی به دست آورد. زیاد به او نوشت:

«امیرمؤمنان مرقوم داشته است که سفید و سرخ را برای او انتخاب کنیم و ذره ای طلا و نقره بین مسلمانان تقسیم نشود.» حکم از اجرای این فرمان سر باز زد و آن را در میان مسلمین تقسیم نمود. معاویه کسی را فرستاد که او را دست بند زد و به زندان انداخت، تا این که با همان قید و بندها جان داد و دفن گردید. او می گفت: «همانا من مخاصم هستم.» (۳).

ص: ۱۸۴

۱- ۳۳۸. المصنف، ج ۶، ص ۲۶۸ و ۲۶۷؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۲۰۹.

۲- ۳۳۹. جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۷.

۳- ۳۴۰. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۴۲ و ۴۴۳؛ تلخیص مستدرک ذهبی؛ حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۸۰ و ۸۱، نقل از: مستدرک و ر. ک: الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۱۶؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۴۷.

از زمان خلیفه ی دوم آزار و اذیت مردم برای گرفتن خراج شروع شد. (۱).

همان طور که دیدیم اینان از اهل ذمه که مسلمان می شدند نیز خراج می گرفتند و دلیل می آوردند که خراج در حقیقت به منزله ی مالیات سرانه ی بندگان است و اسلام آوردن بنده، مالیات را از وی ساقط نمی کند. عمر بن عبدالعزیز این سیاست را ادامه نداد و مالیات فوق را از ذمیانی که مسلمان می شدند نمی گرفت. (۲). عمر بن خطاب تلاش کرد تا از مردی که اسلام آورده بود جزیه بگیرد. چه در نظر وی، این مرد مسلمان شده بود تا در پناه اسلام باشد. آن مرد در پاسخ عمر گفت: اسلام، خودش پناه است. عمر نیز گفت: راست گفتم، اسلام خودش پناه است. (۳).

داستان چند برابر کردن خراج نصارای تغلب، توسط عمر بن خطاب نیز معروف و مشهور است و نیازی به بیان ندارد. (۴).

خالد بن ولید در حالی که لشکریان خویش را مخاطب ساخته بود و آنان را برای فتح سرزمین سواد تشویق می کرد، چنین گفت:

«آیا نمی نگرید که چگونه غلات این دیار همچون کوه بر روی هم قرار گرفته است؟ به خدا سوگند! اگر جهاد در راه خدا و دعوت مردم به سوی او هم بر ما واجب و چیزی جز معاش زندگی بر ما لازم نبود، باز هم نظر ما این بود که با مردم این سرزمین بجنگیم، تا از دیگران نسبت به آن سزاوارتر باشیم و گرسنگی و فقر را

ص: ۱۸۵

۱- ۳۴۱. المصنف، ج ۱۱، ص ۲۴۵ و اما بعد؛ ر. ک: تاریخ جرجان، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

۲- ۳۴۲. ر. ک: تاریخ الدوله العربیه، ص ۲۳۵؛ تاریخ تمدن اسلامی، ج ۱، ص ۲۷۳ و نیز ج ۲، ص ۳۶۰، نقل از: ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۸ و ۲۲۵ و ۲۶۱ و نیز ج ۵، ص ۲۴ و ۴۸ و ۱۱۱؛ ابن خلکان، ج ۲، ص ۲۷۷؛ العراق فی العصر الاموی، ص ۶۶، نقل از: ابو عبید، الاموال، ص ۴۸؛ و الفتوحات الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۴۹؛ فجر الاسلام، ص ۹۶، نقل از: کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷۹.

۳- ۳۴۳. المصنف، ج ۶، ص ۹۴؛ ر. ک: السیاده العربیه و الشیعه و الاسرائیلیات، ص ۵۶ - ۲۶.

۴- ۳۴۴. سنن بیهقی، ج ۹، ص ۲۱۶؛ المصنف، ج ۶، ص ۵۰.

برای کسانی واگذار کنیم که در فقر و تنگدستی به سر می‌برند و راهی را که شما در پیش گرفته‌اید و جهادی را که شما انجام می‌دهید رها کرده‌اند.» (۱).

در فتح «شاهرتا» بعضی از بردگان مسلمان به اهالی شهر امان می‌دادند، اما مسلمانان از این امر ناخشنود بودند، تا این که مسأله را با عمر بن خطاب در میان گذاشتند. عمر نوشت: «برده‌ی مسلمان از مسلمانان است و امان او امان آنها.»

راوی می‌گوید: «با این بیان عمر، غنایمی که بر آن اشراف پیدا کرده بودیم، از دست دادیم.» (۲).

یکی از شعرا در هنگام مرگ مهلب سرود:

الا ذهب الغزو المقرب للغنى

و مات الندى و الجود بعد المهلب

پس از مهلب، هم جنگ‌هایی که مردم را به پولداری نزدیک می‌ساخت از بین رفت و هم جود و کرم در میان مردم به خاموشی گرایید.

آری، این فتوحات برای پر کردن جیب جنگجویان و احیانا تقویت بنیه‌ی نظامی آنان برای پیروزی بر خصم بود.

آنچه خالد بن ولید بیان کرد، تمام حقیقت نیست، زیرا آنچه به طبقه‌ی مستضعف سپاه می‌رسید، تنها بخش بسیار اندکی از غنایم بود که برای رفع نیاز و سد جوع آنها کافی نبود و آن قدر کم بود که بلافاصله تمام می‌شد، در حالی که اینان جلوداران سپاه و طلایه داران فتح و پیروزی بودند. بسا که بسیاری از آنان کسانی بودند که روز پیش سرزمینشان فتح شده بود. همان طور که دربارہ‌ی مردم افریقا گذشت (کسانی که نزد هشام بن عبدالملک، خلیفه اموی، آمدند تا از رفتار کارگزاران شکایت کنند) همین افراد از بسیاری از امتیازات محروم می‌شدند،

ص: ۱۸۶

۱- ۳۴۵. العراق فی العصر الاموی، ص ۱۱، نقل از: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۹؛ ر. ک: کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۸۸.

۲- ۳۴۶. المصنف، ج ۵، ص ۲۲۳. ۲۲۲؛ سنن بیهقی، ج ۹، ص ۹۴.

اما اکثرشان در این جنگ ها منبعی برای عیش و نوش خویش فراهم دیده و از این راه به مال و ثروتی هر چند ناچیز و اندک دست یافتند. همین امر موجب شد تا اگر هم در میانشان کسی کم ترین اطلاعی از احکام اسلامی داشت، از تمامی اعمال و کردار شیطانی و غیر اسلامی حاکمان چشم پوشی کرده، آن را نادیده بگیرد.

بعضی از نهضت ها که علیه نظام حاکم شروع می شد، گر چه گاهی نتایجی به همراه داشت، اما چیزی نمی گذشت که در برابر ضربات خرد کننده و کوبنده ی نظام حاکم از پای درمی آمد و به پایان می رسید.

به هر حال، جنگ برای به دست آوردن مال و غنیمت، صفت مشخصه ی این فتوحات بود. آن چنان که در نظر دارم - اگر چه علی رغم بررسی زیاد نتوانستم فعلا آن را پیدا کنم - در بعضی از معرکه ها طرف مقابل، اسلام خویش را اعلام می کرد، اما چون فاتحان در اموال و زناشان طمع داشتند، به آن وقعی نمی نهادند و حتی آنان را دروغگو قلمداد کرده و آن را نادیده می گرفتند. (۱).

در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز آثار این پدیده را می بینیم، زیرا در آن موقع هنوز مسلمانان به مرحله ی نضح و کمال نرسیده بودند و با اسلام و احکام آن به نحو مطلوب و شایسته ای تعامل نداشتند و تمایلات جاهلی و طمع ورزی های دنیوی هنوز هم در میان آنها دیده می شد. حارث بن مسلم تمیمی - که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وی را به همراه عده ای برای شرکت در سریه ای اعزام کرده بود - می گوید:

«چون به مغار رسیدیم، اسبم را حرکت دادم و از همراهانم پیشی گرفتم. مردم قبیله با آه و ناله به استقبال ما آمدند. به آنان گفتم: بگویید: «لا اله الا الله» تا در امان باشید. آنان نیز تهلیل به جای آوردند. همین که همراهانم از راه رسیدند، مرا

ص: ۱۸۷

۱- ۳۴۷. گویا مؤلف به جریان خالد بن ولید و اسلام مالک بن نویره نظر داشته اند. بنگرید به تاریخ طبری و کامل ابن اثیر در وقایع دوره ی ابوبکر و جنگهای مرسوم به رده.

بر این کار توبیخ و سرنش کردند و گفتند: ما را از غنیمتی محروم کردی که به ما روی کرده بود. وقتی برگشتیم، ماجرا را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم. حضرت در حق من دعا کرد و مرا بر این کار تحسین و آفرین گفت. آن گاه فرمود: خداوند در ازای هر نفر از آنان برایت فلان و فلان مقدار ثواب و پاداش نوشته است.» (۱).

ابن ابی الحدید معتزلی در مقام اصرار بر لزوم وارد شدن علی علیه السلام در شورای شش نفره به دلیل کینه و بغض شدید قریش و عرب نسبت به او، می گوید:

«اما اسلام بسیاری از اعراب چنین نبود، چه گروهی از آنان به پیروی از سران قبایل خود اسلام آوردند و گروهی به طمع در غنائم، عده ای به خاطر ترس از شمشیر مسلمان شدند و گروهی هم بنا بر غیرت و عصیبت قومی و برای پیروز شدن بر دیگر قبایل، گروهی هم اسلام پذیرفتند، زیرا با دشمنان و مخالفان اسلام، عداوت و دشمنی داشتند.» (۲).

از همه ی این ها گذشته، طبیعی می نماید که زندگی همراه با تنعم و رفاه هیأت حاکمه و اطرافیان آنان و نیز کام جویی از زنان زیبا و کنیزکان دلفریب، موجب گردد که بذل رفاه طلبی و سلامت خواهی و تن پروری در دل ها افشاندن شود و سبب شود که دیگران خود را به خطر انداخته و در راه کسب امتیازات بیشتر و حفظ آن، قربانی نمایند.

از طرف دیگر، همین کنیزکانی که به جرگه ی مسلمین درنیامده بودند، یا هنوز اسلام و مسلمانی در قلوب آنان ریشه دوانیده بود، در میان جامعه ی اسلامی به سر می بردند و تربیت و پرورش نوزادان مسلمان را بر عهده داشتند، چه این که این کودکان، فرزندان خود کنیزکان بوده باشند یا فرزند مادران آزاده.

از این رو می بینیم که بسیاری از اشراف و رؤسای آنان از مادرانی به دنیا

ص: ۱۸۸

۱- ۳۴۸. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۳۳۰، از ابن نعیم و حسن بن سفیان.

۲- ۳۴۹. شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۳۰۰.

آمده اند که نصرانی بودند، مثل:

۱. حارث بن ابی ربیعہ ی مخزومی؛

۲. خالد قسری؛

۳. عبیدہ ی سلمی؛

۴. ابوعور سلمی؛

۵. حنظلہ بن صفوان؛

۶. عبدالله بن ولید بن عبدالملک؛

۷. یزید بن اسید؛

۸. عثمان بن عنبسه بن ابی سفیان؛

۹. عباس بن ولید بن عبدالملک؛

۱۰. مالک بن ضب کلبی؛

۱۱. شقیق بن سلمه، ابووائل؛

۱۲. عبدالله بن ابی عمرو بن حفص بن مغیره ی مخزومی؛ (۱).

۱۳. عمر بن ابی ربیعہ؛ (۲).

۱۴. ابوسلمه بن عبدالرحمن (۳)؛

۱۵. یوسف بن عمرو. (۴).

طلحه نیز در زمان عمر با یک زن یهودی ازدواج کرد، (۵) و با وجود این که عمر خود یک غلام نصرانی داشت که مسلمان نشده بود و در زمان وفات خود

ص: ۱۸۹

٢- ٣٥١. الشعرا و الشعراء، ص ٣٤٩.

٣- ٣٥٢. حياه الصحابه، ج ١، ص ١٠٤؛ الاصابه، ج ١، ص ١٠٨.

٤- ٣٥٣. انساب الاشراف، ج ٣، ص ٨٨.

٥- ٣٥٤. المصنف، ج ٧، ص ١٧٧ و ١٧٨.

آزادش کرد (۱)، به ابوموسی که منشی اش یک برده ی نصرانی بود اعتراض کرد! (۲) معلم فرزندان سعد بن ابی وقاص نیز نصرانی بود. (۳).

اگر بخواهیم تمامی موارد را در این جا برشماریم، بحث به درازا خواهد کشید.

به هر حال، تربیت و پرورش نوزادان توسط این کنیزکان، می توانست از میزان پای بندی دینی مردم بکاهد و التزام این کودکان را به احکام اسلامی به شدت کاهش دهد و طبیعتاً خطری جدید برای اسلام و مسلمانان به همراه آورد؛ از این روست که می بینیم امامان بزرگوار شیعه علیهم السلام می کوشیدند تا بردگان و کنیزکان را با تعلیمات اسلامی شایسته ای تربیت کنند و آنان را در راه خدا آزاد سازند. (۴).

اسلام به طور وسیع و گسترده ای آزادی بردگان را تشویق کرده، برای این کار، وسایل اجباری و اختیاری زیادی قرار داده است که خود می تواند مسأله ی بردگی را از اساس از بین ببرد. دین اسلام، آزادی بردگان را امری راجح و شایسته قرار داده که هیچ وسیله ای نیاز ندارد.

از سوی دیگر می بینیم آن موقع که حکام در صدد پرورش جوانان برای مناصب و مقامات عالی و نیز شکوفایی شخصیت آنان برمی آیند، از فتوحات اسلامی در زمینه ی ارضای خواسته ها و اشباع غرور جوانی آنان بهره برداری می کنند، حتی معاویه، پسرش یزید را وادار می کرد که فرماندهی سپاهی را که

ص: ۱۹۰

۱- ۳۵۵. التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۱۰۲، نقل از: ابن سعد، ج ۲، ص ۱۰۹؛ حیلہ اولیاء، ج ۹، ص ۳۴ و از کنز العمال، ج ۵، ص ۵۰ از ابن سعد، و سعید بن منصور و ابن المنذر و ابن ابی شیبہ و ابن ابی حاتم.

۲- ۳۵۶. ابن قتیبہ، عیون الاخبار، ج ۱، ص ۴۳؛ در المنثور، ج ۲، ص ۲۹۱، نقل از: ابن ابی حاتم و بیہقی در شعب الایمان.

۳- ۳۵۷. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۹۲.

۴- ۳۵۸. ر. ک: دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ج ۱، بحث: «الامام السجاد باعث الاسلام».

برای فتح منطقه ای اعزام می شد، بر عهده بگیرد. (۱).

به علاوه، فتوحات اسلامی در جهت دور ساختن معترضان و نیز کسانی استفاده می نمودند که از اعمال و دخل و تصرفات نابجای حکام و اطرافیان آنان ناراضی بودند و صدا به اعتراض می گشودند؛ برای نمونه و به عنوان شاهدی بر مدعا، یک مورد را متذکر می شویم:

آن گاه خشم و تنفر عمومی از عثمان به اوج خود رسید و اوضاع وخیم گردید، مشاوران و کارگزاران خود را خواست و برای رویارویی و مقابله با تنفر و انزجار عمومی و خواسته های مردم که می گفتند: باید عثمان عمال خود را عوض کند و افراد بهتری به جای آنان به کار گمارد، با آنان به مشورت پرداخت و نظر آنان را جویا شد. (۲) این کارگزاران عبارت بودند از: معاویه، عمرو بن عاص، عبدالله بن سعد بن ابی سرح، سعید بن عاص و عبدالله بن عامر. (۳).

عبدالله بن عامر نظر خود را چنین اعلام کرد:

«ای امیرمؤمنان! رأی من این است که به آنان دستور جهاد دهی تا بدین طریق مشغول بوده و کاری به کار تو نداشته باشند و آنان را در جنگ ها زیاد بداری تا در برابرت نرم و رام شوند و همه به خود پرداخته و اندیشه ای جز زخم پشت مرکوب خود و شپش پوستین خویش نداشته باشند.»

ص: ۱۹۱

۱- ۳۵۹. ر. ك: المحاسن و المساوی، ج ۲، ص ۲۲۲؛ نسب قریش، ص ۱۲۹ و ۱۳۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۹.

۲- ۳۶۰. ملاحظه می شود که همگی به استثنای عمرو بن عاص که در آن موقع معزول بود، از کارگزاران وی بودند.

۳- ۳۶۱. جالب است که عثمان با کسانی در مورد عزل کارگزارانش مشورت می کند که مردم خواستار برکناری آنان بودند.

در متن دیگری اضافه می کند:

«عثمان عاملان خویش را به محل کارشان پس فرستاد و گفت: با کسانی که آن جا هستند سختی کنند و آنان را امر کرد که مردم را در سپاه های اعزام شده، زیاد نگه دارند و نیز تصمیم گرفت مقررری آن ها را لغو کنند، تا این مطیع شوند و به او نیاز پیدا کنند.» (۱).

هنگامی که مردم مسلمان برخی از کارهای عثمان را مورد انتقاد قرار دادند، معاویه نظر داد که علی و طلحه و زبیر را بکشد و او رد کرد. معاویه گفت:

پس راه دوم را انتخاب کن!

- کدام راه؟

- آنان را از هم جدا کن تا دو تن با هم در یک شهر نباشند و آنان را در سپاه ها و لشکرها به جاهای دور دست اعزام کن، تا این که زخم مرکوب هر کدام برایش از نماز مهم تر باشد.

- شگفتا! بزرگان انصار و مهاجرین و کبار صحابه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر اعضای شورا را از دیارشان اخراج کنم و بین آنان و خانواده شان جدایی افکنم! (۲).

یعقوبی درباره ی معاویه می گوید:

«هر گاه از کسی چیزی به وی می رسید که آن را خوش نمی داشت، با بذل و بخشش دهانش را می بست و چه بسا که او را سر به نیست می کرد یا همراه سپاهیان به جنگ روانه می کرد و او را جلو می انداخت. بیشتر کار معاویه را مکر و خدعه تشکیل می داد.» (۳).

ص: ۱۹۲

۱- ۳۶۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۷۳؛ ر. ک: فتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۱۷۹؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۷؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۸۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲- ۳۶۳. النصایح الکافیة، ص ۸۶؛ الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۳۱.

۳- ۳۶۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۸.

چیزهای زیاد دیگری نیز در این باره هست که در این فرصت کوتاه، مجال تتبع و استقصای آن نیست.

اُئمه و فتوحات اسلامی

الف) با توجه به مطالبی که گذشت روشن می شود که چرا امیر المؤمنین علیه السلام حتی در زمان خلافت خود، قدمی در جهت این فتوحات و گسترش بلاد اسلامی برنداشت، بلکه سعی در تثبیت اصول عقاید و ارزش های والا و اصیل اسلامی و نشر تفکر قرآنی ناب محمدی صلی الله علیه و آله و دادن خط صحیح اسلام به امت و متصدیان اداره ی امور مملکت داشت، چه در زمینه ی افکار و اندیشه ها و چه در زمینه ی برخوردها و موضع گیری ها و بلکه در زمینه ی تربیت و ترکیه نفس.

حضرت علیه السلام در خطبه ای به این مطلب اشاره کرده می فرماید:

«و رکزت فیکم رأیه الایمان، و وقفتمک علی حدود الحلال و الحرام؛ (۱)».

و پرچم ایمان را در میان شما نصب نمودم [تا گمراه نشوید] و شما را بر حدود و مراتب حلال و حرام واقف ساختم.»

از طرف دیگر، امیر المؤمنین علیه السلام در ایام خلافت و زمامداری خود به پاکسازی و تصفیه ی جبهه ی داخلی از لوث وجود عناصر فاسدی پرداخت که هنوز با مفاهیم جاهلی می زیستند و می خواستند بر امت مسلمان زورگویی نموده و مقدرات مسلمین را به بازی بگیرند و در راه رسیدن به اهداف شوم غیر انسانی خود، از آن استفاده کنند.

ب) مسأله ی مهم دیگری که باید در این جا بدان اشاره کنیم، این است که در جهاد ابتدایی اجازه ی امام عادل شرط است و تا امام عادل اجازه ندهد، نمی توان به

ص: ۱۹۳

جهاد ابتدایی اقدام کرد. (۱) ما عقیده داریم که پیشوایان حق، این فتوحات و شرکت در آن را به مصلحت اسلام و مسلمانان نمی دیدند.

روایت شده که حضرت صادق علیه السلام به عبدالملک بن عمرو فرمود:

یا عبدالملک، مالی لا اراک تخرج الی هذه المواضع التي يخرج اليها اهل بلادک؟

- قلت: و این؟

- حده، و عبادان، و المصیصه، و قزوین!

- انتظارا لا کرکم و الاقتداء بکم.

- ای و الله، لو کان خیرا ما سبقونا الیه. (۲).

- چه شده که می بینم با همشهری هایت هدایت به سوی مناطقی که می روند خارج نمی شوی؟

- کجا؟

- حده، آبادان، مصیصه و قزوین!

- منتظر فرمان شما هستم و به شما اقتدا نموده ام.

- به خدا سوگند؛ اگر خیری در آن بود، هرگز از ما پیشی نمی گرفتند.

روایاتی داریم دال بر این که ائمه علیهم السلام نه تنها شیعیان خود را برای شرکت در این جنگ ها ترغیب نمی کردند، بلکه برعکس، آنان را از چنین اقدامی باز می داشتند و حتی اجازه ی مزداری به آنها نمی دادند و کمک مالی آنان را در این مورد، ولو این که نذر کرده باشند، قبول نمی کردند. (۳).

ص: ۱۹۴

۱- ۳۶۶. ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۲ به بعد؛ فروع کافی، ج ۵، ص ۲۰؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۳۴ به بعد.

۲- ۳۶۷. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲۷؛ فروع کافی، ج ۵، ص ۱۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۲.

۳- ۳۶۸. ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۲، نقل از: قرب الاسناد، ص ۱۵۰؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲۵ و ۱۳۴؛ فروع کافی، ج ۵، ص ۱۲۱.

آری، درست است که اگر دشمن به بلاد مسلمین هجوم آورد، بر همگان است که برای دفاع از اساس اسلام به دفع تجاوز اقدام نمایند، اما نه به خاطر دفاع از حکام و سلاطین. (۱).

حضرت علی علیه السلام در روایتی می فرماید:

«لا یخرج المسلم فی الجهاد مع من لا یؤمن علی الحکم و لا ینفذ فی الفیء امر الله عزوجل؛ (۲).

مسلمان حق ندارد با کسی که به حکم اسلام ایمان ندارد و در مورد غنائم، امر خدا را اجرا نمی کند، برای جهاد خارج شود.»

ماجرای زیر مؤید این مطلب است:

«روزی عثمان، بزرگان صحابه، مثل: علی علیه السلام، طلحه، زبیر، سعید بن زید و سعد بن ابی وقاص را در مسجد رسول اکرم صلی الله علیه و آله جمع کرد و در مورد فتح افریقا با آنان مشورت کرد. اکثریت رأی دادند که مصلحت ایجاب می کند که افریقا به دست غرض ورزان و هواپرستان و منحرفان نیفتد.» (۳).

ائمہ علیهم السلام بدون شک میل داشتند که دامنه ی نفوذ اسلام گسترش یابد و اسلام در سراسر گیتی منتشر شود، اما آن طور که نصوص تاریخی بیان می کند، راه و روشی را که خلفا برای انجام آن در پیش گرفته بودند، اشتباه و خطرناک می دانستند.

به هر حال، مطالبی که گذشت، برای القای شک و تردید در صحت آنچه که به امام حسن و امام حسین علیهم السلام نسبت داده می شود - که در فتح گرگان و یا فتح

ص: ۱۹۵

۱- ۳۶۹. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۲، نقل از: قرب الاسناد، ص ۱۵۰؛ فروع کافی، ج ۵، ص ۲۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲۵.

۲- ۳۷۰. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۴، نقل از: علل الشرایع، ص ۱۵۹ و خصال صدوق، ج ۱، ص ۱۶۳.

۳- ۳۷۱. فتوح ابن اعثم (فارسی)، ص ۱۲۶.

افریقا شرکت داشته اند - کافی است. با وجود این، بسیاری از کتب تاریخی که اسامی شخصیت های شرکت کننده در فتح افریقا را ذکر کرده اند، نامی از این دو نبرده اند. در صورتی که حسنین علیهما السلام از شخصیت هایی بودند که ذکرشان در مناسبت هایی این چنین، برای سیاست حاکم اهمیت به سزایی داشت.

این مطلب به ما می فهماند که زیر کاسه، نیم کاسه ای بوده و اطمینان به آنچه گفته می شود، بدون تحقیق و کاوش، کار خوبی نیست و بلکه ظلم به تاریخ و حقیقت است.

ج) مؤید مدعای ما در عدم شرکت حسنین علیهما السلام در فتوحات، مطلبی است که علامه پژوهشگر، سید مهدی روحانی، بیان کرده است. او می گوید:

«علی علیه السلام دو فرزندش، حسن و حسین علیهما السلام را از شرکت در معرکه های جنگ صفین بازداشت. در یکی از روزها امیر المؤمنین علیه السلام متوجه شد که فرزندش حسن علیه السلام خود را آماده شرکت در کارزار کرده است، بلافاصله فرمود:

املكوا عنى هذا الغلام لا يهدنى، فانتى أنفس بهذين على الموت، لئلا ينقطع بهما نسل رسول الله صلى الله عليه وآله؛ (۱).

جلو این پسر را بگیرد تا با مرگ خود پشت مرا نشکند که من از آمدن این دو (حسن و حسین علیهما السلام) به میدان کارزار دریغ دارم. مبادا با مرگ آنها نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله قطع شود.»

این در زمانی است که امام حسن علیه السلام اولاد زیادی دارد. حال چگونه ممکن است آن دو را اجازه فرمود باشد که همراه یک فرمانده اموی یا غیر اموی از مدینه خارج شوند، آن هم در زمانی که یا فرزندی نداشت و اگر هم داشت

ص: ۱۹۶

۱ - ۳۷۲. نهج البلاغه ی عبده، ج ۲، ص ۲۱۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۰؛ الفصول المهمه، ص ۸۲؛ اختصاص، ص ۱۷۹؛ تذکره الخواص، ص ۳۲۴؛ شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴۴؛ ر. ک: المعیار و الموازنه، ص ۱۵۱.

بسیار کم بود؟!

این مطالب برای ما روشن می کند که آنچه به بعضی از بزرگان نسبت داده می شود، مبنی بر شرکت حسنین علیهما السلام در فتح گرگان و افریقا قبول دارد، غیر قابل اعتماد است و نمی توان آن را پذیرفت.

شاید هدف از طرح چنین مسائلی، دادن وجهه ی شرعی به خلافت عثمان و بیان این مطلب باشد که حتی اهل بیت علیهم السلام نیز آن را قبول داشته اند، تا بدین وسیله مردم را به قبول آن وادار نمایند. در موارد زیادی دار و دسته ی اموی و هواداران عثمانی چنین کرده اند.

د) اگر بخواهم بر این نظر خویش اصرار ورزیده، آن را در توجیه شرکت حسنین علیهم السلام در فتوحات زمان خلفا - آن طور که عده ای گمان کرده اند - معتبر بدانیم، باید متذکر شوم که بدون شک، جهاد و گسترش نفوذ اسلام، امری است پسندیده و مورد رضای شرع مقدس اسلام، اما این بدان معنا نیست که فتوحاتی که در زمان خلفا با آن وضع خاص صورت گرفته، مورد رضای اسلام و ائمه علیهم السلام بوده است، و گرنه چرا امیر المؤمنین علیه السلام این جهاد مقدس را ترک نمود و مدت ۲۵ سال در گوشه ی خانه نشست و دست روی دست گذاشت؟ آیا جز همین علی علیه السلام نبود که طی سالیان دراز در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ های را به انجام رساند و به مبارزه با هموردان قریش پرداخت؟ مگر نه این است که در آن موقع هیچ جنگی بر پا نمی شد، مگر این که علی علیه السلام پرچمدار آن بود و قهرمانان عرب را به خاک مذلت می نشانند؟ آیا معقول است که بگوییم: علی علیه السلام در این مدت دراز (۲۵ سال) به زهد و پرهیزگاری پرداخت و در انجام واجبات شرعی خود کوتاهی کرد و تعلل ورزید؟!

یا نه، مسأله چیز دیگری است و آن این که حکام تمایل نداشتند که علی علیه السلام در آن فتوحات و در هر آنچه تحت سیطره ی خود داشتند، شرکت داشته باشد،

ص: ۱۹۷

و خودشان حضرت را همچون سایر بزرگان صحابه در مدینه محبوس کرده بودند.

البته اعتذار علامه ی مرحوم، هاشم معروف الحسنی، در این باره همین است. (۱).

تاریخ، تمامی این نظرها را رد می کند و تصریح دارد که آنان می خواستند علی علیه السلام با آن ها همراه باشد، خود حضرت از آن امتناع می ورزید.

مسعودی می گوید:

«آن گاه که عمر با عثمان بن عفان در مورد جنگ با ایرانیان به شور و مشورت پرداخت، عثمان چیزهایی به وی گفت. از جمله گفت: سپاه اعزام کن و هر کدام را با سپاه بعدی تقویت نما و مردی را بفرست که در کار جنگ، تجربه و بصیرت کافی داشته باشد!

عمر گفت: او کیست؟

-علی بن ابی طالب.

ص: ۱۹۸

۱- ۳۷۳. سیره ی ائمه ی اثنی عشر، ج ۱، ص ۳۱۷ و ۵۳۴. محقق پژوهشگر، سید مهدی روحانی نیز همین علت را ذکر کرده است. خلاصه ی بیان وی چنین است: «آنان از حضرت علیه السلام خوف داشتند؛ چرا که اگر آن بزرگوار با شایستگی ها و صفات تام و تمام، از قبیل: دانش بسیار، قدرت بیان، سیاست، قرابت و نزدیکی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهادت اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله به سبقت وی در هر فضیلتی و با تمامی سوابق خوب و ارزشمندی که داشت به جای سعد بن ابی وقاص می بود، آیا باز می توان اطمینان داشت که وی با سپاه خود یا با طائفه ی عظیمی به مرکز خلافت نخواهد آمد و خلیفه را از کار برکنار نخواهد کرد و حکم خدا را آن طور که خود می داند، درباره ی او اجرا نخواهد نمود؟!» گوییم: شاید آنان چنین فکری می کردند، اما علی علیه السلام کسی نبود که چنین کاری انجام دهد؛ چرا که در چنین اقدامی خطر نابودی اسلام بود، و از طرفی می دانستند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از وی پیمان گرفته است که به چنین اقدامی مبادرت نکند.

- پس او را ببین و با وی گفتگو کن! بنگر که آیا به این کار راغب است یا نه؟!

عثمان بیرون شد و علی را ملاقات کرد و با او به مذاکره پرداخت، اما علی علیه السلام این را خوش نداشت و رد کرد. عثمان به نزد عمر آمد و جریان را به اطلاع او رساند. (۱).

بلاذری نیز این مسأله را به اختصار بیان کرده است؛ و می گوید:

«عمر از علی علیه السلام خواست برای فرماندهی سپاه اسلام به قادسیه عزیمت کند؛ علی علیه السلام خواهش عمر را رد کرد؛ از این رو عمر، سعد بن ابی وقاص را اعزام کرد.» (۲).

در داستان دیگری می بینیم: آن هنگام که ابوبکر در مورد اعزام امیر المؤمنین علیه السلام برای جنگ با اشعث بن قیس، با عمر مشورت کرد و گفت:

«تصمیم گرفته ام علی بن ابی طالب را فرمانده گروه کنم، زیرا وی فرد عادل است که به جهت فضل و دانش و شجاعت و قرباتی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد، مورد رضای اکثریت مردم است.» (۳).

عمر گفت:

«راست گفתי ای خلیفه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله! به درستی که علی همان طور است که گفתי و بلکه بالاتر از آن است که تو وصف کردی، لکن من از یک خصلت او بر تو خوف دارم.

- آن چه خصلتی است؟

- می ترسم علی از جنگ با این قوم خودداری کند و با آنان جهاد نکند، که اگر چنین

ص: ۱۹۹

۱- ۳۷۴. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۹ و ۳۱۰.

۲- ۳۷۵. فتوح البلدان، ص ۳۱۳.

۳- ۳۷۶. این شهادت، ادعای مغرضان را که می گویند: «وی بینش سیاسی نداشت» رد می کند.

کرد، هیچ کس به طرف آنان حرکت نخواهد نمود، مگر از روی اکراه و اجبار. (۱) نظر من این است که علی علیه السلام را در کنارت در مدینه نگه داری، چه از او بی نیاز نیستی و لازم است در امور مملکت با وی مشورت کنی، به جای وی عکرمه را بفرست!» (۲).

به علاوه، در شام عمر از علی علیه السلام به ابن عباس شکایت کرد و گفت:

«از عموزاده ات به تو شکایت می کنم. از او خواهش کردم که با من از مدینه خارج شود، اما او خواهش مرا رد کرد، اما من هنوز هم او را سزاوار می دانم.» (۳).

از طرفی برای آنان خیلی بهتر بود که مردم علی علیه السلام را به عنوان فرمانده نظامی تحت امر حکومت بشناسند، تا یک رقیب توانا و قدرتمند که با گفته های رسول خدا علیه السلام با آنان مواجه و استدلال می کند. (۴).

اما چرا علی علیه السلام آن موقع که عمر درباره ی جنگ با ایرانیان با حضرت مشورت کرد، نظر مساعد داشت؟ باید در پاسخ به این سؤال بگوییم: همان طور که از متن کلام علی علیه السلام در این باره معلوم است، هدف حضرت حفظ اساس و اصل اسلام

ص: ۲۰۰

۱- ۳۷۷. این سخنان دلالت می کند که امیر المؤمنین تا چه اندازه در نزد مردم از احترام و محبوبیت برخوردار بود، طوری که اگر او نمی جنگید، احدی از مردم به جنگ نمی رفت، اگر چه ممکن است در کنار او نمی جنگیدند.

۲- ۳۷۸. فتوح ابن اعثم، ج ۱، ص ۷۲.

۳- ۳۷۹. شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۷۸.

۴- ۳۸۰. محقق پژوهشگر، شیخ علی احمدی میانجی می نویسد: «آیا می توان پذیرفت که خلیفه ای که خالد بن سعید بن عاص را از فرماندهی سپاه عزل کرد، به این خاطر که او به علی علیه السلام تمایل دارد، می خواهد که علی علیه السلام در این پست فرمانده باشد؟! مگر این که بگوییم: آن ها برنامه ای داشتند که فرماندهی سپاه را به علی علیه السلام پیشنهاد کنند، و اگر پذیرفت، در حکم تأیید خلافت آنان است، و پس از آن، وی را عزل نمایند و به مردم بگویند که علی علیه السلام کفایت این مقام را نداشت و در هر دو حال برنده خواهند بود. یا این که بگوییم: شرایط زمان ابوبکر با شرایط دوره ی عمر اختلاف داشت.» .

بود. (علاقه مندان در این باره به گفتار حضرت علیه السلام در منابع تاریخی مراجعه کنند).

با توجه به مطالبی که گذشت، می توان اطمینان و بلکه قطع و یقین پیدا کرد که حسنین علیهما السلام در جنگ های آن دوره شرکت نداشته اند و آنچه در این باره به آن دو نسبت داده می شود، از اساس باطل است.

سهمی در کتاب تاریخ گرگان گوید:

«عباس بن عبدالرحمن مروزی در کتاب خود، تاریخ جرجان گفته است: حسن بن علی و عبدالله بن زبیر در مسیر خود به گرگان، از اصفهان گذر کردند. اگر این گفته درست باشد، معلوم می شود که این حادثه در زمان خلافت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - بوده است.» (۱).

در مورد شرکت بعضی از بزرگان و مخلصان صحابه در این فتوحات، باید متذکر شد که ظاهراً از حقیقت امر غافل بوده و منظورشان خدمت به دین خدا و یاری اسلام و مسلمین بوده است، و از طرفی آن طور که برمی آید، از نظر پیشوایان معصوم درباره ی این فتوحات بی اطلاع بوده اند، زیرا همان طور که دیدیم، آشکارا تلاش می شد که مردم نظر علی علیه السلام را در این باره ندانند و چه بسا هیأت حاکمه، آنان را با اعمال فشار در چنین کارهای مهمی اعزام می کردند.

ص: ۲۰۱

مورخان می گویند: هنگامی که انقلابیان، عثمان را به محاصره ی خود درآوردند، علی علیه السلام دو فرزندش، حسن و حسین علیهما السلام را برای دفاع از عثمان به خانه اش فرستاد. طلحه و زبیر نیز هر کدام فرزند خود را بدین منظور فرستادند.

می گویند: بر اثر سنگ هایی که مردم به طرف خانه ی عثمان پرتاب می کردند، امام حسین علیه السلام در کنار در خانه ی عثمان مجروح شد و خون بر صورتش جاری گردید. آن گاه انقلابیان از دیوار خانه بالا رفته و عثمان را کشتند. امیر المؤمنین علیه السلام چون آشفته ای غمین از راه رسید و یک دست خود را بلند کرد به صورت حسن زد و دست دیگرش را به سینه ی حسین، و دیگران را ملامت کرد و ناسزا گفت که چگونه امیر المؤمنین کشته شد و شما در خانه حاضر بودید؟! (۱).

ص: ۲۰۲

۱- ۳۸۲. ر. ک: الصواعق المحرقة، ص ۱۱۵ و ۱۱۶؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۴ و ۳۴۵؛ الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۴۴ - ۴۲؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۹۵ - ۶۹؛ البدء و التاريخ، ج ۵، ص ۲۰۶؛ تاریخ مختصر الدول، ص ۱۰۵؛ سیره ی ائمه ی اثنی عشر، ج ۱، ص ۵۴۰ - ۵۲۷ از ابن کثیر؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۱۸ و ۴۱۹؛ دلائل الصدق، ج ۳، ص ۱۹۳، نقل از: بعضی از منابع پیشین و از ابن اثیر و ابن عبد البر؛ الفخری فی الآداب السلطانیة، ص ۹۸، در این کتاب آمده: «ان الحسن قاتل قتالا شديدا حتی کان یستکفه و هو یقاتل عنه و یبذل نفسه دونه»؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۹۰ و ۲۹۱.

بعضی این گفته را بعید دانسته اند، زیرا رفتار ناهنجار عثمان نسبت به امام و فرزندان، چنین اقدامی را بعید می گرداند؛ به علاوه، امام و فرزندان نمی توانستند از مهاجرین و انصار و یاران شایسته ی رسول خدا صلی الله علیه و آله فاصله بگیرند و با آنان به مخالفت پردازند. اگر بخواهیم بر این گفته صحه بگذاریم، باید بگوییم: حضور حسن علیه السلام در جبهه ی دفاع از عثمان، صرفاً برای این بود که کسی نتواند امام و فرزندان را به شرکت در انقلاب علیه عثمان متهم نماید و آنان را شریک قتل او بداند. (۱).

از گفتار سید مرتضی (ره) چنین برمی آید که وی نیز در این که امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرزندان حسن و حسین علیهما السلام را برای دفاع از عثمان فرستاده، شک و تردید دارد. او می گوید:

«اگر حضرت آن دو را فرستاده باشد، برای این بوده که مانع هتک حرمت و قتل عمد عثمان شوند و از منع خانواده و زنان عثمان از آب و غذا جلوگیری کنند، نه این که مانع خلع وی توسط انقلابیان گردند.» (۲).

ص: ۲۰۳

۱- ۳۸۳. ر. ک: حیاة الحسن علیه السلام، ج ۱، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۲- ۳۸۴. شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۸.

«خليفة به دليل بدرفتاری با مسلمین مستحق قتل بود. قاتلان وی کسانی که بدان راضی بودند، جمهور صحابه ی بزرگوار بودند و اصلا معقول نبود که حسنین علیهماالسلام در مقابل اینان ایستاده باشند.» (۱).

گوییم:

۱. این که می گویند: قاتل عثمان، بزرگان صحابه بودند یا لااقل بدین عمل رضایت داشتند، صحیح، اما بدون تردید کسانی مثل و طلحه و زبیر نیز در میان انقلابیان بودند و آنان تنها برای رسیدن به منافع دنیوی به پا خاسته بودند، تا یاری و پیروزی حق و مظلومان.

۲. این که روایت می گوید: طلحه و زبیر نیز فرزندانشان را برای دفاع از عثمان فرستادند، از نظر ما شکی در بطلان آن نیست. بنابر منابع موثق، طلحه، زبیر، عایشه و دیگران از سر سخت ترین دشمنان عثمان بودند. نیازی به ذکر منابع دیده نمی شود، چه این مسأله از مسلمات تاریخ است.

۳. این که می گویند: امیر المؤمنین علیه السلام به صورت حسن علیه السلام سیلی زد و با دست دیگرش به سینه ی حسین علیه السلام کوبید، این نیز نادرست است، زیرا امام بارها تکرار کرده بود که: «از قتل عثمان نه مسرور گردید و نه غمگین.» (۲) همچنین امام علی علیه السلام کسی نبود که حسنین علیهماالسلام را به سستی و کاهلی در اجرای فرامین خود متهم کند، چه آن دو از کسانی بودند که خداوند در قرآن کریم به طهارت آنان تصریح کرده است، و از سوی دیگر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مواضع گوناگون بر مجد و فضیلت آن دو و عشق و محبت خویش به آنان

ص: ۲۰۴

۱- ۳۸۵. آل یاسین، الامام الحسن بن علی علیه السلام، ص ۵۰ و ۵۱.

۲- ۳۸۶. ر. ک: الغدير، ج ۹، ص ۷۷ - ۶۹، نقل از منابع زیاد.

تأکید کرده است.

۴. در مورد دفاع حضرت از عثمان، نظر دیگری نیز هست که قابل تقدیر و شایسته است که آن را تفسیری صحیح و موضعی واقع بینانه و منطقی در قبال موضع امیر المؤمنین در این مسأله بدانیم، نه صرف ایراد اتهام به آن حضرت.

خلاصه، آنچه می توان در توجیه دفاع حضرت از عثمان کافی دانست، این است:

اگر چه امیر المؤمنین خلافت عثمان را از اساس نامشروع می دانست و بر همه ی کارهای خلاف و تعدی هایی که از سوی هیأت حاکمه به طور مستمر سر می زد، کاملاً واقف بود و به عیان ملاحظه می کرد که فساد آنان به اوج رسیده و خطر آن جدی شده و دیگر قابل تحمل و اغماض نیست، با این حال، راه چاره را در این روش انفعالی خشن نمی دانست و علاج واقعه را بدین طریق مصلحت نمی دید.

حضرت در مورد عثمان فرمود:

«انه استأثر الأثره و جزعوا فأسأؤوا الجزع...» (۱).

عثمان خلافت را برای خود اختیار کرد و در آن استبداد به خرج داد، خود سری نمود؛ پس بد کرد که چنین امری را اختیار نموده و در آن استبداد به کار برد و اینان بی تابی کرده، در این بی تابی بد کردند.»

امام علی علیه السلام چنین موضعی اتخاذ کرد، چرا که روش انقلابیان در قتل عثمان در آن شرایط و با آن وضع خاص نمی توانست به مصلحت اسلام باشد، بلکه برعکس باعث می شد تا ضربه ی بزرگ و جبران ناپذیری بر پیکر اسلام وارد آید، زیرا چنین عملی به منفعت طلبان و هواپرستانی که مترصد فرصت و موقعیت

ص: ۲۰۵

مناسب بودند، فرصت می داد که با توجه به آثاری که سیاست حاکم در مفاهیم، تفکرات، نظرها و عقاید مردم به جای گذاشته، از جهل و ضعف و شرایط حاکم بر زندگی آنان سود جست، به مطامع خویش دست یابند و شعار خون خواهی عثمان سرداده، آن را دستاویزی برای موضع گیری در مقابل اسلام - که در شخص امیر المؤمنین علیه السلام عینیت و تجسم یافته - قرار دهند و در مقابل آن حضرت با وقاحت تمام بایستند و شبهات و تشکیکاتی را در مورد حضرت و اصحاب مخلص وی القا نمایند. از همین مسأله بود که جنگ های جمل، صفین و نهروان - آن طور در تاریخ ثبت شده - نشأت گرفت و به وقوع پیوست.

امیر المؤمنین علیه السلام کاملاً این مطلب را درک می کرد و بر آن وقوف داشت؛ تا جایی که آن موقع اهالی یمن برای تبریک خلافت به خدمت حضرت مشرف شدند، به آنان فرمود:

«انکم صنادید الیمن و ساداتها، فلیت شعری، ان دهمنا امر من الأمور کیف صبر کم علی ضرب الطلا و طعن الکلا (۱)؛

شاید ریش سفیدان و بزرگان یمن هستید، ای کاش می دانستم اگر روزی مسأله ای برایمان پیش آید و حادثه ای اتفاق بیفتد، قدرت جنگی شما چقدر است و تا چه اندازه می توانید صبر و پایداری داشته باشید و در مقابل دشمن استقامت کنید!»

یعنی حضرت از همان موقع، جنگ هایی را انتظار داشت که می بایست علیه طمع ورزان و منحرفان صورت گیرد.

این مسائل در آن موقع وبال اسلام و مسلمین بود و مصائب و مشکلات بسیاری به دنبال داشت که هنوز اسلام و مسلمین از آثار آن رنج می برند و در زحمت هستند.

ص: ۲۰۶

اگر امیر المؤمنین علی علیه السلام میل نداشت که عثمان به آن کیفیت نامطلوب کشته شود، و اگر فرزندان او، حسن و حسین علیهما السلام را برای دفاع از او فرستاد و در دفاع از عثمان آن قدر کوشید که حتی مروان اعتراف کرد و گفت: «به قدری که علی علیه السلام از عثمان دفاع کرد، کسی از او دفاع نمود. گفتند: پس چرا او را بر روی منبرها لعن می کنید؟ گفت: حکومت ما جز با این کار استوار نمی گردد.» (۱).

اگر علی علیه السلام خود فرمود:

«و الله، لقد دفعت عنه حتی خشیت أن أكون اثماً؛ (۲).

به خدا سوگند آن قدر از او دفاع کردم که ترسیدم گناهکار باشم.»

با این وجود، حضرت نمی خواست که دفاع او از عثمان موجب فهم غلط موضع حضرت در قبال عثمان و خطا کاری های او باشد؛ از این رو خلاف کاری های عثمان را تلویحاً و تصریحاً بیان می کرد. همچنین جواب کسانی را که نظر حضرت را درباره ی عثمان جویا می شدند، گاهی صریح و گاهی مبهم می داد، یا لاقلاً اجازه نمی داد که غرض و رزان و فرصت طلبان از آن بهره برداری کرده، آن را در راه رسیدن به مطامع خویش به کار گیرند. (۳).

دفاع حضرت از عثمان و تلاش در دفع قتل او، بدین معنا نیست که حضرت از خلاف کاری های شنیع عثمان و دار و دسته ی اموی سکوت کرده و دم فرو بسته بود، یا خطری که اسلام را تهدید می کرد و کیان اسلام را هدف قرار داده بود، نادیده گرفت، بلکه به طور مستمر و علی الدوام فریاد خویش را در مقابل آن بلند کرده، خطاهای آنان را گوشزد می کرد. در مناسبت های چندی سعی نمود که

ص: ۲۰۷

۱- ۳۸۹. الصواعق المحرقة، ص ۵۳؛ النصائح الكافية، ص ۸۸ (نقل از: دار قطنی).

۲- ۳۹۰. نهج البلاغه ی عبده، ج ۲، ص ۲۶۱؛ مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۸۹ از منابع بسیار؛ بهج الصباغه، ج ۶، ص ۷۹، (نقل از طبری و در آن آمده: «و الله ما زلت أذب عنه انی لا استحیی...»).

۳- ۳۹۱. ر. ك: الغدير، ج ۹، ص ۷۷ - ۶۹.

عثمان را به راه راست نصیحت کند، تا جایی که عثمان بر حضرت تنگ گرفت و امر کرد که مدینه را به قصد ینبع ترک گوید. (۱).

عثمان رو به امام حسن علیه السلام کرد و گفت که میل ندارد به نصایح پدرش گوش فرادهد، زیرا:

«هر موقع که مردم از دست عثمان به علی علیه السلام شکایت می بردند، حضرت، فرزندش حسن علیه السلام را به نزد او می فرستاد. وقتی که این فرستادن ها زیاد شد، عثمان گفت: پدرت گمان می کند که آنچه او می داند، احدی نمی داند. ما به آنچه می کنیم از او آگاه تر هستیم؛ پس دیگر مزاحم ما نشود. از آن موقع به بعد، دیگر علی علیه السلام فرزندش را برای کاری نزد عثمان نفرستاد.» (۲).

بدین ترتیب روشن می شود که یاری عثمان از سوی حسنین علیهما السلام که به اشارت و فرمان پدرشان صورت گرفت، کاملاً با خط آنان که همان خط اسلام ناب و اسلام صحیح بود، منسجم و هماهنگ است و در شمار قربانی های فراوانی است که در راه دین خدا و به منظور اعتلای کلمه ی حق تقدیم کردند و خود دلیل واضحی است بر دوراندیشی و عمق تفکرشان.

ص: ۲۰۸

۱- ۳۹۲. نهج البلاغه ی عبده، ج ۲، ص ۲۶۱؛ بهج الصباغه، ج ۶، ص ۷۹ از طبری؛ مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۸۹ از منابع مختلف؛ الغدیر، ج ۹، ص ۶۹ - ۶۰ از منابع دیگر.

۲- ۳۹۳. الغدیر، ج ۹، ص ۷۱، نقل از: عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۷۴ و از الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۳۰.

راه دوری نرفته ایم اگر بگوییم که معاویه از ابتدا دریافته بود، قتل عثمان به مصلحت و در خدمت اهداف اوست و نیز تمایل داشت بر سر عثمان آن بیاید که آمد؛ چه عثمان از وی یاری خواست، اما معاویه در کمک رسانی بدو تأخیر رواداشت و پیوسته چشم انتظار وقوع حوادث نامطلوبی برای او بود و آرزوی مرگش را داشت، و آن گاه که نیرویی بسیج کرد و به سوی مدینه گسیل داشت، دستور داد که در ذی‌خشب توقف کند و از آن جا جلوتر نرود و فرمانده را بر حذر داشت که مبادا بگوید:

«حاضر چیزی را می‌بیند که غایب نمی‌بیند، چه در حقیقت حاضر در آن جا منم و غایب تو. گوید: سپاه معاویه مدتی در ذی‌خشب ماند تا این که عثمان کشته شد و آن گاه معاویه دستور داد به شام بازگردند. پس سپاهی را که معاویه با وی فرستاده بود، به شام بازگرداند. هدف معاویه این بود که عثمان کشته شود و آن گاه به دعوی خون‌خواهی وی، مردم را به سوی خود بخواند.» (۱)

ص: ۲۰۹

۱- ۳۹۴. شرح نهج‌الباغه ی ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۱۵۴؛ النصائح الکافیة، ص ۲۰ از بلاذری؛ الامام علی بن ابی‌طالب سیره و تاریخ، ص ۱۶۶.

علی علیه السلام در نامه ای به معاویه نوشت:

«و لعمری، ما قتله غیرک و لا خذله سواک لقد تربصت به الدوائر و تمنیت له الأمانی؛ (۱)».

به جان خودم سوگند! جز تو کسی او را نکشت و جز تو احدی او را خوار و بی دفاع نگذاشت. پیوسته چشم انتظار حوادث بد برایش بودی و آرزوی مرگش را داشتی.»

در نامه ی دیگری به معاویه چنین نوشت:

«انک انما نصرت عثمان حینما کان النصر لک، و خذلته حینما کان النصر له؛ (۲)».

حقیقت این است که وقتی پشتیبانی از عثمان به نفع تو بود، به یاری اش برخاستی و آن گاه که به نفع او بود، او را بی یار و ناتوان گذاشتی.»

ابویوب انصاری به معاویه نوشت:

«ما را چه به قاتلان عثمان؟ آن کس که چشم انتظار قتل او بود و مردم شام را از یاری رساندن به او بازداشت، تو بودی.» (۳)

شبت بن ربیع برای معاویه نوشت:

«تو برای گمراه کردن و جلب آرا و تمایلاتشان و برای این که آنان را به زیر فرمان خود درآوری، هیچ وسیله ای نداری جز این که گفته ای: پیشوایتان به ناحق

ص: ۲۱۰

۱- ۳۹۵. شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۴۱۱؛ الغدیر، ج ۹، ص ۱۵۰؛ النصایح الکافیة، ص ۲۰ از کامل ابن اثیر و بیهقی، المحاسن و المساوی؛ الامام بن ابی طالب سیره و تاریخ، ص ۱۶۷ از شرح نهج البلاغه.

۲- ۳۹۶. ر. ک: نهج البلاغه ی عبده، ج ۳، ص ۷۰؛ النصایح الکافیة، ص ۲۰؛ شرح نهج البلاغه ی بحرانی، ج ۵، ص ۸۱؛ شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۷.

۳- ۳۹۷. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۰۹ و ۱۱۰؛ الغدیر، ج ۹، ص ۱۵۱ از آن و از شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۶۰.

و مظلومانه کشته شد و ما به خون خواهی او برخاسته ایم. در نتیجه فرومایگان و افراد نادان برگرد تو فراهم آمده اند، در حالی که برای مسلم است که تو در یاری او کوتاهی کردی. دلت می خواست او کشته شود تا به این جا برسی و دعوی خون خواهی او کنی.» (۱).

طبری گوید:

«همین که نامه ی عثمان برای درخواست کمک به معاویه رسید، وی چشم به قتل عثمان دوخت و اظهار مخالفت خود با اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیز خوش نداشت؛ چرا که می دانست آن ها بر خلع یا قتل عثمان اجماع کرده اند و آن گاه در یاری عثمان کوتاهی کرد و کندی پیشه ساخت.» (۲).

ابن عباس به معاویه نوشت:

«به خدا سوگند که تو چشم انتظار قتل عثمان بودی و مشتاق مرگش، و با این که وضعش کاملاً برایت روشن بود، نگذاشتی مردم تحت فرمان تو از او دفاع کنند، در حالی که نامه سراسر استمداد و استغاثه اش به تو رسید و تو اعتنایی به آن نمودی، تا این که همان طور که مقصود تو بود، به قتل رسید... اگر او به ناحق و مظلومانه کشته شد، تو نیز ستمکارترین ستمکاران هستی.» (۳).

ابن عباس نامه ی دیگری نیز با همین عبارت به معاویه نوشت. (۴).

ص: ۲۱۱

۱- ۳۹۸. وقعه صفین، ص ۱۸۷ و ۱۸۸؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۷۰؛ الغدير، ج ۹، ص ۱۵۱، نقل از آن دو و از کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۲۳ و شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۴۲.

۲- ۳۹۹. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۰۲.

۳- ۴۰۰. شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۵۵؛ الامام علی بن ابی طالب سیره و تاریخ، ص ۱۶۷ از شرح نهج البلاغه.

۴- ۴۰۱. فتوح ابن اعثم، ج ۳، ص ۲۵۶؛ مناقب خوارزمی، ص ۱۸۱؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۱۳؛ شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۶۶؛ الغدير، ج ۱۰، ص ۳۲۵.

«وقتی خبر مرگ عثمان به معاویه رسید، سخت دلتنگ شد و از این که عثمان را خوار و بی دفاع گذاشته، اظهار پشیمانی و ندامت کرد و طی اشعاری گفت:

ندمت علی ما کان تبعی الهوی

و قصری فیه حسره و عویل (۱).

من پشیمانم از این که تابع هوا گشتم و همین کافی است که مرا به افسوس و شیون وادارد.»

در گفتگویی که بین معاویه و ابوظیفیل کتانی صورت گرفت، معاویه پرسید:

«چرا از عثمان دفاع نکردی، در حالی که وظیفه داشتی از او دفاع کنی؟ ابوظیفیل گفت: به دلیل همان چیزی که تو را از یاری او منع کرد و تو در شام ماندی و مرگش را انتظار بردی. معاویه گفت: مگر همین که به خون خواهی او برخاسته ام، یاری او نیست؟ ابوظیفیل خنده ای کرد و گفت: وضع تو با عثمان چنان است که جعدی شاعر گفته:

لا ألفینک بعد الموت تندبنی

و فی حیاتی ما زودتنی زادا (۲).

تو را پس از مرگ خواهم دید که برایم نوحه سر داده ای، در حالی که در زندگیم هیچ کمکی به من نکردی.

یعقوبی نیز گفته است:

«معاویه به سپاه خود دستور داد تا در اوایل شام توقف کنند و در جای خود بمانند،

ص: ۲۱۲

۱- ۴۰۲. وقعه صفین، ص ۷۹؛ الامام علی بن ابی طالب سیره و تاریخ، ص ۱۶۶ و ۱۶۷؛ الغدیر، ج ۹، ص ۱۵۱؛ فتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۶۶.

۲- ۴۰۳. مروج الذهب، ج ۳۷ ص؟؛ النصایح الکافیة، ص ۲۱؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۰، نقل از: تاریخ الخلفاء؛ الامام علی ابن ابی طالب سیره و تاریخ ص ۱۶۸ و الغدیر، ج ۹، ص ۱۳۹ و ۱۴۰، نقل از: تاریخ الخلفاء، ص ۳۳ و تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۲۰۱ و الاستیعاب در الکنی؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۵۱ و مسعودی.

تا این که نزد عثمان رفته و از صحت و سقم امر آگاه شود. آن گاه معاویه نزد عثمان آمد و از مدت محاصره ی وی پرسید و گفت: خدمت تو رسیدم تا نظرت را جويا شوم و به نزد سپاهیان برگردم و سپس آنان را به پیش تو بیاورم. عثمان گفت: به خدا سوگند، تو می خواهستی که من کشته شوم، آن گاه بگویی که من ولی دم هستم، برگرد و مردم را برای یاری من بیاور. وی برگشت و دیگر به نزد عثمان نرفت تا این که به قتل رسید.» (۱).

معاویه در سخنانی که به حجاج بن خزیمه گفت، اعتراف کرد که به فریادرسی عثمان قیام نکرد و در حالی که عثمان از وی خواسته بود، به وی جواب مثبت نداد و در این باره ابیاتی چند سروده است. (۲) این ابیات همان ابیات لامیه ای است که قبلاً به آن اشاره کردیم.

شهرستانی به صراحت می گوید:

«همه عمال و کارگزاران عثمان، یعنی معاویه، سعد بن ابی وقاص، ولید بن عقبه، عبدالله بن عامر و عبدالله بن سعد بن ابی سرح از یاری او دست کشیدند و ترک او گفتند، تا این که کشته شد.» (۳).

آن موقع که معاویه بنی هاشم را در مدینه به قتل عثمان متهم کرد، ابن عباس به او گفت:

«تو عثمان را کشتی، سپس حرکت کردی و برای مردم به دروغ گفتی که خون خواه او هستی. پس معاویه درماند و دم فرو بست.» (۴).

محمد بن مسلمه به معاویه نوشت:

ص: ۲۱۳

۱- ۴۰۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۵.

۲- ۴۰۵. فتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۶۵.

۳- ۴۰۶. الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۶؛ الشیعه فی التاریخ (پاورقی)، ص ۱۴۲.

۴- ۴۰۷. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۳.

«معاویه! به جانم سوگند که تو جز دنیا نمی خواهی و جز از هوای نفس پیروی نمی کنی و اگر عثمان را پس از مرگش پشتیبانی می کنی، در زمان حیاتش او را خوار و بی دفاع گذاشتی.» (۱).

امیر المؤمنین در نامه ای به معاویه نوشت:

«اما بعد، فو الله ما قتل ابن عمك غيرك و اني لأرجو أن الحقك به علي مثل ذنبه و اعظم من خطيئته؛ (۲).

اما پس از حمد و ثنای الهی و درود و سلام بر رسول گرامی او، به خدا سوگند! عمو زاده ات را کسی جز تو نکشت و من امیدوارم که تو را به خاطر گناهی همانند او یا بزرگ تر از آن، به وی ملحق سازم.»

اصغ بن نباته نیز با همین عباراتی که از دیگران نقل کردیم، با معاویه روبه رو شد. (۳).

امام حسن علیه السلام نیز به او گفت:

«ثم و لاك عثمان فتربصت عليه؛ (۴).

عثمان تو را ولایت شام داد، اما تو چشم انتظار حوادث بد برای او بودی و آرزوی مرگش را داشتی.

معاویه به عمرو بن عاص گفت:

«راست گفתי، با آنچه در دست ماست با او می جنگیم و را وادار می کنیم تا مسئولیت قتل عثمان را بر عهده بگیرد. عمرو گفت: واعجبا! کسی باید ادعای خون خواهی عثمان کند که از همه ی مردم احق است، نه من و تو. گفت: وای بر

ص: ۲۱۴

۱- ۴۰۸. الامامه و السياسة، ج ۱، ص ۱۰۱؛ الغدير، ج ۱۰، ص ۳۳۳.

۲- ۴۰۹. الغدير، ج ۹، ص ۷۶؛ عقد الفريد، ج ۴، ص ۳۳۴.

۳- ۴۱۰. تذکره الخواص، ص ۸۵؛ مناقب خوارزمی، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

۴- ۴۱۱. تذکره الخواص، ص ۲۰۱.

تو، ما چرا [خون خواهی نکنیم]؟ عمرو گفت: زیرا تو او را تنها گذاشتی و با این که مردم شام با تو بودند، دست از یاری اش کشیدی، تا این که از یزید بن اسد بجلی کمک خواست و او جواب مثبت داد و سویس حرکت کرد، اما من نیز او را آشکارا رها کردم و به فلسطین گریختم. معاویه گفت: فعلا برایم از این حرفها نزن.» (۱).

چون نامه ی عثمان - که در آن از معاویه کمک خواسته بود - به دست وی رسید، مسور بن مخرمه بدو گفت:

«ای معاویه! عثمان کشته خواهد شد، اکنون بنگر که به تو چه نوشته است. معاویه گفت: ای مسور! من فاش می گویم که عثمان در آغاز بدانچه خدا و رسول دوست داشتند عمل کرد و خدا نیز از وی راضی بود، ولی بعدا روش خود را تغییر داد و خدا نیز نظر خود را از او گرداند. آیا من می توانم چیزی را که خدا تغییر داده برگردانم؟» (۲).

می بینید که معاویه چگونه برای توجیه کوتاهی و سهل انگاری خویش در کمک و یاری عثمان به جبر استدلال می کند.

ص: ۲۱۵

۱- ۴۱۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۶؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۹۸.

۲- ۴۱۳. فتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۲۸.

ما در صحت محتوای روایتی که می گفت: امام حسن علیه السلام در دفاع از عثمان زخمی شد، شک و تردید داریم، زیرا گر چه ممکن است امام علی علیه السلام دو فرزندش یا تنها امام حسن علیه السلام را برای دفاع از عثمان فرستاده باشد و آن دو نیز به نزد عثمان آمده و مأموریت محوله از جانب پدر را به اطلاع او رسانده باشند، اما ظاهراً عثمان آن دو را رد کرد و دفاع آن دو را نپذیرفت؛ نصوص زیر این مطلب را روشن می کند:

۱. «علی پسرش حسن را خواست و به او گفت: پسر! به نزد عثمان برو و به او بگو: پدرم می گوید: آیا میل داری که تو را یاری کنم؟ حسن پیام پدرش را به عثمان رساند. عثمان بدو گفت: نه، من یاری او را نمی خواهم، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم... حسن سکوت کرد و به نزد پدر بازگشت و پاسخ عثمان را برایش بازگفت...» (۱).

۲. «وقتی مردم خانه ی عثمان را به محاصره ی خود درآوردند او روزه داشت... عثمان

ص: ۲۱۶

به حسن بن علی که در کنارش نشسته بود رو کرد و گفت: برادرزاده! تو را به خدا سوگو کند، به من بگو که چرا از این محل خارج نشدی؟ زیرا من می دانم که پدرت چقدر به تو علاقه دارد. پس حسن بیرون رفت و به دنبالش عبدالله بن عمر نیز خارج شد.» (۱)

۳. «هر گاه مردم از حکومت عثمان به علی علیه السلام شکایت می بردند، علی فرزندش حسن را به نزد عثمان می فرستاد. چون این کار زیاد تکرار شد، به او گفت: پدرت می پندارد هیچ کس نیست که آنچه را او می داند بداند، حال آن که ما بهتر از او می دانیم که چه می کنیم؛ باید دست از ما بردارد. دیگر علی علیه السلام پسرش را بدین منظور نزد او نفرستاد.» (۲)

ابن قتیبه گوید:

«سپس حسن بن علی داخل شد و گفت: مرا به هر چه می خواهی فرمان ده که من در اختیار توام. پس عثمان به او گفت: ای برادرزاده! برگرد و در خانه ات بنشین تا این که فرمانی از جانب خداوند برسد.» (۳)

۴. گروهی از مردم، از جمله سعد بن مالک و ابوهریره و زید بن ثابت و حسن بن علی همت کردند و جان بر کف آماده شدند تا از عثمان دفاع کنند. عثمان کس به نزدشان فرستاد و آنان را از تصمیم خود آگاه کرد و از آنان خواست که پراکنده شوند، آنان هم منصرف شدند. (۴)

۵. «عثمان کس به نزد علی بن ابی طالب فرستاد که به نزد من بیا. علی پسرش

ص: ۲۱۷

۱- ۴۱۵. همان، ص ۲۳۰.

۲- ۴۱۶. منابع این مطلب قبلا بیان شد.

۳- ۴۱۷. الامامه و السياسه، ج ۲، ص ۳۹؛ حياه الصحابه، ج ۲، ص ۱۳۴، نقل از: الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۶۹.

۴- ۴۱۸. تاريخ طبری، ج ۳، ص ۳۸۹.

حسین را فرستاد. عثمان به او گفت: ای برادر زاده! آیا می توانی از من در مقابل مردم دفاع کنی؟ حسین گفت: خیر. عثمان گفت: پس به پدرت بگو که نزد من آید. حسن به نزد پدر آمد و سفارش عثمان را به او رساند. علی برخاست تا نزد عثمان رود، پسرش محمد بن حنفیه به سویش شتافت و مانع از رفتن پدر شد... در همین اثنا فریاد برآمد عثمان کشته شد.» (۱).

۶. ابومخنف گوید:

«مروان حکم نگاهی به حسین بن علی کرده و گفت: چه چیز تو را به این جا آورده است؟ حسین گفت: وفای به عهد و بیعتی که با خلیفه دارم. گفت: از نزد ما برو! پدرت مردم را علیه ما جمع کرده و تو در این جا با ما هستی؟ برو که میل به جنگ ندارم و بدان امر نمی کنم.» (۲).

آنچه گذشت، بیان می کند که عثمان یاری حسن یا حسنین علیهماالسلام را نپذیرفت و آن دو در جنگ، علیه انقلابیان شرکت نکردند. شاید این عمل بارها تکرار شد و حضرت خود را برای دفاع از عثمان بر او عرضه کرد، اما هر دفعه عثمان او را رد کرد. همین موجب شک و تردید در روایتی است که می گوید: امام حسن علیه السلام در این قضیه مجروح شد. همچنین عدم صحت روایتی را می رساند که برخورد امام علی علیه السلام را با حسنین علیهماالسلام بیان می کرد و ما آن را مردود و نادرست خواندیم.

ممکن است امام حسن علیه السلام به خاطر احترام خاصی که در میان دیگران داشت و بدون این که در جنگ دخالتی داشته باشد، برای نجات برخی از افراد، به آنها کمک کرده باشد. در سخنانی که بین حضرت و مروان حکم رد و بدل شد،

ص: ۲۱۸

۱- ۴۱۹. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۹۴.

۲- ۴۲۰. همان، ص ۷۸.

حضرت به او فرمود:

«أفلا أرقط دم من وثب على عثمان في الدار، فذبحه كما يذبح الجمل، و أنت تتغو ثغاء النعجه و تنادى بالويل و الثبور. كالأمة اللكعاء. ألا دفعت عنه بيد؟ أو ناضلت عنه بسهم؟ لقد ارتعدت فرائصك و غشى بصرك فاستغثت بي كما يستغيث العبد بربه، فأنجيتك من القتل و منعتك منه ثم تحت معاوية على قتلي؟! ولو رام ذالك لذبح كما ذبح ابن عفان؛ (۱)».

چرا کسی را که در خانه ی عثمان بر او یورش برد و او را آن چنان که شتران را می کشند، به قتل رساند، نکشتی و خونش را بر زمین جاری نکردی؟ تو در آن موقع همچون گوسفندان صدایت را بلند کرده و همانند کنیزکان فرومایه و پست آه و واویلا سر داده بودی، چرا به کمک عثمان نشتافتی؟ چرا برای دفاع از او تیری رها نکردی؟ آن هنگام بدنت سخت به لرزه آمده بود و پریشانی بر تو غالب بود. از من کمک خواستی و مرا به فریادرسی طلبیدی، چنان که بنده از اربابش کمک می خواهد و خود را در پناه او می گیرد، من تو را از مرگ نجات دادم و مانع قتل تو شدم. بی انصاف! اکنون معاویه را بر قتل من ترغیب می کنی؟! بدان اگر چنین مسأله ای پیش آید، او همانند پسر عفان کشته خواهد شد (و از تو کاری ساخته نخواهد بود).»

موضع قوی و نیرومند امام حسن

از طرف دیگر، نص فوق به طور کاملاً آشکاری موضع بسیار نیرومند امام حسن علیه السلام را بیان می کند، و دلالت دارد که موضع حضرت علیه السلام چقدر قوی و نیرومند بوده است.

ص: ۲۱۹

سخن پسر عاص گذشت که به معاویه گفت:

«مردم به دنبالش راه افتادند. فرمان داد، اطاعت کردند، سخن گفت، تصدیق نمودند. این دو، کار را به جاهای باریک تری خواهند کشاند. چه خوب بود که کسی را به دنبالش می فرستادی تا او و پدرش را لعن می کردیم و دشنام می گفتیم و ارزش هر دو را در پیش دیگران پایین می آوردیم...»

سفیان بن لیلی به امام حسن علیه السلام گفت:

«خدا مردم را درباره ی تو هم صدا کرده است.» (۱)

ابوجعفر روایت کرده که ابن عباس گفت:

«اولین خواری و ذلت عرب، مرگ حسن علیه السلام بود.» (۲)

ابوالفرج گوید:

«... به ابواسحاق سبعی گفته شد: چه هنگامی مردم خوار و ذلیل شدند؟ گفت: آن موقع که حسن رحلت کرد، زیاد پسر ابوسفیان خوانده شد و حجر بن عدی به قتل رسید.» (۳)

معاویه نیز اقرار دارد:

«حسن علیه السلام کسی نیست که بتوان او را دست کم گرفت...» (۴)

در این باره نصوص بسیاری وجود دارد که در این مختصر مجال تتبع آن نیست.

شاید بتوان عواملی را که موجب گردید موضع امام حسن علیه السلام در قبال معاویه و امویان قدرت و اثر بیشتر و عظیم تری داشته باشد، در موارد ذیل

ص: ۲۲۰

۱- ۴۲۲. شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۶.

۲- ۴۲۳. همان، ص ۱۰.

۳- ۴۲۴. مقاتل الطالبیین، ص ۷۶؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۵۱.

۴- ۴۲۵. شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۹۵.

یاری و نصرت عثمان توسط امام، عدم شرکت حضرت در قتل مشرکان قریش و دیگران (زیرا امام در آن موقع کودک خردسالی بود که نمی توانست در جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و آله علیه مشرکان شرکت جوید)، مردم، سخنان و مواضع رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در خصوص آن حضرت دیده و شنیده بودند. از طرف دیگر، تمامی مردم می دانستند که آیات قرآنی زیادی در مورد فضل و دانش آن حضرت نازل شده و خصلت های کریمانه اش را ستوده و تأکید دارد که مقام رهبری آینده ی امت مسلمان را خداوند برای وی آماده و مهیا کرده است و نیز جای هیچ گونه دستاویزی برای تضعیف مرکزیت و قدرت امام علیه السلام باقی نبود تا دشمنان بدان تمسک جویند، و از طرفی حضرت با مسأله ای مثل حکمیت - که قبلا پدرش از سوی معاویه و بنی امیه گرفتارش شده بود - مواجه نگردید.

آری، او فرزند کسی است که قریش را تار و مار کرد و قهرمانان عرب را از پای درآورد، آن هایی که می خواستند با همه ی حيله و وسایلی که در اختیار داشتند، نور خدا را خاموش کنند. ضعف استدلال معاویه در مقابل امام حسن علیه السلام وقتی روشن خواهد شد که گفته ها و سخنان شخص معاویه را ملاحظه کنیم. او برای تصدی پست خلافت، چیزی که بتواند بدان استدلال کند نداشت، مگر این که بگوید: ولایتش طولانی تر، تجربه اش بیشتر، سیاستش قوی تر و سنش از امام حسن علیه السلام بزرگتر است. (۱).

بعضی از پژوهش گران مسائل تاریخی می گویند:

«بدین ترتیب معیارهای خلافت به صورت معیارهای مدل لباس و زیبایی اندام،

ص: ۲۲۱

۱- ۴۲۶. مقاتل الطالیین، ص ۵۸؛ شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۳۶؛ حیاة الحسن علیه السلام، ج ۲، ص ۳۳

طولانی تر، بزرگ تر، قدیم تر و بیشتر بودن درآمد.» (۱).

آنچه موجب تضعیف موضع امام حسن علیه السلام و تقویت شوکت و جلال معاویه شد، مسائل مربوط به سپاه امام علیه السلام و شرایط خاص حاکم بر جامعه ی اسلامی، علی الخصوص مردم عراق، و نیز مسائل عقیدتی و اجتماعی و مسائل دیگر بود. اگر چه آن طور که به نظر می رسد عامل زمان در دراز مدت به نفع امام حسن علیه السلام تمام شد، خصوصاً بعد از تحول مختصری که بر اثر تلاش های امیر المؤمنین در جامعه ی عراق در قبال اهل بیت علیهم السلام به وقوع پیوست.

درباره ی جامعه ی عراق، در بحث دیگری در باب «خوارج» مطالبی بیان کرده ایم. در همین بحث نیز اشاراتی داشتیم که شاید مفید باشد، اما فعلاً مورد بحث ما نیست، چرا که مربوط است به شرط صلح امام حسن علیه السلام و باید در جای خود مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

ص: ۲۲۲

۱- ۴۲۷. محمد حسن آل یاسین، الامام الحسن بن علی علیهما السلام، ص ۸۵.

آیا امام حسن عثمانی بود؟!

عده ای می کوشند تا بگویند: امام حسن علیه السلام به معنای دقیق کلمه عثمانی بود؛ می گویند:

«احتمالا حسن علیه السلام در گرایش به عثمان غلو کرده باشد، تا جایی که روزی چیزی را که خوش نداشت به پدرش گفت.

راویان نقل کرده اند: روزی علی علیه السلام از کنار پسرش حسن عبور می کرد و او در حال وضو گرفتن بود. به او گفت:

حسن! وضویت را کامل کن! حسن با این سخن تلخ، پاسخ پدر را داد: دیشب مردی را کشتید که وضوی کامل می گرفت.

علی گفت: خداوند اندوه تو را درباره ی عثمان طولانی کند.»

در نص بلاذری آمده:

«مردی را کشتی که وضوی کامل می گرفت.» (۱).

در داستان دیگری می گویند: [حسن علیه السلام گفت:]

ص: ۲۲۳

۱- ۴۲۸. ر. ک: الفتنه الکبری (بخش علی و بنوه)، ص ۱۷۶؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲ و نیز ج ۵، ص ۸۱؛ محمد حسن

آل یاسین، الامام الحسن بن علی علیهما السلام، ص ۵۰؛ سیره ی ائمه ی اثنی عشر، ج ۱، ص ۵۴۳.

«ای امیر مؤمنان! من نمی توانم با شما سخن بگویم. آن گاه گریست. پس علی فرمود: حرف بزن و همچون زن نوحه مکن! حسن گفت:

مردم عثمان را محاصره کردند؛ به تو امر کردم که از آنان فاصله بگیر و به مکه برو، تا این که مردم به هوش آمده، بیدار شوند، اما تو سرپیچی کردی. مردم او را کشتند، به تو امر کردم که از آنان کناره بگیر... امروز به تو امر کردم که به عراق نرو، زیرا می ترسم که در آن دیار غریب، گمنام کشته شوی. پس علی فرمود...» (۱).

روایات دیگری نیز هست که همین معنا را می رساند و فعلا مجالی برای ذکر آن نیست. (۲).

از نظر ما همه ی این گفته ها مردود است، زیرا:

اولاً: چگونه می توان بین این حدیث و حدیث سابق جمع کرد که می گفت: امیر المؤمنین فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام را برای دفاع از عثمان فرستاد، و یا آن گاه که از واقعه باخبر شد، چون آشفته ای حزین از راه رسید و حسن را که خون بر صورتش جاری بود، سیلی زد و با دست دیگرش به سینه ی حسین کوبید، به این گمان که آن دو در مأموریت خود کوتاهی کرده اند؟ چگونه می توان تهافت و تناقض بین این دو حدیث را بر طرف نمود؟!

ثانیا: هر که از مواضع و زندگانی امام حسن علیه السلام تتبع و بررسی کند، درمی یابد که امام همواره با اصرار فراوان، یاریگر پدر و مدافع حق غصب شده اش بود و در دفع استدلال های دشمنانش کوشش فراوان داشت. حتی در جنگ های نبرد جمل و صفین، خود را در این راه در معرض خطرهای بزرگ قرار داد، تا

ص: ۲۲۴

-
- ۱- ۴۲۹. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۱۶؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۷۴؛ ر. ک: شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۲۶ و نیز ج ۱۹، ص ۱۱۷؛ سیره ی ائمه ی اثنی عشر، ج ۱، ص ۵۴۳.
- ۲- ۴۳۰. ر. ک: سیره ی ائمه ی اثنی عشر، ج ۱، ص ۵۴۲ و ۵۴۴ و منابع دیگر.

جایی که - همان طور که دیدید - پدرش فرمود: «جلو این پسر را بگیرید!»

در مورد دفاع امام حسن علیه السلام از اهل بیت علیهم السلام و حقانیت آنان به خلافت، مواضع و اقوال آن حضرت آن قدر زیاد است که در این فرصت کوتاه نمی توان همه ی آن را بیان کرد، لیکن به نمونه ای از آن ها اکتفا می کنیم:

۱. امام حسن علیه السلام فرمود:

«ان ابابکر و عمر عمدا الی هذا الامر و هو لنا کله فاخذاه دوننا و جعلنا لنا فيه سهما کسهم الجده اما و الله لتهمنهما أنفسهما یوم یطلب الناس فيه شفاعتنا؛ (۱)».

راستی که ابوبکر و عمر تمام توجه خود را به امر خلافت مبذول داشتند و آن را از چنگ ما ربودند، و حال آن که همه ی اختیارات آن مال ما بود. پس بدون مشارکت دادن ما، آن را به دست گرفتند و برای ما سهمی همچون سهم جده قرار دادند. هان به خدا سوگند! آن روزی که مردم شفاعت ما را طلب کنند، آن دو شدیداً درگیر نجات خود از غم و اندوهی هستند که آنها را احاطه کرده است.»

شوشتری می گوید:

«ظاهراً مراد حضرت از این که فرمود: مانند سهم جده، این است که آن دو از خلافت و باقی حقوق اهل بیت علیهم السلام تنها به قدر بخور و نمیر به آنها می دادند، همان طور که والدین با جده رفتار می کنند!» (۲).

۲. امام حسن علیه السلام در خطبه ای فرمود:

«ولولا محمد صلی الله علیه و آله و اوصیاءه، کنتم حیاری لا تعرفون فرضاً من الفرائض...؛ (۳)».

ص: ۲۲۵

۱- ۴۳۱. امالی مفید، ص ۴۹؛ بهج الصباغه، ج ۴، ص ۵۶۹.

۲- ۴۳۲. بهج الصباغه، ج ۴، ص ۵۶۹.

۳- ۴۳۳. ینابیع الموده، ص ۴۸۰؛ امالی طوسی، ص ۵۶.

اگر محمد صلی الله علیه و آله و اوصیای او نبودند، شما در بیابان جهل و ضلالت، سرگردان و حیران بودید و فریضه ای از فرایض الهی را نمی شناختید...» این مطلب را حضرت پس از بیان فرایض و تکالیف الهی فرمود. از جمله ی این فرایض، ولایت اهل بیت علیهم السلام بود.

۳. بعد از بیعت مردم با امام حسن علیه السلام حضرت خطبه ای ایراد کرد و طی آن فرمود:

«پس، از ما اطاعت کنید که اطاعت ما واجب است، چرا که به طاعت خدای عزوجل و رسولش صلی الله علیه و آله مقرون گشته است. خدا می فرماید:

یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول.» (۱)

۴. اربلی می گوید:

«بین معاویه و امام حسن علیه السلام نامه هایی مبادله شد. حسن علیه السلام در این نامه ها بر استحقاق خود به خلافت احتجاج کرد و بر کسانی که بر پدرش پیشی گرفتند و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به زور از چنگ آنان ربودند یورش برد.» (۲)

امام حسن علیه السلام در نامه ای به معاویه، بعد از این که مجاهده ی قریش پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله را با اهل بیت علیهم السلام گوشزد کرده، چنین می نویسد:

«و قد تعجبنا لتوثب المتوثبین علینا فی حقنا و سلطان نبینا صلی الله علیه و آله... فأمسکنا عن منازعتهم مخافه علی الدین ان یجد المنافقون و الاحزاب بذلک مغمزا یثلمونه به... و بعد فان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام لما نزل به الموت

ص: ۲۲۶

۱- ۴۳۴. ینابیع الموده، ص ۲۱؛ امالی مفید، ص ۳۴۹؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۲؛ حیاة الحسن، ج ۱، ص ۱۵۳؛ امالی طوسی، ج ۱، ص ۱۲۱؛ آل یاسین، صلح الحسن علیه السلام، ص ۵۹؛ جمهره الخطب، ج ۲، ص ۱۷ از مسعودی.
۲- ۴۳۵. کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۵.

ما به راستی در شگفتیم از کسانی که در ربودن حقمان بر ما یورش برده و خلافت پیامبرش را که حق مسلم ماست، از چنگ ما ربودند... ما دیدیم اگر در گرفتن حق خویش به منازعه با ایشان پردازیم، ممکن است منافقان و سایر احزاب مخالف دین، وسیله ای برای خراب کاری و رخنه ی در دین به دست آورند و نیت های فاسد خود را عملی سازند، پس دم فرو بستیم... همانا امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام چون مرگ به سراغش آمد، امر خلافت پس از خود را به من واگذار کرد.» (۱).

۵. کافی است بگوییم که پدرش او را به کوفه فرستاد. حضرت، ابوموسی اشعری را که مانع حمایت مردم کوفه از امیر المؤمنین علیه السلام می شد از کار گزاری آن جا خلع کرد. امام حسن علیه السلام پس از سفر به کوفه با ده هزار جنگجو به خدمت پدر رسید. در این قضیه، حوادث مهم و مهیجی به وقوع پیوست که بیانگر فنای مطلق امام حسن علیه السلام در مسأله ی پدرش که در نظر امام، مسأله ی اسلام و ایمان بود، می باشد. حضرت جان به کف آماده بود تا برای دفاع از پدر، بهای سنگینی پردازد. (۲).

۶. امام حسن علیه السلام با موضع قدرتمندی که داشت، احتجاجات معترضان به مسأله ی حکمیت را درهم کوبید و استدلال های مهمی ایراد کرد که قابل

ص: ۲۲۷

۱- ۴۳۶. ر. ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۲؛ شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۳۴؛ مقاتل الطالبین، ص ۵۵ و ۵۶ فتوح ابن اعثم، ج ۴، ص ۱۵۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۱؛ حیاة الحسن علیه السلام، ج ۲، ص ۲۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۵۴؛ آل یاسین، صلح الحسن علیه السلام، ص ۸۲؛ احمدی از ناسخ التواریخ، ج ۵، ص ۸۴ و جمهره رسائل العرب، ج ۲، ص ۹ و مکاتیب الائمه، ص ۳ و ۴ و ۷. در بعضی از منابع آمده: «و لانی المسلمون الامر بعده». (ر. ک: الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۵۹).

۲- ۴۳۷. ر. ک: حیاة الحسن علیه السلام؛ سیره ی ائمه ی اثنی عشر، ج ۱، ص ۵۴۸ - ۵۴۶.

بحث و مطالعه بوده، بیانگر عمق تفکر و اندیشه ی ژرف و آگاهی عمیق حضرت نسبت به همه ی امور و مسائل می باشد. (در این باره به منابع مربوطه مراجعه فرمایید). (۱).

۷. امام حسن علیه السلام فرمود:

«نحن اولی الناس بالناس فی کتاب الله و علی لسان نبیه؛ (۲).

ما در کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به مردم از خودشان سزاوارتریم.»

۸. امام در خطبه ای فرمود:

«ان علیا باب من دخله کان مؤمنا و من خرج عنه کان کافرا؛ (۳).

علی علیه السلام دری است که هر کس از آن وارد شود، مؤمن و هر کس از آن خارج شود، کافر است.»

۹. آن حضرت علیه السلام به حبیب بن مسلمه فرمود:

«رب مسیر لک فی غیر طاعه الله؛

چه بسا مسیری را بیمایی که در طاعت خدا نباشد.»

حبیب گفت: اما مسیر من به سوی پدرت از این قبیل نیست.

حضرت فرمود:

«بلی و الله! و لکنک اطعت معاویه علی دنیا قلیله زائله فلئن قام بک فی دنیاک لقد قعد بک فی آخرتک و لو کنت اذ فعلت شرا قلت خیرا...؛ (۴).

ص: ۲۲۸

۱- ۴۳۸. عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۵۰؛ بحار الانوار، ح ۸، ص ۵۶۴؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۳۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج

۳، ص ۱۹۳؛ حیاة الحسن علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶۱؛ جمهره خطب العرب، ج ۱، ص ۳۹۲.

۲- ۴۳۹. علامه ی احمدی، نقل از: نواسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۱ و بحار الانوار، باب احتجاجات حضرت علیه السلام.

۳- ۴۴۰. کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۹۸؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۰ از تفسیر فرات و از ناسخ التواریخ، ج ۵.

۴- ۴۴۱. شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۸.

به خدا سوگند که چنین است! لکن تو به خاطر مقدار کمی از دنیای زودگذر از معاویه پیروی کردی. اگر معاویه دنیایت را ساخت، آخرت را ویران کرد؛ اگر کار بدی کردی، سخن خوبی گفتی...»

۱۰. امام حسن علیه السلام در خطبه ای این اتهام را که وی معاویه را سزاوار خلافت می دانسته، رد کرده است. ما این خطبه را در بحث «مبارزه ی ائمه علیهم السلام با این توطئه» با ذکر منابع آورده ایم.

فعلا به همین اندازه بسنده می کنیم. از طرفی نیز قصد نداریم که در این باره به تفصیل سخن بگوییم، بلکه منظور ما این است که نمونه هایی از این مطلب را بیان کنیم. راغبان می توانند به کتب تاریخ و حدیث مراجعه کنند.

ثالثا: مطالب و کلماتی را که به امام حسن علیه السلام نسبت می دهند که وی آنها را به پدرش گفته است، نه تنها با ساده ترین اصول ادب اسلامی و اخلاق نیکوی انسانی منافات دارد، بلکه با این مطلب که خداوند سبحان وی را تطهیر کرده و نیز با گفته های پیامبر صلی الله علیه و آله در حق حضرت و همچنین با اخلاق و سجایای ارزشمندی که از او سراغ داریم، در تضاد و تنافی است، خصوصا این که ادعا می کنند حضرت این سخنان را به پدرش علی علیه السلام گفته است، در حالی که وی قبل از هر کسی می داند که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام گفته است: «انه مع الحق و الحق معه یدور معه حیث دار.» (۱).

چگونه می توان پذیرفت که چنین سخنانی را امام مجتبی علیه السلام بر زبان جاری کرده باشد، در حالی که مردم کوچه و بازار عار دارند که آن را بر زبان آورند، چه رسد به رابع اهل کساء و فردی که از نظر اخلاق و خوی و سیادت و رفتار و سلوک، شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؟!!

ص: ۲۲۹

رابعا: از همه ی این ها گذشته، آیا معقول است که بگوییم: امام حسن علیه السلام نمی توانست خوب و کامل وضو بگیرد؟ در حالی که در کنار جدش، رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدر بزرگوارش، علی علیه السلام روزگاری را سپری کرده بود و دریایی بی پایان از علم و فضیلت بود و از آغاز طفولیت به همه ی پرسش هایی که از سوی جد گرامی اش، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پدرش، امیر المؤمنین علیه السلام در مناسبت های مختلف به وی حواله می شد، پاسخ می داد. (۱).

خامسا: اگر - آن طور که طه حسین می پندارد - امام حسن علیه السلام به معنای دقیق کلمه عثمانی بود، پس حتما حضرت با تصرفات و اعمال ناشایست و خلاف شرع عثمان که با کتاب و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سازگار نبود، موافق بوده است! و حال این که چنین احتمالی در حق حضرت مجتبی کاملا مردود است؛ (۲) چرا که خود در تعریف سیاست فرمود:

«از جمله حقوق زندگان، این است که مادامی که زمامدار با تو با درستی رفتار کند، تو نیز با وی به درستی و اخلاص عمل نمایی، و آن گاه که از راه راست منحرف شود، فریادت را در برابر او بلند کنی...» .

و واضح است - همان طور که طه حسین نیز قبول دارد - عثمان و کار گزارانش از مصادیق بارز این فرمایش امام بودند.

سادسا: در مورد روایت دیگر می گوییم: این که در این روایت آمده که حسن علیه السلام به پدرش گفت مدینه را ترک کند، به نظر ما نمی تواند درست باشد؛ چرا که طلحه و زبیر و دیگر دنیا خواهان و فرصت طلبان در کمین چنین موقعیتی بودند، تا به اهداف شوم خود برسند. ابن ابی الحدید پس از رد این نظر که

ص: ۲۳۰

۱- ۴۴۳. سیره ی ائمه ی اثنی عشر، ج ۱، ص ۵۴۴.

۲- ۴۴۴. همان، ص ۵۴۵.

امیر المؤمنین می بایست از مردم فاصله می گرفت و یا از مدینه به مزرعه اش (ینیع) می رفت و در شورا شرکت نمی کرد، تا آن ها وی را دعوت می کردند و کسی را به دنبالش می فرستادند، می گوید:

«به نظر من این رأی، رأی درستی نیست، زیرا اگر علی علیه السلام چنین می کرد آنها عثمان یا یکی را از میان خود برای خلافت انتخاب می کردند و آن قدر به علی علیه السلام تمایل و رغبت نداشتند تا او را دعوت کنند، بلکه برعکس، کناره گیری او از شورا خواسته ی دیرین آن ها بود؛ چرا که قریش شدیداً کینه علی علیه السلام را به دل داشت و از او در غضب بود. من، اعراب و بالأخص قریش را در این باره و در مورد انحرافشان از علی علیه السلام ملامت نمی کنم، زیرا علی علیه السلام بود که آنان را تارومار کرد و خونشان را بر زمین ریخت... حتی اگر اسلام آنان هم درست باشد، باز بغض و کینه ها باقی است...؛ اما اسلام اعراب چنین نبود. چه گروهی از آنان به پیروی از سران قبایل خود مسلمان شده بودند و گروهی نیز به طمع غنائم، عده ای به خاطر ترس از شمشیر اسلام و گروهی هم بر اثر غیرت و عصیت قومی و برای پیروزی بر دیگر قبایل. عده ای دیگر مسلمانی را انتخاب کردند، چون با دشمنان و مخالفان اسلام دشمنی داشتند.» (۱).

مردم نمی توانستند در این شرایط بحرانی به علی علیه السلام اجازه دهند که از مدینه خارج شود و از طرفی نیز همین مردم بودند که مدتها به دنبال حضرت روان بودند تا با وی بیعت کنند.

اما در این که روایت فوق می گوید: «حسن علیه السلام به پدرش گفت: منتظر باش تا اهالی شهرهای دیگر هم برای بیعت بیایند»، باید بگوییم: امام حسن علیه السلام خود پس از شهادت پدرش چون مردم با او بیعت کردند، بیعتشان را پذیرفت و منتظر نماند

ص: ۲۳۱

تا اهالی دیگر شهرها با وی بیعت کنند.

حضرت مجتبی علیه السلام آن هنگام که درباره ی حکمیت سخت می گفت، در مورد ابن عمر فرمود:

«و ثالثه: انه لم یجتمع علیه المهاجرون و الانصار، الذین یعقدون الاماره، و یحکمون بها علی الناس؛ (۱).»

و سوم: مهاجرین و انصار که منعقد کننده ی امارت هستند و از راه امارت بر مردم حکومت دارند، در مورد وی (ابن عمر) اجماع و اتفاق نکردند.»

از سوی دیگر، آیا غیبت امام علی علیه السلام و خروج وی از مدینه می توانست جلو بنی امیه و دیگر افراد بیمار و کوردل را بگیرد و نگذارد که وی را به تحریک و تشویق مردم علیه عثمان متهم کنند و نگویند که مردم را برای محاصره ی عثمان گرد آورده است؟! «

آری، همان طور که گذشت، حضرت به مزرعه ی خود (ینیع) رفت، اما این کار نتوانست جلو آنان را بگیرد که حضرت را متهم نکنند و بر او افترا نیندند.

این که می گوید امام حسن علیه السلام با جنگ پدرش با طلحه و زبیر مخالف بود، این هم درست نیست. چرا که وی خود به کوفه رفت و ابوموسی را عزل کرد و مردم را برای پیوستن به امیر المؤمنین علیه السلام ترغیب کرد تا پدرش بتواند به کمک آنان با عایشه و طلحه و زبیر بجنگد و بالاتر از این که خود امام حسن علیه السلام در این جنگ شرکت داشت. شاید منظور از نقل این روایات، این باشد که امام علی علیه السلام را به دشمنی با عثمان و قتل او متهم کنند یا حداقل وانمود کنند که حضرت، مردم را به قتل خلیفه ترغیب کرده است؛ سپس اشکال کنند که مسلمین در مورد خلافت علی علیه السلام اجماع نکردند و از سویی موضع کسانی را توجیه کنند که دست از یاری

ص: ۲۳۲

۱- ۴۴۶. منابع این مسأله چندی پیش گذشت، لکن نص مسأله را بیان نکردیم.

امام کشیدند و او را تنها گذاردند. (۱).

از سوی دیگر، ملاحظاتی به چشم می خورد که باید متذکر شویم:

۱. ظاهراً کسی که امام علی علیه السلام را از ماندن در مدینه منع کرد، اسامه بن زید بود، اما بعدها این عمل با کمی تعدیل و تغییر به امام حسن علیه السلام نسبت داده شد. روایت می گوید:

«اسامه به علی علیه السلام گفت: ای ابالحسن! به خدا سوگند، تو از چشم و گوشم برایم عزیزتری. من تو را آگاه می کنم که این مرد کشته خواهد شد؛ پس از مدینه خارج شو و به مزرعه ی خود (ینبع) برو! زیرا اگر وی کشته شود و تو در مدینه شاهد ماجرا باشی، مردم تو را به قتل او متهم خواهند کرد، اما اگر کشته شد و تو حضور نداشتی، احدی از مردم بعد از این از تو کناره گیری نخواهند کرد.

علی علیه السلام به او گفت:

«و یحكك، و الله انك لتعلم انی ما كنت فی هذا الامر الا كالاخذ بذنب الأسد و ما كان لی فیه من امر و لا نهی؛

وای بر تو! به خدا سوگند، تو خوب می دانی که من در این امر همچون کسی هستم که از دم شیر گرفته است، نه بدان امر کردم و نه از آن نهی نمودم.» (۲).

۲. درباره ی روایت وضو، در بعضی از کتاب ها آن را با کمی اختلاف به حسن بصری - که دو سال قبل از پایان خلافت عمر متولد شد (۳) - نسبت می دهند. ابن ابی الحدید می گوید:

«از چیزهایی که گفته شده، یکی این است که ابوسعید، حسن بن بصری با علی علیه السلام کینه داشت و او را مذمت می کرد... از وی نقل شده که گفت: روزی علی علیه السلام او

ص: ۲۳۳

۱- ۴۴۷. ر. ك: سید محمد جواد فضل الله، صلح الحسن علیه السلام، ص ۲۱۹ - ۲۱۱.

۲- ۴۴۸. فتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۲۷؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۷۷.

۳- ۴۴۹. وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۱۲۹.

را دید که وضو می گرفت. در وضو گرفتن وسواس به خرج می داد؛ از این رو آب زیادی ریخت. علی علیه السلام به او گفت: حسن! آب زیادی ریختی! گفت: امیرالمؤمنین! از خون های مسلمانان که بیشتر ریخته نشد. علی علیه السلام گفت: آیا تو را ناراحت کرده است؟ گفت: آری. علی علیه السلام فرمود: پس همواره غمگین و محزون باش! گویند: از آن پس حسن بصری عبوس و محزون بود، تا از دنیا رفت. (۱).

در روایت دیگری [حسن بصری] می گوید:

«چون امیر المؤمنین علیه السلام به شهر ما (بصره) وارد شد، عبورش بر من افتاد که وضو می گرفتم. فرمود: ای جوان! نیکو وضو ساز تا خدا با تو نیکویی کند. سپس از پیش من رفت. به دنبال او روان شدم. برگشت و به من نگریست و فرمود: ای جوان! حاجتی داری؟ عرض کردم: آری، به من سخنی بیاموز که برایم سودمند باشد.» (۲).

حسن بصری سخنان علی علیه السلام را نقل می کند، اما جواب خود را بیان نمی کند، بلکه تلاش دارد تا فضیلتی برای خود دست و پا کند که شبهه ی انحراف وی از علی علیه السلام را مستبعد گرداند. در صورتی که روایت ابن ابی الحدید، انحراف وی از حضرت علیه السلام را به صراحت بیان می کند. شاید روایتی نیز که می گوید: امیر المؤمنین علیه السلام وی را از مسجد بیرون کرد و نگذاشت که سخن بگوید، به انحراف وی از حضرت علیه السلام اشاره داشته باشد. (۳).

حسن بصری هر جا می نشست، اگر موقعیت را مناسب می دید به یادآوری

ص: ۲۳۴

-
- ۱- ۴۵۰. ر. ک: شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۹۵؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۳۵.
 - ۲- ۴۵۱. امالی مفید، ص ۱۱۹، بحارالانوار ج ۷۷، ص ۴۲۴ و نیز ج ۸۰، ص ۳۱۰؛ تیسیر المطالب، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.
 - ۳- ۴۵۲. ر. ک: التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۲۷۲.

عثمان می پرداخت و سه مرتبه بر او رحمت می فرستاد و سه مرتبه نیز قاتلانیش را لعن کرده و می گفت: اگر ما آنان را لعن نکنیم، دیگران ما را لعن خواهند کرد. آن گاه ذکر علی را به میان می آورد و می گفت: امیر المؤمنین -صلوات الله علیه - همواره از جانب خداوند مؤید و پیروز بود تا این که حکمیت را پذیرفت. سپس می گفت: اگر حق با توست، پس چرا حکمیت را می پذیری؟ ای بی پدر! چرا یک قدم پیش نمی روی؟ (۱).

بغض و کینه ی حسن بصری نسبت به امیر المؤمنین مشهور است. مردی نزد او آمد و گفت: اباسعید! مردم فکر می کنند که تو با علی علیه السلام کینه داری. حسن گریست. روایت می گوید: وی خود را از این اتهام تبرئه و امیر المؤمنین را تمجید و ستایش کرد. (۲).

در نص دیگری دارد: آن مرد به وی گفت:

«به خبر رسیده که می گویی: اگر علی در مدینه می ماند و از خرما ی خشک آن (نان خشک نیز آمده) می خورد، برایش بهتر بود از کاری که کرد. حسن به او گفت...» (۳).

۳. این روایت ساختگی که برای هدف پست سیاسی جعل شده، ما را به یاد روایت های ساختگی دیگری می اندازد که برای همین منظور ساخته شده اند. از این قبیل است روایتی که داستان ازدواج ام کلثوم، دختر امیر المؤمنین علیه السلام با عمر بن خطاب را بیان می کند. در این روایت آمده:

«امیر المؤمنین به فرزندانش گفت: عمویتان [عمر] را داماد کنید! گفتند: ام کلثوم زن است و اختیارش به دست خود اوست، هر کس را بخواهد انتخاب می کند.

ص: ۲۳۵

۱- ۴۵۳. عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۳۵؛ کامل مبرد، ج ۳، ص ۲۱۶.

۲- ۴۵۴. عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۲۹ و در پاورقی از امالی، ج ۳، ص ۱۹۴.

۳- ۴۵۵. البیان و التبیین، ج ۱، ص ۱۰۸.

سپس علی علیه السلام در حالی که خشم گرفته بود، برخاست (گفت) تا بیرون رود، اما حسن دامان پدر را گرفت و عرض کرد: ای پدر جان! طاق هجران تو را ندارم. علی گفت: پس خواهرتان را به ازدواج [عمر] درآورید. (۱).

هدف اصلی از جعل این روایت این است که بگویند: علی علیه السلام اهتمام زیادی به ازدواج دخترش با عمر داشت، در حالی که حقیقت کاملاً برعکس است و نصوص تاریخی نیز بر همین امر دلالت دارد. (۲).

امام صادق علیه السلام نیز در این مورد فرمود: «این ناموسی بود که به زور و غضب از ما گرفته شد.» (۳).

۴. روایت دیگری می گوید:

«امیر المؤمنین علیه السلام فرزندش امام حسن علیه السلام را چنین توصیف کرد: حسن اهل خورد و خوراک و یکی از جوانان قریش است. آن هنگام که درگیری شدیدی پیش آید، شما را در جنگ از چیزی کفایت نمی کند.» (۴).

در صورتی که امام حسن علیه السلام خود می فرماید:

«لم یکن معاویه بأصبر عند اللقاء و لا أثبت عند الحرب منی؛ (۵).

معاویه در مواجهه ی با دشمن از من صبورتر و در جنگ از من با ثبات تر نبود.»

از سوی دیگر، حملات قهرمانانه ی حضرتش در دو نبرد جمل و صفین معروف و مشهور است، تا جایی که امیر المؤمنین علیه السلام - همان طور که قبلاً اشاره کردیم - از مردم خواست که این پسر را نگهدارند. (۶).

ص: ۲۳۶

۱- ۴۵۶. حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۵۲۷ از کنز العمال، ج ۸، ص ۲۹۶.

۲- ۴۵۷. ر. ک: الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۵۵ و ۴۵۶ و منابع دیگر.

۳- ۴۵۸. فروع کافی، ج ۵، ص ۳۴۶؛ ر. ک: قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۰۶.

۴- ۴۵۹. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱.

۵- ۴۶۰. همان، ص ۱۵.

۶- ۴۶۱. ر. ک: سیره ی ائمه ی اثنی عشر، ج ۱، ص ۵۴۶ و ۵۴۹.

از طرف دیگر وقتی به معاویه خبر رسید که زیاد بر امام حسن علیه السلام جرأت پیدا کرده و جری شده است، ابیاتی برایش نوشت و فرستاد. (این ابیات در سخنان علامه احمدی نقل خواهد شد.)

۵. مدائنی گفته:

«امام حسن علیه السلام از دختر مردی خواستگاری کرد. آن مرد با ازدواج دخترش با حضرت موافقت کرد، اما گفت: من دخترم را به همسری تو درمی آورم، اما بدان که تو مردی تهی دست، کثیر الطلاق و افسرده و دل تنگ هستی، لکن از نظر حسب و نسب از همه ی مردم بهتر و از لحاظ جد و پدر از همه بالاتری.»

از نظر ما جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست که این روایت هم ساختگی و مجعول است؛ چرا که امام حسن علیه السلام آدم فقیر و بی بضاعتی نبود که وی از حضرت به لفظ «ملق» [تهی دست] تعبیر کند و از طرفی بخشش ها و جود و کرم حضرت چیزی نیست که بتوان منکر آن شد. (طالبان به کتب تاریخ و حدیث مراجعه کنند.)

در مورد کثرت طلاق و ازدواج حضرت علیه السلام دانشمندان و پژوهشگران به قدر کافی بحث کرده اند؛ از این رو نیازی به بحث مجدد آن نمی بینیم و فعلا معترض آن نمی شویم؛ به طور مثال به کتاب های زیر رجوع شود:

الف) صلح الحسن علیه السلام، علامه سید محمد فضل الله (ره)؛

ب) حیاة الحسن بن علی علیه السلام، باقر شریف القرشی.

در مورد این که آن مرد گفت: تو آدم افسرده و دل تنگی هستی، ابن ابی الحدید می گوید:

«ما نمی توانیم آن را قبول کنیم، زیرا غلق به معنای [فرد] بسیار دل تنگ است و حال این که امام حسن علیه السلام در میان مردم، از همه سعه ی صدر بیشتری داشت و اخلاقش

ص: ۲۳۷

از همه نیکوتر بود.» (۱).

آری، مخالف و موافق اقرار دارند که امام حسن علیه السلام در خلق و خوی و خلقت و سایر خصلت های کریمانه و افعال نیکو به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شبیه بود.

معلوم است که منظور از جعل روایت فوق این بوده که وانمود کنند امام حسن علیه السلام به خودی خود شخصیت مهمی نبوده، بلکه عمده ی فضیلتش این است که جدش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام... و بالاتر این که بگویند: جز یافتن زنان زیبا و دل فریب و کام جویی از آنان و سپس واگذاری شان به دیگران، هم و غم دیگری نداشته است؛ پس چرا باید یزید دائم الخمر و فاجر، به خاطر کارهای ناشایست خود مورد ملامت و سرزنش قرار گیرد؟ زیرا اگر چه وی نیز به دنبال خوش گذرانی و کام جویی از زنان است، اما صفاتی را که حسن داشت، ندارد؛ نه کثیر الطلاق است و نه تنگ دست و نه افسرده و دل تنگ؛ همچنان که در مورد دیگران نیز وضع به همین منوال است. ضرب المثل عربی است که می گوید:

«ما عشت اراک الدهر عجا؛

اگر عمر طولانی کنی، چیزهای عجیب بینی.»

در پایان به عنوان حسن ختام، گفتار علامه احمدی را نقل می کنیم که می گوید:

جای شگفتی نیست که سخنان دروغ و اکاذیب بی اساسی به حسنین علیهم السلام نسبت دهند. همین ها می گویند: حسن علیه السلام که دید در آن وضع بحرانی و خطرناک، پدرش قصد دارد خلافت را بپذیرد، به پدر گفت:

عقیده ی من این است که طلحه و زبیر به قبول خلافت شما وادار نشوند و مردم را نیز

ص: ۲۳۸

همچنان به حال خود وانگذاری تا در این کار به مشورت با هم پردازند، هر چند که یک سال به طول می انجامد. به خدا قسم! اگر یک سال به مشاوره مشغول باشند، باز از شما دست بردار نخواهند بود و بالاخره خلافت مال شماست و چاره ای جز قبول خلافت شما ندارند، و نیز بیعت طلحه و زبیر را به خودشان واگذار! زیرا من در چهره ی آنان آثار کراهت و پیمان شکنی و مکر و خدعه را نمایان می بینم.» (۱).

سخنان دیگری نیز به حضرت مجتبی علیه السلام نسبت داده اند که همین مضمون را می رساند

به رغم تناقض گویی این متون، متذکر می شویم که این روایت به نفع طلحه و زبیر ساخته شده، تا اظهار نماید که بیعت آن دو از روی اکراه و اجبار بوده و بیعت مردم هم از روی دوراندیشی و مشاوره نبوده است. می پرسیم: مگر امام حسن علیه السلام سرپیچی پدرش را از قبول بیعت نمی دید، و مگر با گوش خود نشنید که پدرش می گفت: «دعونی و التمسوا غیری؛ مرا وامگذارید و به دنبال دیگری بروید؟! آیا اصرار شدید علی علیه السلام را در رد تقاضای مردم نمی دید؟

مگر امام حسن علیه السلام ندید که چگونه مردم برای بیعت با علی علیه السلام همچون یال کفتار، زنجیروار به خانه ی حضرت هجوم آوردند، طوری که نزدیک بود حسین علیهما السلام زیر دست و پای مردم پایمال شوند؟

آیا حسن علیه السلام ندید که همه ی مردم، حتی کودکان و پیران نیز از بیعت خود با علی علیه السلام مسرور و شادمان بودند؟

آیا مشاهده نکرد که شخصیت های اسلامی آن روز اصرار می کردند که حضرت بیعت را بپذیرد؟ آیا ندید که شخص طلحه و زبیر پیشاپیش جمعیت بیعت کننده حرکت می کردند؟ سخنان مردم در آن روز، بهترین گواه بر مدعای ماست.

ص: ۲۳۹

۱- ۴۶۳. حیاة الحسن علیه السلام، ج ۱، ص ۱۶۳ و ۱۶۴، (نقل از: الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۴۹).

آیا حسن علیه السلام نمی دید که دشمن اموی ستمکار، مترصد فرصتی است که بر پیکر اسلام و مسلمین ضربه وارد کند و باقی مانده ی صحابه را از بین ببرد و نابود سازد؟

آیا امام حسن علیه السلام نمی دانست که با وجود یاور، بر عالم فرض است که قیام کند و خلافت را بپذیرد؟

آری، امام حسن علیه السلام همه ی آن مسائل را می دید و هم می دانست و کلمات جاودانه اش در مناسبت های مختلف، دلیل قاطعی است که با سیاست های پدر در بیعت و جنگ و سایر مواضع و مواقف کاملاً موافق بوده، و حضرتش را در گفتار و کردار و قول و عمل تأیید می کرده است. مگر حسن علیه السلام نبود که مردم کوفه را برای جهاد در رکاب علی علیه السلام و علیه ناکثین تحریک و تشویق کرد، و مگر همو نبود که در جنگ آن قدر غرق شده بود که پدرش فریاد برآورد: این پسر را نگهدارید؟!

دروغ دیگری هم به امام مجتبی نسبت داده اند که در ربنده - در حالی که گریان بود - به پدرش گفت:

«امرتك فعصيتني، فأنت اليوم تقتل بمضيعة لاناصر لك!»

تو را فرمان دادم، اما سرپیچی کردی. امروز در دیار غربت بدون یاور کشته می شوی!

امیر المؤمنین فرمود:

«ما لك تحن حنين المرأة؟ ما الذي امرتني فعصيتك؟»

تو را چه شده است که مانند زنان نوحه می کنی؟ مرا به چه فرمان دادی که اطاعت نکردم.» (۱).

ابن قتیبه نیز مطالبی نقل می کند که امام مجتبی علیه السلام از همان اول قصد داشت خلافت را به معاویه واگذارد.

ص: ۲۴۰

اقوال و سخنان امام حسن علیه السلام همه ی این گفته ها را تکذیب می کند و از اساس باطل می گرداند. چه، این ها به طمع مال و مقام آن ها را ساختند و در میان مردم شایع کردند که بگویند: امام علیه السلام آدم ضعیفی بود و نه مرد سیاست و قاطعیت و تصمیم و شجاعت.

اما سایر مواضع و احتجاجات حضرت علیه السلام را در قبال معاویه و دار و دسته اموی و نیز خطبه ها، نامه ها و مواضع وی را در جنگ ها فراموش کرده یا از یاد برده اند و خود را به فراموشی زده اند! گویی به گوششان نخورده که امام علی علیه السلام از مردم خواست که مانع رفتن حسن به میدان نبرد شوند، آن جا که فرمود: «املكوا عنى عذا الغلام لا يهدنى». (۱) حتی معاویه درباره ی حضرت به زیاد نوشت:

اما حسن فابن الذی کان قبله

إذا سار سار الموت حیث یسیر

و هل یلد الرئبال الا نظیره

و ذا حسن شبه له و نظیر

و لکنه لو یوزن الحلم و الحجی

بأمر لقالوا: یدبل، و ثبیر (۲).

«حسن فرزند همان کسی است که هر جا می رفت، مرگ نیز پا به پای او قدم برمی داشت. بچه ی شیر همانند شیر است و حسن نیز همانند پدر خویش است. اگر حلم و درایت او را بتوان سنجید، باید گفت هموزن یدیل و ثبیر (نام دو کوه) است.»

از این گذشته، امامت به معنای حقیقی اش نزد اهل بیت علیهم السلام از مسلمات بود، اما خدا بکشد آن هایی را که به خاطر تعصبات قومی و نژادی، حق آنان را غصب کردند و به خاطر رسیدن به دنیا همانند سگان به همدیگر یورش بردند.

ما کاملاً می دانیم که تا چه اندازه این گفته ی آنان به صحت نزدیک است که:

ص: ۲۴۱

۱- ۴۶۵. نهج البلاغه و تذکره الخواص؛ تاریخ طبری؛ وقعه صفین؛ بهج الصباغه، ج ۳، ص ۲۱۶ و ۲۱۷ از آنان.

۲- ۴۶۶. شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۹۵؛ آل یاسین، صلح الحسن، ص ۲۰۲.

وی خون ریزی را خوش نداشت. منظورشان این بوده که پدرش علی علیه السلام و برادرش حسین علیه السلام را مورد طعن و عیب جویی قرار دهند.

افسانه های ساختگی دیگری از قبیل این که امام علی علیه السلام درباره ی حسن فرمود: در میدان نبرد و کارزار، حسن کارایی ندارد و نمی تواند جای چیزی را بگیرد؛ یا گفته ی معاویه - که آن گاه که مقداری پول به حسین و جعفر داد و گفت: حسن با این پول برای دخترانش، عطر خواهد خرید - برای این ساخته شد که حرمت و احترام حضرت هتک نمایند و او را متهم نمایند که وی دل باخته ی زنان بود، تا بدین وسیله سرپوشی بر فسق و فجور یزید بگذارند.

همچنین این داستان را ساختند که حسین علیه السلام مخالف صلح حسن علیه السلام با معاویه بود و از آن خشنود نبود؛ از این رو به حسن اعتراض مرد و او نیز آن گونه جوابش داد که هرگز شایسته ی مقام امامت نیست. در حالی که حسین علیه السلام در هنگام دفن امام حسن علیه السلام او را به خاطر صلحش با معاویه مورد تمجید و ستایش قرار داد. در کتاب شریف کافی روایت شده که امام حسین علیه السلام به منظور رعایت ادب هیچ گاه در مجلسی که برادرش حسن حضور داشت سخن نمی گفت.

از طرفی می بینیم که امام حسین علیه السلام پس از برادرش، تا معاویه زنده بود، پیمان صلح را به هم نزد و با او به جنگ برنخاست؛ در حالی که مردم کوفه به حضرت نامه نوشته و او را برای جنگ با معاویه دعوت کردند.

و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلواته و سلامه علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطاهرین!

سخن پایانی

آنچه گذشت، اشاره ای بود مختصر، به زندگانی سیاسی امام حسن علیه السلام در روزگار پیامبر عظیم الشان اسلام و در عهد خلفای سه گانه. در نظر داشتیم که این

تحلیل و بررسی را تا زمان امامت و رهبری حضرت علیه السلام و سپس شهادتش تکمیل کنیم، اما اوضاع و احوال، مانع از تحقق چنین خواسته ای شد. با این حال:

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

در این جا مقداری از بحث را که به انجام رسیده، در اختیار خوانندگان گرامی قرار می دهیم، باشد که خدای تعالی در فرصت دیگری، توفیق اتمام بحث را به ما عطا کند، ان شاء الله.

متذکر می شویم که ما در این بررسی و تحلیل، عمدا آن قسمت از زندگانی امام حسن علیه السلام را مورد مطالعه قرار داده ایم که پژوهشگران به ندرت در کتاب های خود متعرض آن شده اند.

در بعضی از مسائل ضرورت ایجاب کرده که مطلب را با تفصیل بیشتری ارائه کنیم. چرا که اگر بخواهیم موضع سیاسی را که حضرت با آن درگیر بود و برخورد داشت و با توجه به اوضاع و احوال مختلف، در قبال آن موضع گیری می کرد، با وضوح و روشنی بیشتری بررسی کنیم، چاره ای نداریم جز این که به این تفصیل تن در دهیم.

به هر حال بعضی از مطالب ارائه شده با نظرگاه های خوانندگان محترم یا با مطالبی که به طور معمول و بدون بحث و تحقیق، شایع و رایج است مطابقت ندارد، از آنان پوزش می طلبم.

در پایان، امیدوارم که خوانندگان گرامی، راهنمایی ها و دیدگاه های خود را همچون تحفه ای ارجمند به نویسنده مرحمت کنند؛ از آنان تشکر و قدردانی می کنم.

جعفر مرتضی عاملی

۱۹ / ۹ / ۱۴۰۴ ه ق.

۳ / ۱ / ۱۳۶۳ ه ش.

ص: ۲۴۳

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

